هذا الكتاب في الطب الشفائي
جمع مولانا يوسف محمد الخاني
برسم مطالعة السلطان الاعظم
الخاقاني المعظمي المنصوري المظفري
السلطان بن السلطان سلطان محمد
خان بن السلطان [illegible] خان
خلد الله تعالى ملكه ودولته

الباب الثامن في رسایل المناشیر من انشاء خواجه کمال الدین حسین المنشی في تفویض ایالة آذربایجان الی سلطان ابو سعید بن امیر قرا یوسف في تاریخ

حمد بیحد الله و سپاس بی عد پادشاهی را که صمدیت و یکتائی الوهیت مشعر بر نعت تؤتی
الملک من تشاء آمد پادشاهی که منشور رایع و طغرای ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها
آمد پادشاهی که بکمال قدرت در جمیع ابواب خزاین لطف و مفاتیح احکام ملک و ملت
بعهده ایام عدالت رفیق رفق و غره غرای سعود ما بکمال و انامل احسان ما در کامل و ملاطف
عواطف بالغ و بدایع صنایع سبحانی جل ذکره ما را بلوای ظفر پیکر ما را ایام ما فتح مبین
رایات علیت رسانید و شهباز چتر سعادت گستر ما را آشیانه نصرت متین کنگره طارم افلاک
بر افراخت و اوامر و نواهی ما را در اقطار و امصار بحر تا بحر نفاذ احکام صبا و جنوب
همعنان گردانید و آیات بینات جهانداری و احکام پادشاهی و خسروی ما را عنوان عنایت ازلی

که ز اعاظم آفاق بمزید سروری موصوف و بمزید فرزانگی بتفضیلات الهی معروف

در مجلس انس یار عشق عقل صدر نشینی باستحقاق حضرت العلا السابد و در مجمع فوارس مضمار علوم

قصب السبق کمال حضرت اعلی اوزمانید حضرت در مسند تدبیر نظم مصالح مملکت نشینند

صاحب عساد حضرت نظام حضرت در سلک عساکر اوساید و حضرت حل معضلات سلطنت

بدست کفایت آصف کفایت اعتبار ارجمند در صف خدام او مناسب نماید ملکیان گیتی خاقان

حضرت عالم السلطان شاه اسلام و متبحر عالم الحق کشف و الهام اولیای کرام

حام علیهم السلام من الملک السلام طراز کسوت فضایلش آمد و منبع غرت الحق

بدوران مکرم و احد اکرام و ملوک سلاطین احتشام بانعش نگین وجود کان ملک صفات

او گشته مزین و مشرف کشتند بحیات الدوام لیشغل خطیر بامر حدود عدل شاهی

و عقل ملک ارای او سلسله تکمیل مشتق تر بضرب صدر مسند فرمان کبری و صاحب دولت اعلی

بعهود لوازم کشت فرمان حل و عقد امور و اهتمام مهمات و مصالح ممالک و حفظ مسالک

بود آسمانی پر از ماه و مهر ❊ در و لعبتانی همه خوب چهر
بهر لعبتی صد دل آویخته ❊ که بر طرف گل عنبر آمیخته
فرح بخش همچون گل و ارغوان ❊ دل افروز همچون رخ دلبران
خوشش آمد طبعهای سلیم ❊ فزاینده عقلهای کریم
بر اقلیم انشا شود شهریار ❊ کسی کزوی بنگرد یکدو بار
شود خسرو منشیان جهان ❊ بود مرشد فاضلان زمان
در این عرصه عالم کاف و نون ❊ کتابی بدین سان نبینم کنون
کتابی چنین کی بود در جهان ❊ میان کهان و مهان جهان
که تاریخ دهر است و انشاء عصر ❊ بگوید مقادیر ابنای دهر
بسی قصه از شاه و وزیر ❊ بسی داستان امیر دبیر
بسی رشحه خامه سروران ❊ بسی باسخن نامه بحرکان

بر درش چون چهار افسر ملک ⁂ فلک کاندر گشت حضور ملک

فرمان حل و عقد و نظم و ربط امور الخلایق مالی و ملکی و صلاحی و سیاسی بر عمل شامل و حسن عمل

کامل او باز گذاشته شد بار و وجوه امر الناس مستقر او گشته در مصارف اعمال و انصاف نور الحقوق نهاد

قضایا بر عدالت و انصاف نهاد چنانچه اکابر صغیر و کبیر عطشان زمانه نظم در انصاف تو ای عیسی تک

با شیر غزالی کند تمنا ⁂ وز عدل تو کبک شیر رفتار ⁂ باز زند کبک بچنگ

و در عهد تمام او اغلب رعایا از جای و بلاد از انسباب عمل الکسبی و طلب معیشت الملک در تمامی ممالک کفاف

بادی توفیق طغرای منشور سعادت او ایام توقیع اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف

فی الآخرة موشح شانه و بتوفیق الطاف و استحکام اتصاف باحوال خلایق و وقایع حضرت حالوانه

لذروه محامد و ظهور عدل نقابت و نتیجه عدل و نکوکاری بحر الصدق ثمره اش خودکامی

باشد و انصاف و داد گستری مقرر است و نتیجه اش نیک ⁂ نظم

عدل کن زانکه در ولایت دل ⁂ در پیغمبری زند عادل

مستظهری بمرتبه و اعتبار خویش • سخت از حالتی که آن اعتبار نیست

صبر و تحمل است بر صاحب اقتضا • تدبیر این قضیه بفرزین جهار نیست

شیر ار کمیت قضا خوهد گسیخت باب • ما را درون کوه بتقدیر بار نیست

در عین وجود همانا نیاید بدست • این سینه که هدف حوادث و قضا نیست

ما سگان ولویم حد او بکار ما • با کار ما او را بسیج کار نیست

القصه لشکر عنان سازند بصرف جاه سپاه جابا رکاب او باد مستان سیال جو الال بماند مصرع

خدایگان نواب اسم آن با خبر که سه نظم تو نمان ابر کالی مر تحمان مر ابر تحمان کلکا ر م

مولانا السلطان المطاع شاه شجاع ابن السلطان شاه منصور

بسو مالک الملک ع بشوحی صنیدان بهجت زیب بیلهی • و ندا عن منصور انعام الله الملک العظیم

بعد ادیا ملک سلام کی بی حد و وفور و مدحی که بی عدد انبیا بشهان ابن که گان کین فیه انبیا

مرتضی در قبل ایشان بعد عرض لهو ابن • لما نفصل حال و حلاوت و الشم که کلمه ابن عز و ید لحمید

انشاء الله تعالی هذا ما عهدنا بالله فالعهدة فی الله در علمه میمون بود فتوح بشرات ارکان کاه و اهب

العطیات موفق بالوجوه تعالی کرم و افلس کلک کتابه محمد المصطفی و عترته الطاهرین وصلی الله علی

جمیع الانبیاء والمرسلین **من انشاء شاه شجاع الی شاه یحیی حواله**

مکتوب مرغوب مطلوب فرزند ارجمند که ماننده اعز اکرم الامجد الاسعد العاقل الکامل الاصلح الاورع

عضد الملة یحیی ابقاه الله تعالی و طول عمره بمطالعه رسید دل افروز و دیده را فزود تجدید

الخلاص و یکتادلی و اختصاص بحکم ان احسنتم احسنتم لانفسکم هر آینه مستلزم اهل دنیوی و ختم

سعادت اخروی آن گرامی فرزند خواهد بود میمون از صفحات مکتوبات آن عزیز فرزند معلوم و محقق شد

و می شود سلام و تحیت فراوان باو رساند که بایان تامل کامل و همگی خاطر آن کمال و ملطف مسرور

امال و نظم حال خوشحال بوده مسرور و ملکی الهم باد والحمد لله حمداً کثیراً صغیر و

دیگر العراق باز نموده بود نقاب نشده و مستکره الوکمای الحوال و اوضاع آن جانب که منهج لب سیعامه

رفت

و کلاه باشد و کما اعتب حالی است حوض عمیق بیت مصحوب الحضم جلال الدین الساه مشروح اعلام خواهد

اخلاق آن خلاصهٔ ملوک معطّر معروض میکردانید و میکفت نظم

جهان بهمه تو صبا فلست حال رتش کی ❀ که اصحدم ساخته اکر آن اصناف بود

لله مجتمع بینما فی علیه غرّر غیداً ❀ فذاک الاعظم حاجاتی و اوطاری

در روز ها خبر رسانید بر صیت مبارکی و طالع سعد عازم دار الملک هرات صانها الله

عن الآفات شد اند بر عادت ایشان و این ابیات نشان کشت شعر

فلا زال محفوف الجناب مؤیداً ❀ بنصر عزیز لیس یخشی زواله

و دام له الاقبال حیث توجهت ❀ رکایبه او حیث حطّ رحاله

همه جا رفیق و آنکه بمراد تو سعادت ❀ همه جا زوال ساتر لقبال بار سعادت

تا کاه خبر واقعه هایله بر غائله رسید مصراع آه من حین علی الحباب

کفته شد جور واقعه آن صعب تر بود اطباب یا همه یستخ کو آمد نظم

عمر دلم از او بر حسم شد سخن ❀ بر وی زنهم ربع العتصار یا رب

تا کف دست دربار تو دریای محیط ◦ گر شمار کند از روی سخاوت اما

آن اسم است صد غوطه خورد سائل تو ◦ وین کرم است که از روی به هر صد دریا

لب نان و حلوت با حلوت بر عالیان ابرار و بر زبان از رخش شعاع آفتاب

بود و بشر از سکان زمین مشمول **نظم** بحر و کان عطا پیشه دریا کشش را

که گویند کف او بحقیقت دریاست ◦ جسم کوه کوه جهان با قامت میکرد

با بسنده جسم و دلکش بخشش کانست ◦ همچنین لعمت شد و جری ریابها الا وزند مجال و قیل و قال **شعر**

فان اکن ساکتا عن شکر نعمتهم ◦ فان ذلك العجز لا اغفال

لا احصی اثار ثنا اهل الله این لسان زبان حال مفرحو ◦ **نظم**

ور زانکه بشود سراسر همه اعضا زبان بشود ◦ هم شکر نعمت تو ندانم شمار کرد

از اینکه حضرت اله عز شانه خلایق را بدوام دولت قاهره و بقای سلطنت منیره

رفعت و بر شفقتها و عنایتها در دنیا بود و در حساب اکابر آمال اعلی الله قدره و نور علی

ملک عجم پس ازان است که آن سال در بن نگین درکار شده است محول باختیار مالک الملک

القیوم الله الواحد القهار لکن ضعف حالم درویشانست که دل و جان حالم کاسته است

نظم مرا بار الزام خویشتن کاران ✿ صحیحی من نهادی نیکخواهان

کارآن داعی نصیحت است الا ان الدین النصیحه مصراع اگر آن کرم رو بگیرند

وعذر او بپذیرند مصراع مشکل ✿ تواند که کند تنها کشش ✿ تصدیع بیش ازین

توان داد مصراع ما کز کار هیچ با جا باد ✿ فهو رفیق و ناصر مرید و لکتسابی رضای

ملک بیچون رو در العرض بالعجم والاه آل امجاد و صحبه کان انجاد و سلم تسلیما ابدا کثیرا

لیصنف من الثنایه الشریفه لحضرة العالیة الملکیة

خیالک عینی لیس یبرح ساعة ✿ جعلت له فی القلب احسن موضع

فلولا رجاء الوصل ما عشت ساعة ✿ ولولا امکان اللطف لم ا تهجع

کل لحه منطوق این بیت است صدق اقوال باخلاص مفهوم ضمیر مطابق نباشد یاد از زبان را

بر طبق عرض نهاده بموقف ادای رسانند و منها ملکه‌ای که در نظر بار اشعار از حد گذشت

و با غایت از بوستان الطاف مولوی بتوسط بتبسم جان مخلصان رسید و از جوهار اشتیاق

افزون از آنکه بحکم تشکر بجا کند سبب اصفهان باتفاق طالع مخالف عشاق و ابنیت جوهر زمان الخلاف

حکام حرمان بمقیمان ملحق از آن دیدگان بنوا این رسید شمع از جرمان عدم انفعال الجناب

سدرت امثال مواید بود امید به این بود و توقع بحضور مع ذلک امر اله الخلاص چون

فوایدکه جنان سبب انقطاع است و سوا خیر خواهی چون افراق سدرت و الغصان

طوفی دم بهار طراوت و ارتفاع مصراع بر دو عالم اختصار باید کرد

هر که او چون کاینات اکثر شد با تو روید * رنجه خونش جو خون خفته اکنون باد

الباب الخامس فی رسایل الموالی الکرام
من انشاء خواجه معین الدین الجامی علی حرمة مولانا عبد الوهاب

صباحی از رفت بار در وقت طلوع آفتاب عالم تاب فرزند سعید صاحب نصاب

مجموعهٔ لطائف معانی و بیان العقل الکبراء و اکبر العقلاء ذی النسب الطاهر والحسب الباهر

والشرف الفاخر والکرم الناصر لکمال نوع انسان بکریمه حضرت نعمان

پادشه سلطان اعظم سرور اهل عجم ٭ خسرو ملک فریدون آصف خسرو نشان

خواجهٔ اعظم غیاث الحق والدین کز شرف ٭ حرمت او خورشید را با آن فرازد آسمان

احمدی اخلاق یوسف صورت یعقوب حلم ٭ عیسی انفاس یحیی سیرت موسی بیان

آنکه با اعلی منبر شرعش نویسد آفتاب ٭ بگذرد هر گه که آن بر سیر شاه اختران

آنکه از فرط عنایات ازل ایمن است ٭ فتح و نصرت هم رکابش وهو فی الحکم عیان

آن جهانداری که باشد در رزم و در کار بزم ٭ همچو رستم سرفشان و همچو حاتم زرفشان

آنکه همای همت او سایه بر ما زافکند ٭ نسر طائر را از آن دیار از سر آشیان

لازال ریاض المجد بسحاب افضاله منضره و دوحة الفضل بمعارفه مثمرة و حوض

الذی تصلح بها الزخرفی نضارة و کلبن فواضله مصراع

موسوم کرد تا بالاسم موافق مسمی باشد چه کم صحیفه از صحایف

آن کتابیست که بفرائد فواید مزین و موشح نیست و صفحه از اوراق لطایف

آن کتابیست که بجواهر زواید عواید بدایع معانی موقع نه

نظم

درین کتاب ز بس گوهر بجسم معنی بین • که رشک صورت مانی و لعبت چینیست

کتاب نیست غلط میکنم که دریاییست • که دست عقل ز اطراف او گهر چینیست

دقیقهای معانیش در لباس حروف • چو در سیاهی شب راه روشنی بینیست

همه نتایج افکار اهل ملت و ملک • همه نصایح ارباب حالت و دینیست

همه سوال و جواب اکابر هر آن • همه مخاطبه اهل فضل و تمکینیست

من این که گفته ام از صد هزار یکی نیست • تو خود ببین و بتامل بگو که خود اینست

بهیچ مدح مطول نمیکنم گفتار • صحیفه ایست که از فضل مختصر اینست

که احرم رسایل افاضل علیهم الرحمه را با خاطر کلیل و ذهن علیل

گفتم والله خوش مستغفرم خوش حسن خرم اعلامشان گشتم از انعام احسان شاکرم

و لسان برکات فواید ایشان حسن کتاب هر کدام بین عهد مسطور است

شیخ الاسلام ابو نصر احمد جام	خواجه معین الدین الجامی
سلطان حسین البغدادی	سلطان المطاع شاه شجاع
سلطان احمد البغدادی	شاه نصرة الدین یحیی
سلطان شیخ ابو اسحق	خواجه قطب الدین فضل الله الکهنی
خواجه غیاث الدین هبة الله الحموی	مولانا فصیح الدین الدلالی
خواجه تاج الدین سلمانی	مولانا سعد الدین تفتازانی
خواجه قطب الدین یحیی النیسابوری	ملک عماد الدین الزوزنی
مولانا نظام الدین عبد الله المنشی	خواجه قطب الدین محمد معروف بخواجکی خواجه احمد
خواجه کمال الدین الکرمانی	خواجه غیاث الدین هبة الله العراقی

خواجه حسن زین العابدین الجشتی	شیخ منور الدین الخوارزمی
خواجه کمال الدین خسرو المنشی	قاضی عماد الدین مطهر الصاعدی
مولانا وجیه الدین حاجی شاه	شیخ مجد الدین البغدادی
مولانا رکن الدین مسعود الهروی	الجامع الفقیر عفی الله عنه بکرمه

و این کتاب را بموجب نص تلک عشرة کاملة که ده باب مرتب ساخت

الباب الاول فی رسایل السلاطین	الباب الثانی فی رسایل الصواحب والوزرا
الباب الثالث فی رسائل السادات	الباب الرابع فی رسایل القضاة والولاة
الباب الخامس فی رسایل الموالی والاهالی	الباب السادس فی رسایل المشایخ العظام
الباب السابع فی المناشیر والامثلات	الباب الثامن فی رسایل فتح القلاع
الباب التاسع فی رسایل المصایب والوقایع	الباب العاشر فی رسایل المتفرقه

الباب الاول فی رسایل السلاطین مع الملوک والامرا

افتتاح کلام تیمنا وتبرکا بکلام شیخ الاسلام صاحب الکشف والالهام زنده فیل
حضرت ملک علام معین الحق والحقیقه والتقوی ابی نصر احمد جام علیه الرحمه
من الملک السلام الی امیر المؤمنین سلطان جهان شاه ابی الحارث سنجر
بن ملکشاه انار الله برهانهما ونقل بالمرات الیهما سفارش ارباب والی جام
وسکان آن دیار ومقام بعنایت اند و منی بهمین . سلطان وقت وحاکم عصر
سنجر بن ملکشاه ایده الله تعالی بالتوفیق معلوم کند که بنده از بندگان خاص پادشاه
بنشیند در ممالک پادشاه روده و متصرف در متصرفات آن شهر با آن بنده خاص بلا عجب
استخفاف کند و با ایمانها بنظر کند حضرت پادشاه از آن حال خبر باید تا تدارک و تعریک
آن بنده تمام بخوبی واجب واز هم بنده مخلوق و محتاج تدارک کار بنده خود از مصلحت
ملک بهیچ وجه فرو نمی گذارد خالق را بهمه خلق مستغنی است تدارک کار بنده محتاج ضعیف

به بزرگیش چون بهمان افسر ملک ❀ نه آنکه کاندر گشت در خور ملک

فن تمام حل و عقد و نظم و ربط امور الحالک مالی و ملکی و دیوانی و سیاسی بین عدل اشامل و حسن عمل

کامل او بار گرانبار گشته شد باری و وجهی گران اثر متین او سر نهاده در مصارف اعمال و تصادف احوال نهاد

قضایای عدالت و نصفت نهد جای نتیجه آثار صنع عدل ظهور یابد **نظم** دل انصاف تو ای مه سبک تک

با شیر غژغژ کند تیز ❀ وز عدل تو کبک شیر رفتار ❀ ره باز زند که بچنگ

و در تقدیم اسباب دین کاینی و ابعاد اسباب عمل کسبی جاه عقبی الملک دنیا متصل که اند

باد جنب توفیق طغرای منشور سعادت ابد است و قرع اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف

فی الآخره موشح شاند و به توفیق انصاف و استحکام اتصاف با احوال خلایق و جامع حصر حالوانند

از روی معاملت و ظهور عدالت کارنامه عدل و نیکوکاری سحر الصبح ثمره آن که خورد کاتب

باشد و نصفت و دادگستری مقدمه است نتیجه آن رستگاری بود ❀ **نظم**

عدل کن زانکه در ولایت دل ❀ در پیغمبری زند عادل

واو در قصبهٔ صاغو صدر الملک او بود باتکاهی ولد الحکامی می ساخت و حسن وصف

حضرت شیخ الاسلام ملاذ الانام در سعدآباد حمام خانقاه و مسجد جامع بنیاد

می نهاد و در عالم الرکون استاد روزگار است بنها و بلند بالقوی بود انا الرکد الله شیاء

سیاء اسبابه بعضی ملازمان بطمع مال لکین بازنمودند جهت عمارت شیخ احمد ستونها

سکوآفتی رسیده است عمارت حضرت ایشان است . نظم .

هر که آباد بی حسد نهاد . بنا بر قدم نهد در کار . روز بین جعد مال و زر

در سرا کش نشسته کو هولر . یک کر اتهمت کوهند . لیس فی الدار غیره دیار

کس آلن یا کس بطلب جو حو کرعون و ... شیخ الاسلام حوالی صواب حاله

سبوی جهت خانقاه احمد رضا الملک احمد آمد با نکاه طغول اشابه

ولی فکر بازجو حیر بطعم لشکر رفت جوی که سید عصر کرد مستولی شد

حوالی حوی متوجه کعه بود و بولایت حمله اصحاب واحباب لی معین را

چون طغرل از مضمون مکتوب و قصهٔ پر غصه چون وقوف یافت و کار اهل شناف

نظم

چو برگشت میر هزاره فگار ❁ همه لشکر انگیخت از بهر کار

لشکرها را در دو گروه از لشکرگان با خبر از کمین درویش مسعل تا رفته کار کشید

و رفته کار بین در وقت شام در صبح صباح باشد بر سعد بار ایشان تا همه خلوه

دروغ او چون صبح روشن و سید فیروز و لیکن چون خورشید مبین که دو چهار از سمن

نظم

و سیر از سوس جدا او معیر شوق ❁

نشین چون شب رفتی شسته تقریر ❁ بر همه ایام بدار کیوان تیر

نظم

درویش مسعل لباس ای کان لعل تا امر اختر رسیده اجل بر همه شب کار گذرند

چو چون شهر باشد بنور چهر ❁ در باغ بگشاد که از آن سپهر

لشکرکان در وقت جنوب فتوح حال و معبود سپه تو بهار از فرش طبق معلق ساخته دلدار را

در اول آسمان بسان ریاح اختند بحکم نص قاطع و در نام ساطع فانا جاء

وبعد از اخوند مسلکیت مصراع چون کیم چون کیمی ایم چون کیمی سالدر مسبب

بشمانی درین پریشانی سوزوش ایلتتی نظم

وقت هر کارکه حاضر بولمای بولوب نوبت حاضر وقتیدا پس ایرماس ایکان اتهادات حسی

سلام ونه کلامی نه اعزاز ونه اکرام ایرسولار ایلا انسان ایکی سال شرحجان یکنند

لر فیروانی ایتمین یارلکین وهر کیمکا ایلا باسند ایکنین وسولار شد مصراع

کیم خوش ساید اوکسیمکا انس ایدیم لازم ایدی ساد احوال ایدی معلوم ومقرر کیست

نظم هر که با بود او یار و بخت کو سیل عد بعمر خوش انداخته کو

یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه ... آمد فی الجمله

لر ... ایام حضرت الله وصحبت ... آگاه ... شاه ... خدم وحشم

امیر ... بار آهن ... سلاح ... آتش ... سلاح ... ودی

امر ... ع با سر ... آدم

روا بود که گنج حمد سالها دل نهاد ◦ مراد دل چو صراحی مدام زخونست ◦

دولت عام و مصیبت ز الزام مصراع دو کل هست رتبه و عول نظم

سدی شکسته تا حد رفقا ر ◦ در گوش طاس چرخ تمام طنین الان ◦

اما حال مسند حسن سلسلة الاقلیم ◦ لکن از بلندی رتبه ساعد اقبال اعقاب

سیاست دو دیده فر و اقبال زوال بیمای سلطنت سرافراز هالة والصحاب

حشمت و ملاذ مخیم اقبال و ملتمس عتبه جاه و جلال مخلد و موید باد الی یوم المعاد

کرچه کشت محقر یاباد ◦ محیط الرخلال یا مرکجا باد ◦ ور الرستد یا دیده عتش در افتاد

حد بد سرو سهی ابقا باد ◦ والعجب هو بل فرض هر عرض ساندن یا حکم حضرت

سلطنت ساسیه ع بعهد حکم رود یا فتنه ومالش ◦ هد الرابعا حضرت سلطنت شعار

ملک افسر الرجمشید آثار حکم سلطانی و سیاست خاقانی کالجمله سرمو نعاذ امر کرد سلطان

حاکم و ساکنان دیار روم مقام الرحاده غریبه و نادره عجیبه لعلاغ نرسر و این واقعه

اعلام فرمایند یا بعرض نواب کامیاب حضرت سلطنت مرتبت رسانند که آن وسیلهٔ نجات و مخلصان را

مخلصی پذیر آید شیخ الاسلام فی عهده بلی سعادتش گویم ولایت بحضرت سلطنت موسوم

گردد **نظم** طریق نسبت سعادتش با سمان کردن ○ سایه بر سر سکان ربع مسکون از

وبال بر گهربار درفشان کردن **مصراع** صبح نظم مصالح ز رفق لطف بباز

مع ملک کاله کتبت لی واقعه را رقم قدم قلم الله که بامر ملکوت مرغوب محبوب

حضرت مقلب القلوب و کاشف الکروب است بشرف نوشته شده است حضرت مرقوم قلم

دربار شیخ بزرگوار بمسامع علیه حضرت سلطنت شعار و فلک اقتدار حشمت آثار رسید

بر سید که کار خیانت حکومت بود لیکن حال از منوال معروض رسانند بسلطان سالها

نکرده و فی عهده من لحضرت شیخ کامل بسیار رضا الا بی شمار در مواضع مختلفه

مشاهده کرده ام و کرامات و مراتب گفته ام خوف الرتبع بی در دهر و حسام انتقام او

نگاه دارند که سلطان کس بغیرت و منظور نظر ملک عفو بس کرم جام با اهتمام با عواز

ونقودهای عدلیه مساعی و انفاق حسنه مساعی نعم الحمد لله صاحب فتح ترا

دست درکمان فتحی کرسند اعتدیشن نعمای الهی که زلال شهنشاهی ابرار و مکان

حملک فرمایندهای ع توجه حشمت پادشاه فلک منصور لمر ملا اعلی ساکنان قبه خضرا

وکل مکان ممن حاف خیله تخلص عن ایدی الاعدا قناوه توجه وقد النصر والعز حیث مل

توجه فی عون الله لواوه عنبر کی امتحان شاطه فتح عزم قطع عن الجو لر و سما هیبت

بهاکه روآورای چشم دولت همکان روی بسته خاک امانت

آنکی هر بندۀ را ملک الدین والدنیا که خانه قل اللهم مالک الملک رقم اختصاص

تؤتی الملک من تشاء بر ناصیه او کشیده تاج کرامت و اولو العزم منکم بر تارک امارات سلطنت دولت

نهاده و خلعه دیبای یا ایها الذین امنوا کما اعلی محمد بر صدق او و منشور نور الله

یامر بالعدل و الاحسان بست قدر ... و جاهد و لفی لله حق جهاده بستان او

و بوعده صادقه و کان حقا علینا نصر المومنین و ینصرک الله نصرا عزیزا

اما بقدر جان چیست امید بکرم الهی آنست که روح مطهر ایشان از نسیم صبحهای روضه

من ریاض الجنه فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بمقام لهم ما یشاؤن ولدینا مزید فروآسوده

ورای آن شاه عرصهٔ یکانه جهان بعمر عمر فی ما نظم ولو کنا الشبابة اذ لم نمتع بالشباب

وکانت فی قبر حتی یولدن بالحجاب وبحکم ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها

آثار عدل فی سایه حمیت حضرت سلطنت خلد الله سلطانه از مفارق عالمیان باقی ساعت تمام

وساعت قیام باید وباشد کار ... مصراع وآوازهٔ عدل ... رسید

لیکن مرساد لیز تو بودن کسی ودنی کفاف حضرت ملک الاسلام سلطان ملوک الانام

عماد الحق والدین خلد الله سلطانه مولانا اعظم افضل العلما فی العجم ملک القضاة

والولاة حسن وفسیح خلف السالف الفائق الکمالات علی القرآن رکن الملة والدین اکرمه الله تعالی

انواع فضایل راد یکمالات آراسته است تا که پایه سریر فلک فرسای صاحب حامی اکابر جهانست

نعوذ ... حضرت حلقه ولای اولیای ایشان حلقه ... اخلاص ارکان حضرت

بر کنند و برکت تخلق بایشان نوبختیار خلد الله ظل معدلته متواصل و متواتر و وصال

و کمالات مطلوب ارباب ملک و مقصود اهالی ملکوتست کاینات ملک صفات ساحات حاصل وحدت

تمنی بکلی مراعات و مرادات حاصل مصراع خبر خوش هست و تا بادا چنین باد

و ورود درود سا و امداد محامد و دعا مهب نسیم آل ریاض نفحات الهی باشد مصفا از کدورات

جسمانی و معرا از ظلمات جهانی بحار سحاب غمامی ابلغ میلکها ر و رشح لوامع اشتیاق

و بیان نوادر افراق و صنوف ارباب تعلق و عادات اصحاب تصلف است شرح و عیان تمامی مصراع

کان خود الطاف تو چه بیپایانست چه محقق است که محققان احوال صفا و خرد ببین خلق و وفا

نظر بصیر و عقل بصائر مدرکی که ملتمس نفوذ درکیاست یه احوال کاشانه کشیده اند و با نوشته

بخوانند نظم بروفق از عالم حسن است که خود سالکا جمعی سعی بکند بکران شان تهنیات

مقصود آنکه تا آمدی جو سواد لباس ملک آیین حال نو ماه جاه بمقیع سواد معرض در فلک آراستن

و حشمه جود شد آنکه اعلی عوید و تبلیغ اساس شد و در محاضر و نواحی محاضر و نواحی الاواخر منه

لازم شد تا شهسوار المنذر والمنذر فلک الافلاک بار عقوبت کشید و آن قلّه واف این بواید لیست سعادت ملاقات حضرت

جد او یعنی سلطانی زینت آمال و امانی است میسّر و مقدّر بالنبی الامی الهاشمی خیر البشر

عرض ایلک ایرعا باب فتنه اکبر مسیح بادی عالی بخاطر واگر با همت حراص بنا رالدعاء

لتهضد و لحو علی العذر هواداکناس ملک این کار زمان و جاه متقیع باد هم عرض تیر فلک

لازم آمد تا شهر که مقیع دختر این کرمو شاه ماند الله الحضر و بنا اهمز وانار و الا بوشید ل نظم

نه لیست آیت شاهنشهی ◦ شهنشه نه ایست و آیت ناین ◦ حمدالله تعالی

که بقوت قاف و فتوالدی و عیر عادت سر منی کلاه سلطنت را بر اسام کاو دخاوه فضلت کرد عیش

وسغ بی دریغ شجاعت و حسام انتقام سیاست را میدان جان است و میمولد ◦ ه ◦ نظم

بجای سیح کین آوریم ◦ کمان و کمند و کمین آوریم ◦ و عرصه مملکت اتماوند معالی نظم

قلم زن که صد و شمشیر زن ◦ نه حرف کمعنی نبایدرالف ◦ و پاشید مال

لا ملک الا بالعمال و لا عمال الا بالمال در قبضه اقتدار در افق میسکوید ◦ نظم

که مشحون بنفیس لئالی والفاظ موشح شسته ایلم محققا معنی و صورت معروض سده اعلی جنا

ب بزرگوار فرزندی حضرت ملک اسلام شهریار خواجه سکو نام خسرو باستحقاق پادشاه علی الاطلاق

خلد الله تعالی ایام ملکه مطالعه سی روح و اظهار صمیم و فرح خاطر مستقیم ایچون متوجه و مشعوف

حضرتلری ایدوب و خواهش بیوردقلری ولدقلری طرف بیمال بو وقع و التماس ایشته ایلیم و قایم

و خواهش صدقلرن ان شاء الله تعالی طالبلری جمعیت و نیل محال الصدق رفع بر وجه ماه نو

دیر قوی ایدیشه حسابکی جرو کوک و درلو باخمک سمندر و ... اسر نظم

کس لی وفا و نسبت کعبه خلان دیر ❀ لو ایستی الجبال او انشقت السماء

و قبلدن ایک بعد قضاء الله تعالی و قدره لکر بو وقوع اتفاق و حصول حساب اقرب و صحت کاغذ ملک

ملک صفات کیم کاتب رفیع کعبه ولر اردوی جزینه لرده عنبر جهانی عنبر ماند مصراع

ربی تو بینیم بهر رفی صحبت ❀ و دیر موجب خاطر اسیر و خداوندی عز ملکی الاعظم پادشاه ... حبیب

بتعلیم سازندمو عجب صداقت مزیدی تصور بولمک گره و بهر مهم و حاجت و حدیثی فی الحضور حال و دکر کس

سال نوان بموم الحرم دران سال حوض نمی ماند وجوی نماند ۰ نظم

وحوض ضمیر حسیر چو خوش میداند ۰ چو اتفاق کلوخوان خوش میداند ۰ نمیکنم صفت اشتیاق آن فرید

امیر اعظم حسام الدین لر و سالک حصاله کوه عمی مصرع بالتی زان احوال واقف گشتی جهان کشتی

نی پادشاه کامرانی و سعادت و اقبال فتح وانواع شد حاصل تمام قبل وافر والله الملک جمال العنا مفخر

مصراع بس نور صدر وصال امید شاهان دید انتظار نادر کار معمول رفتی

والسلام واستدام مخلد ابد عالی ساعد لقاء ومنه باشیم کشیم باجه ور تو صفه

من واحد من السلاطين الى شاه يحيى في استيلاء امير تيمور گوركان

مرام الاعلام سبحان ۰ مارا غلام ملک ۰ مارا باشد سلام تو صدر رفتی

السعادات و حصول الحکم فی الکتب و عمی ملکه خلد الله لحضرت ماند بود خان فرماندار عنبر

نظم مجموع و مجموع صحن جود بل ۰ دار کل عطر التی وکالند ۰ قدح بحل فاح القطر کنشر

مسیم صدم خسته وح روح نهال ۰ کرد امکان موده مرصود رسند

وحشم ومتعلقات لشکر تلاطم امواج لشکر دریای بی کران وتراکم افواج آن دلیران جهان بکمال اعزاز وامان

اموال واملاک لشکر ... وکوه ومور زنبور وطفل وبرنا وغنی وفقیر علف معیشت وبرگ ونوا سیر شده وهر کسی دگر

بکار معاش ومعامله مشغول گشتند **نظم** فرصت تنگ کار ایشان بود

سخن نا کشش تیر ... شد * وقواعد قلاع ... سماک وبنیان ... بالعلیه مستقلع گشت

علمهای ... ... * مثال الفهای انا فتحنا ... ... وعمارات وکمر ...

حمله ... ... وامثال تاج محتاج شده بتاج والای واصقاع ممالک باغات وبساتین

در وسعت جنات تجری من تحتها الانهار در صفت ما الغنیات والالوان سبعه والاخضر علی ...

می بودند وانواع اثمار اشجار بطلح منضود وماء مسکوب وفاکهة کثیرة مما یتخیرون ودعوی تعالی

وتعالی میکردند لشکر ... عساکر ... واو ... وقصور ... کنگره ... انهار آن

قائمه علی اصولها ... آن بود ... خاویه علی عروشها **نظم** بساط ... بوارق

مقام عالی ... غائب * سمن ... کشته دیار ... * خیمه ... کشته ... ثعالب *

با ما یعنی شش باید چه گفته اند ینبغی للوالی ان یسهر لیله فی مصالح الرعیة و یسعد بها فی نهاره

دل با تمامت اصناف خلق از نوع نیکانی ز اهل کرم پیشه اما از بدی وضع ها قمیز و مکاران

و مکاران اصناف و شغلهای مخصوص صد و شروط ایشان گفته اند تغییر و تبدیل سال ان

از بهر لکحه غیر فاحش باشد و سخن حکما است گفته اند ابست ایک و الکیمیا الاعظم من الزرع

ما عدل فی اصلاح الحراثین و دفع الاستقصار علیهم فهذا الکیمیا یخصب الزرع و یقوی السلطان

و یستقیم الاحوال و یعمر البیوت و یسکن الرعیة از انکار فریاد و بسیار رعایای ساز و صنعه بلذات

و شهوات تعلق [illegible] بحسب الحرث انها العدو الراه من منع کند گفته اند البخل الضرر علی الوالی

الا ان دعه الاشیا مشاغله باللذة عن تدبیر مملکته و سوء اخلاقه عن بطانته و خاصیته و افراط

عقوبته عند غضبه و مداومة ظلمه علی رعیته فهذه الاربعة یقطع العیش عن عماله و یخرب بیوت

عماله [illegible] خاطر فاتر آمد به وفی سلم حواله انعام العلاج [illegible] سخن الکابر لیخ ملایم و

و مناسب ساحت الصحیح [illegible] او فرستاده [illegible] کنوشه زنده نماید جاوید

در آن وقت که ایالت و کفالت حکومت ممالک خاطر فارس و ضمیمه کشیر آمده بنوشته ام و کیف قلم جولان

انشا و انعام لعلام کرد و طرفه آنکه این اجزا در سایه دولت انتعاش کنند از بعد لغزی

وثانیه بعد اولی جمع نظام الدین علیه السلام سلّمه الله والتقا . و در رقم تمنّا فی ذیله منیاه

متوجه این و ندیم سکوت خوان بود ان مفاوضه تحریر افتاد و بسبب همت و نهضت خود ساب الاخبار بام سک

مقصود که خواندند و مولای این کار نجاح ان الله یحب معالی الهمم طریق کسر و بعضی مانده

المرء علیه همته کالطیر بطیر بجناحه و صلو معالی و حسن فعال اشعار و بار خود سپارد و بار خاص

اشخاص سوی باس و ارصاد مبانی فواید در کنار الغزل الخاص و خود الرعد الاصبیان خشم ده

او لیست جهانی ابدی حی باد که و لهو و لعب مشغول کرده پادشاهی ما هی بسید حدّ محض

و محض جدّ می باید بود و لهو و لعب جایز نباشد نظم هر پادشه که در پی لهو و طرب نهاد

مسند او شکست و تخت شد اکه سقوط ۰ میدان خنج لعب لهو و طرب درفت

در می رسد بحر و سنان که ان مبسوط ۰ و الحاج لعب ازکنه و آراد لیشن و الملک رست باشد

الملک المستعان وقطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه

ملاذ قیاصره گیتی حدود و ملجاء جبابره جهان مقتدا بالوعظ العظیم اوامر آسمانی و محمی مخلص سبحانی

مؤید و موفق حق جل و علا بتکانز ما کان مقاصد دینی و دنیوی باعلی مدارج ممکنات

واقصی معارج کامرانی رسانادن الله القدیم وطوله العمیم هدا اوستلیغ ادعیه صالحه ولاسیه فاتحه

که مسئله مخلصان حقیقی باشد انهای می‌کنانند چون رای الملک الار رفیع اشرف و چون همه بر اسرار دنیا

محل حوادث و مکان صولت است والصحاب عقول بنخار و فنون اوالعقول بمود ان و نعیم باقی را

نعمت فانی راجح داشته و تحقیق کاردانسته رضای هر مخلوقی از رسیل والعاقبه و تقوای هر موجودی

از نوع ممنوعات جسد رقسی حده رکانکاه مهیمن حضرت تعالی و بعد مشور نور تعم مر نشاء موقع توقیع

توقیع الملک مر نشان از الی شد والفه لحمنا روح از سکان حضرت تعالی تعصه الفته الدارس حقد

حال اندرس که حسب قدرت والعقار والعلا العلام دین و امضای احکام شرع مبین و اتباع اوامر

سید المرسلین گشته و استعانت احوال رعایا و زیر دستان اصلاح نظام حضور ساحت معول عنایت الهی

درین مدت بیچاره چهار رساله که اتفاق وقوع افتاد این منزل حاک لبت در سلک نظام مرا دو نهادند **شعر**

الهی لک الحمد الذی انت اهله ❁ علی نعم ما کنت قط لها اهلا

متی زدت تقصیرا تزدنی تفضلا ❁ کانی بالتقصیر استوجب الفضلا

ما قوافل الحمد هو عمیم و رواحل امل الحمد بعصیم الخوام اللهم لبیک لسته نفس مطمئنه سازنده ای نفس حبیب بوار

ارجعی الی ربک راضیة مرضیة دعا **نظم** در شوق لقای جان فشانم روا است

که این شوق آتش جان ماست ❁ با تضاعیف کلمه توحید در سراچه دنیا مالک الست ایقال

احمال آمال اندوهش نهاد ثبتنا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة رقم بحصرت آورد

و لقد ارصدت کل اشارت روز ما بسر بردن ❁ بحاصل و امل و اتو صیحه لحضرت بفیض الحیات

رفیق نماید که جمله ملغیر رحمت کاتیم محض رحمت باشد **نظم** زهی سلام تو لباس سکینه روح

زهی کلام تو مفتاح گنجها فتوح ❁ والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا

دعاهای عمر و دولت و صدق کارهای و تسلط آن حضرت سلیمان منقبت کندر رتبت ارزانی باد

که بجمع سعی آباد و خرابش نکنی ۰ تو سلیمانی و ایشان همه موران ضعیف

همه لرزان خدا و همه لرزانند بهی ۰ هر چند گاه شدت متوطنان و سکان خراسان

لشکرهای جرار حوادث گویا کمین در رفتار تو قلمی حادث شد بانواع بلایا مبتلا

شده و معنی این یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه صورت حالشان گشته

و محکس لشکرگاه هلال و اعیان حضرت که ایلچی جهانند در حام جهان نمای عیار لیزالست

از نمود آن و ملال شد رعایا کسانی نمود حال عجز خود عرضه داشتند نظم

جهانبانی تو لطف و خشم از کانند ۰ زیر دامن انصافشان نگه کاهی

لگد مال خطایی کنند تو نپسندی ۰ و گر زمانه خطایی کند تو نگذاری

و للناس معلوم ذکر الامر الاعلی للحاکم المحروم من الشاء سلطان المشایخ خواجه

معین الدین الجامی تلی السلطان جلال الدین فیروزشاه

هر چند که وفق نصیحت جانی و نصایح ایران خادم جانی بحضرت خدایگانی

وبعد میدارد نظم که اگر تشنه لبان هجران سیر شوند   قطره آب دریای کرم کم نشود

تا در وقت ورود نماید خلاصه جماهیر العلما قدوة الفضلا احسب و افصح خراسان

الفایق بالکمالات علی الاقران جمال الملة والدین نصر الله نصر الله محرم این کعبه اقبال و

کعبه آمال اقبال شد بفضل الهی و لطف شاهنشاهی نظم شاید که شبی بجست فیروز

در خلوت وصل بسر کند روز   مصاحب او گشته ع مکر بحان ز معنی الحیوة بانو هد

سایه چتر همایون فتح میمون از مفارق عالمیان ممدود باد بحق محمد واله الامجاد

انتصاف از شاهنشاهی اکرم سلاطین الزمان خان جهان ابد الله ملکه

جاودان در سایه حفظ خدای   ابد دولت پاینده باد

و بعد دعای باور اخلاص اصطلاح نامه باشد و کهن آنکه دولت گشته موجه جناب

سلطان سلاطین العالم خان اعظم مبارک الوجه میمون القدم ضابط الممالک

بالعلم المتین والحکم المبرم مسجود ارباب العز والتمکین خلاصة الماء والطین نظم

از رضا سنگ کلاه کینه خانه بر کلاه می آید و هر سنگ در راه می آید فرو نگار را سانگار د

حسد دیده بود **نظم** در آفاق گشاده بود و لشکر بشکست ۰ ای از سر زلف تو رهای دل ما در زنجیر

جلال و جمال و کامرانی مستدام بمحمد علیه الصلوة والسلام

ایضا فرمان شاهانه باکرم سلاطین الزمان خان ملتان

هر اندر سال دعوی بقا باد ۰ شهنشاه جهان بهشت کرد آباد ۰ عرصه عالم کز فتح و اخلاق

و اکرم و ایادی و نعم خان اعظم عمدة سلاطین العجم حامی حوزة المسلمین و قامع العصاة والمتمردین

حافظ البلاد و ناصر العباد ذی الحسب الطاهر والنسب الباهر مربی اهل الایمان والعرفان

جهان کرم و کرم جهان افتخار الملوک والسلاطین یمین الدولة وال خان ملتان

شعر اَدام الله دولته دواما ۰ ولا یلقی له ابدا زوالا ۰ وزاد علی جلالته جلالا

وکل مطالب الدنیا حلالا ۰ معطر باد و مشرف حضور حسیات نجاشا که نکهت مکرر بمحمد و آله

خیر البشر فقره حالیه و هو المحال طی شاه حلقه محبت خانه السلطنة در نقش حال نو

بالاشارة الصادرة عن الملك الاعظم محمد کرت فی ارخاص جلوسه

تا بسته نبا کشاید تا نستاند تا دهد ○ خسرو صاحب قران کامکار این بار کار

آنکه ستاند ممالك و انکه دهد کار ملوك ○ و انکه بنده دست ستم و انکه بکشاید حصار

ظل ظلیل عاطفت نزیل والوالد اولی عالم بار عدل او عدیل خضر سلطان

اعظم اسلام پناه مظهر سر السلطان ظل الله نظم قضا توان قدر قدرت زمانه بسیار

فلك عنایت خورشید شید علی کیوان جاه ○ باسط بساط الامن و الامان فی المشرقین

ناصب لواء العدل و الاحسان فی الخافقین الحافظ سماء الخلافة سلطان السلاطین

و حاکم الحکومه علاء الحق و الدین سلطان السلاطین رفیع رتبه نظم

آل شاه خلاصه آل خواجه احمد آقا ○ درگاه سراو منور آسمان قرین

اعلی الله فی الدنیا و الدین شانه ○ و خلد علی وجه الایام و اللیالی سلطانه

ز معارف عالمیان عموما و زمره مخلصان و خادمان خصوصا با اقراض عالم و الخشام عشیر آدم

گستان نازکانش خسروان اسکندر اساس عون الاسلام والمسلمین
کهف الملهوفین غیاث الدنیا والدین الغ بیک بهادر خلد الله تعالی سلطانه
واعلی فی الخافقین امره وشانه بانقضای آجال وانتهاء اعصار از مطلع اقبال
ومشرق سلطنت وجلال تابنده وطالع باد ومحمی از ملال دولت ملک وملت
تا بر جانب کاخ اعتکاف مفارق عالمیان تابنده باد الی یوم المعاد والله رؤف بالعباد
درین وقت فرزند ارجمند شیخ الاسلام نظام الملة والملک الاسلام سراج الحق نقیب سلیل
عمده عالیه درگاه عالم پناه تصمیم یافته بود که از حال منهی و احوال ... خود را در سلک
دعاگویان علی قدر ... مشتمل باشد بر عرضه ضراعت وافتقار ودر دعاگوئی ... وانکسار
از رتبت عالی رتبت شیخ زکی الدین علیه الرحمة من الملک الغفار بمحل عرض مجد ... باشد
وامیدوار چنان باشد که مقتضای سوابق عنایات شاهانه ولواحق عواطف خسروانه
بحسن التفات و کرم پادشاهانه سرفراز گردد ممتاز که قبول الطاف و گستاخی آنکه حد گذشت

الحمد حالا درین مطلب ع یار با حاتم حسن قرین کار محمد و آله الاطهار و صحابه

الکبار چون قلم که قاعده نهاد ام البشارت رسید که فرزند نوی سیس حضرت لعد او تو

علیهم التحمد والرضوان پادشاهان را فرزندی بوده این تو هم بو نیس باسعادت کار بن

نماند شکل انداز ایشان اصفهانی قیامت حربای علم الحمدی او فرزند ایشان خواهد بود

در عدل و داد و عنایت رعیت و عباد عباد و مشایخ و علما و زهاد دکو شد نظم

کاکز کاکز صدد الخلد ❀ منزل خسروان کاکز است

حضرت حق سبحانه و تعالی آن فرزند را عاقبت حال است لر والح صد نعار و پاکان

صوصا الر ولح مقدس اباء کرام و اجداد عظام حاتم علیهم التحمد من الملک العلام

همه کار ایشان خواهد بود نظم خراسان را بر و کار مسند انجم میسازند

هر ملکی خواهد رفت خواهد رفت قلمش ❀ جه نظم ما هم که از سموات منزل آیت

آیات عز و علم و کرامت بنام ما ❀ مجموعه اسمای سعادت اقبال کشته ❀ هر طایری که در آشیان ما

در اعتقاد حق تعالی سنجر را در دوستا و عمر که امانت فرموده و مدت شصت و اند سال

با استقلال سلطان امیر و رمان بود ۝ کس را دو زبان نبود و ما هم نکنیم

روش حکیم انوری مشهور است و در السنه امثل خبر تحریر یافته که در مجلس سلطان سنجر بود

جمعی از ارکان نقل کرده‌اند شیخ الاسلام احمد جام بعیره در دست مبارک حق سبحانه

و نقل و قدر و القدر میکرد حکیم انوری گفت ایشان را کیمیا و علم کیمیا با سلطان

و صورت غلط کرده مرید ایشان ایشان را بر صورت نصیحت بود که و مشاهده کرده ام

حکیم انوری بحضرت شیخ نامه نوشت و می شنوم شما را علم کیمیا است ما را الزمان

اعلام فرمای و در اغلاط آن دلالت کن شیخ در جواب نامه او نوشت صورت یک ما

علم کیمیا است اول یک خلط از تجنیس فسیما یکبود و هر یک خلط قل اللهم مالک الملک توتی الملک

من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و سوم خلط و من یتوکل علی الله فهو حسبه و چهارم

خلط و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و پنجم خلط و اعتصموا

ان الله مقصود حاصل ایدر سحر مجلسنی کزحلقی اقتدارلری یعنی اقتد

امعلوم باشد والسلام علی من اتبع الهدی و بعد الاخره و ار اولیلر قریدنکو اعتقاد

درلک لر با هر وهر محمودی لیت در مقام غرور و کلی قیاس زینهای دنیای بابهای

الفقراء الصبر هم جلساء الله یطرا ان الله مع الصابرین قد حد و صحبته باشد و لیشغله

لنولد افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه ظلمات و کدورات دنیا را لرباطن

او رد و و ولی صف اشغال الدنیا ما شغلک عن الله بصد صفه ابوان

لتوان و بمجالسه اقوام اخرون زائف و حدهم حرم محترم لی مع الله وقت یسر بر

سلطنت من قنع بلغ ما لنا فخر له و ما لنا تشان و لا فخر جان و حدت شراب ناب و سقیهم

ربهم شرابا طهورا انجام و یسقون فیها کاسا کان مزاجها کافورا ایاغ پاک اوده صحبت الحرم

حسنم یمن درجی بهدمها دمت حرکت کمی نظم اوز ومی اوبردم کمز بدم ساقی که او

ال نادر طلکلش بار فرنوش تا نوش بوده ° نمی کانشت و یار با منزلک ° نظم °

حضور اعتقاد صافی و همت وافی و نیت درست و همه بسیار در برند حلاوت مست
اسرار الست حضرت حق تعالی بغایت لطیفه بپادشاهی جاودانی رسند و ما ذلک علی الله بعزیز
بعد از آنست صفات ذکر جمیل و ثنای جزیل حریا خلاق حمیده میسر نشوند و افاضت
نعم و افضال و اعانت کاوس مالامال و اشاعت عدل و احسان و اعانت اهل
دعوت و طغیان درست نه شود **شعر** اصنع جمیلاً ما استطعت فانه
لا تدران تحدث الثمار ❦ نماند بگیتی کسی پایدار ❦ همان به که نیکی بود یادگار
بیشک اولیاء الله از خواص یار با فکان حضرت الله اند پس اعزاز و اکرام ایشان
و نگاه داشت خاطر درویشان و گوشه نشینان که اهل الله و خاصه در ایشان است
واجب الحقوق و عظیم و بر دل ایشان سبب فتوح و سعادت و نیکوی دنیا و آخرت باشد کما قال
النبی علیه السلام اکرموا الاولاد و اولیاء الله تعالی فان الله تعالی یقول انا ما رأیت فی
الحدیث اولیائی فلا انسا سواهن رفعها الی سبعة ابطن ما کام دیگر طریق نیابت باشند

علی حاشیه حضرت خضری وزیر ملک الاسلام اعظم موالی ملوک العرب والعجم غیاث الحق

والدنیا والدین علی خلد الله تعالی ملکه والعجب فی بحر الکرام کان فلکیر حیثیکی وجود اولم سوا

ولکن آن جناب آن عالی وجود آن امام والا امان المملوک وجمیع وظهر بالل حضرت حضرت

صبح صادق وجوهر جان عاشق والله علی ما اقول شهید آن وزیر ربی مانند ملک وملک سالک

معظم خلاصه ملوک العجم معز الحق والدنیا والدین العهد الانام الله دولته وطول عمره

که مربی علما وکاشف المعضلات است وعلم العلم با شان امر وعلا لطف حسن وانه مخصوص کنند

بوقع ذروه روزگار که آن سر مرید علما وسلوک امی دنیا وآخرت والحمد الله حشمت

ایشان باشد ودعا دولت ایشان حامی ودر ایشان جانی که بیکار همه ایشان واصل

وسوال صل کفه **نظم** الی بلند اختر خدا این عمری بابان دهاد

والحمد الله بهروزی وفیروزی جلست الدهاد ❧ که تا بغرص شرف منت فرمان حق

والکثف بجملة فرمان دهاد فرمان دهاد ❧ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

بحال رعایا مقرون بوده با محاسن نظر عواطف و یمن التفات و عواطف الحضرت … الی یوم القیام

مستدام باد بتقدیر رمقی الرضا فی الشتا ملاذ مد الایدی باقی و لیست با غیر عیال کشتند کاشت

و در مدتی مشتی ماه بمقدار حاجت و حسب ضرورت لحوق الاشیا و طیاران حبیبی

سلطانی حقوق و اضافه حقوق الحسابات کها شد و ولی الحضرت خند چهار پای خرید و جمیع خرد زمستان

و باقی ماند و سفر و حضر لذلک کفیه و در تابستان آسمان بیان لن حضرت اعتدال و الی سپاهی

سرافرازی و افتخار رعایا اهل روزگار حاست و صف بجا و اثق و وثوق صالو در ساده هلت

غلامان درگاه گیتی پناه بمنتهای همت و غایت مقصود رسید **شعر**

لر تو دعمت و جاهت تیبی با امال ان ※ بس هر حال من اصل از او اکرم

مختصر لکن لکفو غد و دیگر کس و عاجز و با بوال و مستمند و پریشان ماند بحر مرحمت

و اصطلاع باشا ما من لحضرت ملاذ و ملجا … لسو لشی دهد و الطفی کشید الالوان

بمقت و الاعزاز است بعد از لکن الرحکمی خاطی ابنا شد **شعر**

غنی و عاجز و جوان و پیر شاکر — قبال خوانش سلطان عوام و خواص

لکن چه دفتر فضل میسرم نگذارد — در شکر جلدم همی کشد بقصاص

ز فرط مدح بتکلف و ابتداع نسیب — بحر عنایت شاه جهان طریق مناص

بلند و لیکن محصل عجب گرفتارم — مگر ز رحم سلیمان شوم ز دیو خلاص

فالله تعالی یخلد سلطانه و افاض علی کافة المؤمنین و احسانه آمین رب العالمین

تمت رسایل السلاطین بتأیید رب العالمین

من انشاء سلطان المشایخ قدوة العلماء الراسخین خواجه معین الدین الجامی للملک الاعظم تاج الدین اسکندر الفراهی مشتکیا آله

لئن ولم احظ منک بکتبه — رطب اللسان بذکر لطفک مفصح

امسی علی نشر الثناء مواظبا — و علی دعاء صالح لک اصبح

هر چند در میان مفارقت و دوری میلی عشق را حساب آیات تمام ملک اعظم خلاصه ملوک العجم

با انقضای احوال از منشور اقبال و عظمت و جلال باشند و طول و عرض ساحت و معدلت

آن ملجا و ملاذ ملک و ملت با غایت امکان و انقطاع سیلاب سیل عدوان معارف جهانیان

باشند و مبانی عنایت و الطاف در نهایت آن آیه فتح و نصر در سایه حضرت

ارجمند و فوق سالف الایام و طبق سائر الایام متی الشهور و الاعوام باشند و متعطشان

ملاحی حرمان و متحیران بوادی حرمان آستان سعادت آشیان بسرمنزل قصد رسانند از آن

منبع زلال اقبال نوع ایشان و منشور مسرت و ابتهاج اساس آن علی مر الدهور و الازمان

و کر العصور و الاوان باشند النبی و آله آن ضمیر منیر ضراعت و اخلاص و ذریعه عبودیت و اختصاص

ارجمند الملک گلستان معنی و غرض عرض عبودیت و نشر آن افکار ابکار فتوح مبارک و ورود

اخبار بشارت نوید فتوح و الطاف که عبارت از شکر حضرت [illegible] مسرت و [illegible] سکونت

شعر

از حرف تیغ کرد در فتوح نی ... از خاک آستانه شاه جهان جدا است

همعنان فضل الهی و مراحم و عواطف شاهنشاهی نسیم اقبال و شادمانی

موافق و مطابق رحمه الله فرموده اند **شعر** لعل لبانک حسن خصال فعلو ها

بلنگ لنک و ملنک لنک و مکوی طحو ها ❦ و بکر کر فرمای هوی طقو ها

وکجل طق طق طق و برای سرکو ها ❦ حق تا رجل تمامی استادی بنیاد کرده است

صد بار ماله دیش حسابان نشاکوئی استعداد و ارغات حماقت و بلاهت آثار ابا هار بن الحسیار

لر لدوین سرهان نعوذ بالله من الخذلان و من غضب الرحمن حق استاد ملک ساز **مصراع**

کو نبات فرمحو بلا اسپین سیاه بحال ایشان اطلاع افتد مالش عظیم نماید و کز بجهد دکان هند

و بهای کلیم ایشان بدر شان نماید زمانی در میدان هنر نه کار بود و بر شده رزم موافقت

و نمود بکمان قلم فتاح جوالقی بود **نظم** ذکر نا صد باید نوشتن بها فهم

ز خط کم دیده خسروانی ❦ ناساز اصحاب سلطانی بل نعایتی عاتت

سبحانی از مکتوب در طرفة العین نوشته شد هر چند ❦ **نظم**

ریش افزا ماله کهن از قصا ❦ مالها را مجو لسبر کهن انند

مصون باد و باصحاب دولت و ارباب جاه و حشمت مملو بحمد الله و عونه الطاهرین

فی اجتماع الحضرتین اعنی الملک الاعظم معز الدین ابو الحسین محمد کرت

والامیر الاعظم محمد بیک بن ارغون شاه بالتربة المقدسة الاحمدیة

بموجب و هو الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم

فیما آتیکم از برای اظهار قدرت و صلاح مملکت و تسکین فتن طرفین شان و قوت

و شوکت مخلصان و سهو طرفین و اطمینان حضرتین در غره محرم سنه ثمان و ستین و سبعمایه

رایات جهانگشای و اعلام عالم آرای سلطان اعظم مالک رقاب الامم صفدر ایران

و توران جهاندار صاحبقران جهانبخش آسمان قدر کیوان قصر معز الدنیا

والدین خلد الله سلطانه و اعلی امره و شانه همای شاهانه و همت خسروانه او

از قید وثاق بادیه حوزه اقبال درخشان و نمایان و آثار بهروزی و فر و بهی

در حضرت میمنت السلطان صاحبقران ممکن هویدا و پیدا گشت **نظم**

سر غلط فرمان نهادند **نظم** مملکت ملک آن پادشاه باشد ازان

زمان بهمت آن جهانگیر باشد لرزان | ز جد و کوشش آن آسمان همت بدر

ز بخشش آن ابر همت گران | از اجتماع سبب امن و امان مسلمانان

وقوت و سلوت جهانیان گشت همانا چشم فلک هلال در کوی نعش بر انگار چنین شهریار کامکار

ندیده و نشنیده باشد هلو لات سعد در آسمان تحت سانی قلمرو خود و در کوه نفس

درج جهانداری جمیع آمده **شعر** ولولاهما لم یعرف الناس کالندی

ولم یدر ساع کیف سعی الفضائل **نظم** ز این نقش کعبه که بود دستور

ز آن شمائل که بود که سوال الله | هیچ دقیقه از دقایق کرم و هیچ نوع

از انواع نعم نماند حضرت سلطنت پناه در پی خسرو بارگاه بجای باو دفع بالجمله

تعالی نمود و نگاه میشت فقود در هیچ تاریخ کس یاد ندارد شنیده و نشنوده بحر نوال سلطانی

موج نمود صد هزار هزار ابریشم فرز و لعل و گوهر و مرجان و یواقیت و در یکتا زبارگاه خسروانی

وحوش وطیور بس بحار بی قدر نبود مصراع با خیر بخشش وخیر انعام نظم

شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در   گناه بخت منست این گناه دریا نیست

بعد از یاس وملال روح بخش امید از حضرت ذی الجلال شفیع آمد وایشان را بشارت

استعینوا بالله واصبروا ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین بگوش ایشان رسید

وبدلیل واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها التی بارکنا فیها وتمت

کلمة ربک الحسنی در اقطار جهان کالاندر طمع خام انعام نبود شعر

ولسنا بحمد الله من فرقة سعت   تخطو المنی نحو المطامع شرعا

اما نظر بر مسامحت همت بضاعت ما در الدنیا اعتداد والد یومه در غیض من فیض بر سر

هم از شوربختی وبیکار زیانکار میسر نشد والی الله المشتکی ولله الآخرة والاولی

خواند وگفت شعر لیس له العیش سعی انه   الا تقع العین علی مثله

با این همه در دعا وثنای آن سلطان بی همتا مشغول است وبخواهد بود وآن والله دعا

لکن از سابقه قضای حضرت مالک الملک عز وعلا بمقتضی تؤتی الملک من تشاء وفحوای آیة کریمه
ان مع العسر یسرا چنان اقتضا نمودی که سریر سلطنت وجهانداری ومسند عظمت وکامکاری
بعز جلالت سایه حضرت الهی وآفتاب عاطفت نامتناهی وماه رایت پادشاهی وکهف امم شاهنشاهی نظم

خدایگان سلاطین مغرب ومشرق ۞ طراز عرصه ملکش ز ماه تا ماهی

سلطان ملوک الاسلام مالک رقاب الانام ناصب لوای المعدلة والانصاف فی کل الافاق
قلاده سریر السلطنة بالاستحقاق ملک ملک قدر وجاه فلک قصر وبارگاه مظهر انوار فیض الله
ملجا وملاذ ارباب جلال وانتساب نظم خجسته رایت فرمانی مستوفی نام ونشان
بزرگ همت وقدر وبلند افسر وجاه ۞ حافظ البلاد وواهب التلاد نظم

آفتاب دین ودولت آسمان عدل وداد ۞ قامع نفی البغی والعناد مهر سپهر سلطنت محیط مکرمت
زینت سریر معدلت مصراع فلک محل وملک طبع ومشتری طلعت نظم

آفتاب اوج جلالت سایه لطف اله ۞ کافر کار آفرینش لشکر زحم بارگاه

ه

زمین چون تن بسمل در اضطراب است و شرع و ملت اسلام مصاب **مصراع**

وفی کل بیت رنة وعویل ❁ شربنا لذات نائی وحمی لذات بانه تعقبه السلام خوارزم سیه

مست ولولهٔ حالت نیشابور وصدمت نزول الروم نفخ فی الصور مشابه اهوال وجند کرت

محیط افلاک گرد بسیط خاک برست باتش هوا جوش سینه اصل هوا و والی ایشان بار یافته

جنات جالوت بی سمتا اباد الله بر ما نزو وتقل بالمیراث میدانه آتش بازی که خسته جماعت

آینه کان مشاهده کرد تقریر خواهند نمود و خجند کجند صد سال درین فصل خود حساب دولت

رفرافرفت لزبای یا سر عمر در بند آمد آن بودی امسال جمعی حشمه سادات علما و فضلا و اکابر و اعالی

بلکه سایر بندگان پاینده سایل وجانی است **نظم** دریغ حشمت ایمان و حرمت اسلام باری / جاری

دریغ شرع پیمبر دریغ دین اله اما **مصراع** چاره نیست درین مسئله الا تسلیم **نظم**

با قضا برنمی توان آمد ❁ با قدر برنمی توان آویخت ❁ مع ذلک کله

الحمد لله کپیتان عظمت از نفرجه قند سلطنت و جهانبانی و نفرحدیقه مکرمت و شهریاری

تا جهان هست چنین بود و چنین خواهد بود ✿ همه را عاقبت کار همین خواهد بود

الحمد لله والمنّة که در ایامی که در وسط فصل صنعت معدلت آن صاحب قران خلد الله ملکه و سلطانه

و اعلی امره و شانه باطراف و اکناف جهان رسیده و خاص و عام انام بدعا و ثنای آن شایسته

حضرت عزّ و علا و الی آن آفتاب سپهر عاطفت زبان گشاده و میان بسته مصراع

مقبل بسر رعیت و بر تخت نیکنام یقدر ممکن همت بر نصرت اسلام و رافت انام و تربیت علما

و تقویت ضعفا و آرامش بلاد و آسایش عباد و قمع اعادی و حساد و قلع اصل ظلم و فساد و تمهید قواعد

شرع و تشیید مبانی دولت و امضای اوامر حضرت عزّت و اغضای جرایم اصحاب ندامت

و حسرت مصروف و حواله‌مند داشت و فرصت دولت غنیمت شمرده همه خلق از معنی را امیدوار اند

و حصول آن امنیت در مرصد انتظار ✿ نظم ✿

جدّت فرق ما ز ظلم بشکست ✿ عدل بر ریش شکستها کرد درست

لیک تو قبای مملکت آن چیست ✿ هان تا جگری نوبت دولت کیست

سلطان ملوک الاسلام ظل الله الممدود علی الانام ولیّ سریر السلطنة بالاستحقاق

ناصب لواء الشرع فی الافاق المؤید بالنصر العزیز والفتح المبین المخصوص باوصاف عنایات

رب العالمین عامر البلاد بالعدل الشامل غامر العباد والعباد بالبذل الکامل نظم

هر ملکی کز ملوک هر که ازو سر بتافت ✿ سنجق اقبال دهر عاقبتش سر شکست

لازال منصور الالویه مقهور الاعداء مخذول العصاة ولا زال منصور الانصار والاعوان

چون سایه خدایی و آسوده اند خلق ✿ در سایه سعادت و اقبال و جاه تو

تا سال و ماه و روز و شب است این جهان ✿ فرخنده باد روز و شب و ماه و سال تو

بنیاد فتح و نصرت و قانون ملک باد ✿ تیغ و نگین و رایت و دیهیم و گاه تو

بنده قدیم الاخلاص قویم الاعتصام سالک الدین مستمند حاشیه این درگاه و العیاذ بالحکم الله

مصراع حاشا که بنده بود ازو یاد کرد کند ✿ که غواص عواطف کیش بیان انگشت رفته است نسیاً منسیاً

فرو گذاشته نظم ما را آسمان این دل بیمار و درد و غم ✿ بگذاشته خراب و فنا کرده غم نداشته

اعمال و اهمال حاکمی کار ببر **مصراع** که درست نیاید از ما. اگر همه رسید کمال مخصوص

مستعد او است اما فیض ادبار را عموم کافی است و سعی بر هلاک وصال موقوف استحقاق باشد

همه کس را بعض نجهت عامت امیدوار نیست. از رکاکت عبارت و سماجت استعارت عافل کسیم

مصراع اما حلیم چو نقد عیب ابیستم. از نو عرق شاه لطیفه مفضی باشد با حرارت سعادت

نظم

بعسل انامل همایونش کرامت کنند ۰ دو مانکلک علی الله معنبر کرد ۰

حیث لیست از رقم بارد ۰ تو نیز آن زو هم رکاب سنان ۰

اطمار و اسمار از حد و عادت آگاه تحاف و نمود اصحاب انبیار رحیق فی معروض نکشت

همان بهتر و وطیفه دعا العصار اقتدار از تعالی سریر سلطنت و جهانداری با اقنام ساعت

نفود لت ان کشته حضرت عزت مزین و آراد بالنبی و آله الطیبین الطاهرین

من انشاء شیخ الاسلام الاعظم خواجه معین الدین الجامی

لد اعد العرا الزمان محمد سبیل الی هبیرة شهر رمضان

و در ایام مفارقت و لیالی مهاجرت **شعر**

علی الخد من شوقی الیک دلایل ۞ فلا تهجر الاحباب والهجر قاتل

محوت هوی وصل منک بالغایة المنی ۞ فخیمن فرط الصبابة راحل

صد گونه محنت و غم حرمان کشیده ایم ۞ یاران نه چو ما زمانه کشیده

من بعد اگر آفتاب عالم تاب سعادت از مطلع عنایت لم یزل از صبح آمال مخلصان

چهره نماید و در دولت و بهجت روی خلال بکشاید و وحشت شقت مهجوری بر گردان

و یاری یاران نیز نشود و نظر عالی اثر کرشمه ملتمس نفرماید **مصراع** حال وجود ما اگر لطف عدم بماند

چون تقدیر نباشد تدبیر مفید نباید **نظم** با قضا بر نمی توان آمد

با قدر کی نمی توان آویخت ۞ فی الجمله نظر حسرت کانه نسبت **نظم**

لخاص بوهی مکر بشانی کالهی ۞ بر آتش انتظار منتظر حتوان کرد

نی نی ولی کل من عند الله **نظم** باشد خدای رفیقا هی برسد

لیتیشلار ایدی بیلان ایلگاری ماکه سیدیر و خواستیم ایدی باسیم مبارکی بیلا قدوم مبارکلاری حضرت

رقعهٔ دعائی عرض رسانیم بازا خوقند کیم **نظم** لیکن دل بولیت حج دات حلقه بلمنید

خندان فال ایدی ماصید لاغرم   سم لنحاد سوییلای شب ع الکفافکن

مصراع تولی کحا و تمنای دلبران انکحا   خود ناگاه بعبارت حضرت اللّه بیلا کلیدی کیم دعا نقاده

دامه و جمال عدیم المثل و الکمال اداء فرمودید با محسن خط الکتاب تقوّی **شعر**

فاخذته و فتحته و قرأته   و وجدته حرزا من الحدثان بحر حرفی

لرلری ان دعاهای ایشکار و نهان کوفته شد و آثار اعلامت حاله و حرمت و مزید رفعت و عصمت

تولی حضرت شمرده آیده من تواضع لله رفعه الله   **شعر**

یاد کفی زمن و قدر مرا افزودی   که خدا اکرم دو جهان یاد کناد

خوشنبک شلکی بار کیشی بولسه کبتی ایدی خدمت شهنشاه مبارکباد رمضان

و قدوم میمون ایلسان یدیار حاللسا کونه شد عجب ایلسن طالع آن ماه که کل سالها بانام علت

من انشاء خواجه معین الدین الجامی علی جریده سلیل سلاطین
خواجه لطف الله بن خواجه عزیز بن خواجه شادی الهروی

لله لطف بعباده ع بحمد کنز حاکم نعیم عشق نقش باری ، شاکرین جان عزیز الوجود

بطالع مبارک حضرت فرزند خلاصة الفضلا زبدة العلما صاحب الذهن الوقاد

والطبع النقاد ناصر الملة والدین لطف الله بین المسلمین ابده الله وابقاه ووفقه ما یتمناه

فی دینه ودنیاه بعنایات الهی لتخصیص کلهٔ نکات باوج کلشن فضائل خاطر عبیر وبعلو همت

بسطح محدب آسمان کمال وذروه فلک فضل وافضال اکامد والمتصف للتعال

لان هولاء قوم محرومون بکنگره عرش وللمجالسة اقوام آخرون که نظر آن وتغیر حال نیست

که امرای علمای محقق وحکمای مدقق سر ودر نصایح ومواعظ وتذکیر وتفسیر کی

نطق کرده وکلف لا نظم لعرفه در فنون فضائل نشانه را

لرفکار ناصر وکافی توین خلف ، ای فرزند ارجمند هنرمند دانش پسند

مصراع در خط و عبارت شامل حد تو است بود · مع ذلک کلّه بنا بر محبت قدیم و حقوق

مراتب کریم الشان علی الخصوص اخلاص و اتحادی که با حضرت مولانا و الیستان ملک ملوک

الفضلا ناصر الحق والدین علیه الرحمة والرضوان بوده است با آنکه عذر واضح داشت خود را

معذور نداشت و چند ورقی بنا بر التماس آن بعضی در باب سحر کردن که کلام الملوک

ملوک الکلام در باب الغرض انشا شد کلم رکم تشت اشال عین لکن ... و عذر بسیار ... و فضایل و معالی نماید

مراتب ابن ملک عماد الدین المرزبانی جواب الکتابه

کتاب مستطاب و خطاب مشکین نقاب که لطف اعنی افاضل ما قبل اباء و رید صاحب

الحال ... ملک ملک سید ... عماد الملة والدین اعزّ الله انصاره

و ضاعف اقتداره ... در خلق و مانند لعل و لسان عاشق ... بوده ... اعلاء

... مصراع ... سید ... نما

... نظم

محو و مغرور سیاست نظم ره رفتی منزل خلوت تو ساخته ام

هاتف امیدیلر خاطرم زر رفتی ۞ لیز نوحه لر نگار جهان بحکم ایکه نظم

یارمان از هیچ زنگ رفت ۞ همه گفتیم هیچ ز نازک رفت

قصه الناس لعلی الله الحسن ز خوف خواند و ز انه القلیل حبیب علی سراسر گفت

مصرع اخو و ملک ار رکه جه آتور رفتی ۞ القصه ۞ نظم

آدز و ها بوه خلاقتو را ۞ از رفتی دلم لقای سماست ۞ فرصت یار کی لانت بود

ما بر امید عاطفت یار دلنواز ۞ ما لیم دل بدرست غمان جهان با ز

همه یارکار ند طلحه صلاح لیتب بس که همه جهان بکام محمد علیه السلام

از انشاء الصاحب الفاضل خواجه تاج الدین السلمانی

الی سلطان الوزراء خواجه پیر احمد بالتماس خواجه کرم الدین

اعلی الله تعالی فی الدارین شأنه و اعان الحوادث قوافل عیوب ... بالامتعه والاحساس

ليس في الملك غيره مالك ° ربنا ما امان نجد من تو ° اليه وادى على خلك

در حاشیه السید الاصفهانی بعد التحیات فاضت کمالات البلد محفوظه سیما قد صانها الله عن العاهات

حواشی ارفع الی واهب الی وحد مکانی بعد صمیم منبر حضرت شیر بو کمیا خواص اهل جناب

قلندر نیاز حلو مند ومعروض میکند که انفاس ضمیر الهی رفیق البار الحرمین واصحاب حضرت

محقق ومعین وملک ومبر مبرهن مسائل علی الرسالة حضرت شیخ الفاضل بید رجال الباب

لسیما و شیخ کفو وجمال اسعادی المعانی افادت عنایت لیست بالصحابت الشهال

منور وموضح شعله الاسماء دیده وعوض باصالت والله مستعد لو مسعر السلام ثبت

ومخلص المطالک حاکم کامل الاهتمام وخدمتکار شامل الاعتقاد اعلی حضرت مدارج

اعنی مولانا وصاحب الاعظم مجمع الفضائل ومنبع حسن الخصائل سلسل الکابر العبرا

بین اعاظم الوری خواجه کرم الله مرشد بهوالله تعالی علی جنابکم سبیل الارشاد

فدروی من مالک السعادکم خیر المعال توجه الخطاب صفوت اجداد ولیالی یخرج الاقدس الدش

عظمت و کامرانی اشتغال توان نمود و الصحیح طرف تکلفات و پریشانی بحال وی

راه نیابد و این کمترین فضلای زمان جامی تاج العلما نیز صد و حد آزین جسارت اکمل هو آیت

سال بهر دو ملتمس کلی مساعی و میسر فرکهه و مسلم گرداند منتهای فی منتها شود

ای عطاف تو حامی افاضل باکا ❁ اعطاف تو ای ابر دلایل باکا

فرشوه بیک خدمتی در نظرت ❁ ما را بعمل چپس قابل باکا

والله لیبسغ ظلال عنایته شفقته علینا و علی جمیع الناس علی جانبه

مشفقی و رافتی صرید حضرت شاه الله سمت ظهور خواهد یافت وعده می دهند

نظم

تولدی و منتری حسابی خواهد بود ❁

سر فرا لطف کن غنمت جانان ❁ لیز حسب سبب اکرم

باز جودت بکو غنیمتها ❁ ای وجودت غنیمت عالم

من انشاء العلامة مولانا نظام الدین عبدالله المنشی فی تهنیة العید

زبان بمحل حسابند الیه و بر دعا اقتصار میکند

نظم

عید خجسته باد و کنی ختم شد سخن ✿ باقی دعا بقای خود در سحر کنیم

از انشاء سلطان شیوخ الاسلام خواجه قطب الدین محمّد

المعروف بخواجگی خواجه احمد الله خواجه کمال الدین الکرمانی

ای در بقای جان تو بسته بقای ملک ✿ زیبا مباد تو خجسته هلال قبای ملک

مفاتیح حلّ و عقد امور عالم بقبضه تصرّف حضرت مخدوم اعظم صاحب صاحب

قران آصف سلیمان مکان ممهّد قواعد العدل و الاحسان مشیّد مبانی الامن و الامان

المخصوص بعنایة الملک المنّان نظم ای کانش صدر الرام کواکب انور

وی کلک مشکلکش کند اشکال حوادث را حل ✿ کمال الحقّ و الدین مبسوط و مربوط باد

و تبدّل احوال گیتی و تحوّل امور جمهور بنوک خامه مشکین جوانب اعلی الاعلی الله مضبوط

و لله الحمد و الشکر که آثار استحقاق این دعا بر صحایف حالات و اقبال آن حضرت لایح است

کاملان و عاملان و حریفان اعمر در همه حال نهج ارادت حضرت رسالت نثار باشند باد بمحمد و آله الامجاد

الباب الرابع فی رسایل القضاة و الولاة

از انشاء خواجه معین الدین الجامی للقاضی شمس الدین الاصفهانی

بقاء کف فینا نعمة الله بیننا ۞ و نحن باوفی شکر ما نستدیمها

ملاذ مدت حیات حکومت مآب مولانا و مولی الموالی جامع المکارم و المعالی الفاضل المفاضل

بین الحلال و الحرام مبین مبانی الاحکام زکی الحسب الفاخر و النسب الطاهر شریح العصر نعمان

الزمن مالک رقاب افاضل الدوران ۞ مصراع ۞

مسولی علما خسرو دانشمندان شمس الاسلام و الملة و المسلمین بسط الله تعالی ظله علی المخلصین

الی یوم الیقین دعا و ثنا مخلصان چندین رسایل در اسلخ گذشته است بواسطهٔ تحریر

و تقریر شرح آن در کتابت و خطاب نتوان داد و در واقف ضمیر منیر اعز شموع جموع

آن تواند گشت ع این طاقت صبر تو حالی بدلها نیست ۞ اشتیاق تقبیل انامل

السلام ملاذی مالکی بارز و از معهود عنایات و مکرمت رفیع نصوص علی الدوام تشریفات

علیه مطلع مفتح و سر اوراق باشد و تحدیث صحیح البوشنامه مخصوص و ما هم که باشد تا در اتمام آن

مرام غایت جد و جهد و استتمام صرف کنانیده وظیفه سلکی و اخلاص عهد علیکم ساید ع

الامر ممتثل والقول مقبول مصراع بعد حکم که نیا فرشتی فرمان نیست

زبان گستاخی مجال نداند و ساعی الی کسر السلام ان ابد الله تعالی مخلد و مبسوط باد بحمد و آله الامجاد

مزایا ثناء سلطان شیوخ الاسلام قطب الله محمد المعروف

بخواجکی احمد للاقصی القضاة شهاب الدین محمد القاضی

بهفته جنان جان بخشان نسایم فضایل و کمالات و فوحات شمایم شمایل حضرت مولانا

الاعظم مولی سلطان العلماء فی العالم بحر اصناف العلوم والحکم مجتهد قواعد الاسلام

سلطان القضاة فی ذا الایام شعر گفته سائس ملک مروی شمس الضحی

حوزه فضلش داخر در عهده علم الکتاب شهاب الملة والدین شمس الاسلام والمسلمین

در خواب بیخودی چنینم این بار که بیدار آئی ◆ مستی لیکن میگویم این بار بهشیار آئی

می بالم چشم خود در خود غلط افتاده ◆ گر غفلت خوابستی یا حالت بیداری

لی طالع فرخنده یاری چه همایونی ◆ ولی اختر تابنده یاری که چه محتاجی

لی حلب تا العود لیمای که یاد آورد ◆ اوصاف صدشاه آمد یاری چه بیزاری

سند مخلص می خند ان سوس ولی مللند می حساب حکومت ما محدوم علی الاطلاق بنوی الاخلاق

وقصوی الاعراق شعر ان الذی بلسانه وبیانه ◆ هدی الانام ونزل التنزیل

وبفضله نطق الکتاب وبشرت ◆ بقدومه التوریة والانجیل ◆ فاروق الحق

والباطل بالطرح حوایز الحالی والعاطل شعر قاض اذا اشتبه الامران عن له

رأی یفرق بین الماء واللبن ◆ شید الله قواعد الدین بمکانه وشهد دعائم الاسلام

بقوة بنانه بعون است اما اویس ولد در غیبت علی سطوح الدلائل وشطوط المزار

لن خیر من راعی الذی یومنون بالغیب است شعر لم اکتحل عینی بنور لقائه

ع رسیده وهی مرموز الکحل کم فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة

تا حلی صحیفه لری آیة الهم اللیل نسلخ منه النهار وصف لری کشف ایدن نظم

لفظ آلتی سوی معنی لری کیز لکوم ❀ خیالک رشب هجرانی رسی رفع وصال

سیرم تحریص ضمیر اشارت خدمت آتش صمیم عشق دل ابن سینه نهال بوغذ الموقدة التی

تطلع علی الافئدة شعله شوق ابالا ندفر زمن بشرر کالقصر نارنک شوق عشوق سماینده

کانه جمالت صفر دیک سینه سنده جوش آفتاده غلی فی البطون کغلی الحمیم والمعذو

شعر فی فواد المحب نار هوی ❀ احر نار الجحیم ابرد ما

هر لره چکدیکم صدر عشق سوءشم ❀ نیوزکر آتش منتهم جحور شم

والحاصل لدن بوفقره نتیجه امتثال حکم مولوی یه مرتبه لشارت علی مرتبه بوفقیر بساط اقعاد ابتعاد

فی زمان مطالع لری طلیعه تقدم فنحن مخلف فیشلری اما هو فتنه لسوز تشویش ایدن جمع بوندهب

صفت حماله الحطب فساد بولدی صفای مولی لری اعتماد ایله کنایه وخوف

له حسن حلو في كمال مروة ✿ وبسطة كف في ضياء جبين

الفقه انلر وقعه حضرت معين الجامي عفي الله عنه التماس كتاب سلطاني چند وعده و

دولت پادشاهانه نوعده جنبد انحراف مزاج وضعف وپیری وقلت بضاعت شامل حال بوده

مع خلق كلمه سنابر التماس وبشارت اثر ذلك زلف صاحب فضيلت عوالت صدر مسلمه

وزمان صو ما العزبا الواحد كلمح بالبصر اوراق اثر ابا تمام رسانم اما حكم ايز

يرد ولد يرد وما يكون الا ما يريد بالاست وسر عرفت الله بفسخ العزايم ها دم اكثر اشيا نظم

زمانه حكم حق ايله كار اشي ✿ نمكنستي اكر ما نز الخشيانين كار اشي

فلك هيچ تقدير ايله ثابت ... ✿ درسلوك خوشتن آخر وانين كار اشي

فرنه دست قضا بودر زمام كارها ✿ عزم هر كار ايتسه كورم انعشيانين كار اشي

امنستي سهم ايشسته سهام قوس چرخ ✿ كر فلك اول ير شهه دفع اغيانين كار اشي

كار دنيا كر حقير نوعدي كه بوعدى ايستولد ✿ اثر دفع خلل ايلستوامن كار اشي

لله تجمع فی عیشة رغد ❁ فذاک اعظم حاجاتی و اوطاری

ابقاه الله الذی ورثتهای همت پدر که علامهٔ نامدار بیت کرم و الدال الولد و العز

لمعات ابنه النبیه و الولد ممتعا ببقاء سید و ابیه محمد و اصل بیته آمین و رحم الله عبدا قال آمینا

من انشاء خواجه ضیاء الدین یوسف ابن مولانا شمس الدین الکرمانی

انا کان فی اللطافة تابع ❁ لی حبیب سلمی فی الجمال تکلما

و ما انا الا الذی تمنی للثمه ❁ و تقبیله کل العقول تحشما

بوم نشسته منتظر آنکه ناگهان ❁ تا شد ز افق سعادتی کند طلوع

و سایر مقتضیات وصیه آن السید فی ایام دهر کم نجات متوقف نخبه الی نجات الهی و متشوق

لمعه از لمعات ربانی می بود و استناد طبیعت از معنی سرائر متوالی عبارت بحر غواص خاطر

از فیض آن در سلک آن نظم منتظم مسلکها ینید **شعر**

شمس الافاضة لا تغب فبادروا ❁ و استشرقوا یا قوم من لمعاته

رسید مرغ طائر مشرق غنایت حق ❀ نزار صبح سعادت تلمحه بدمید

لا حدیث فراق وقصه شدة الاشتیاق **شعر** کانت کصدیع الغانیات تحلو و لا

وکلیله العشاق عنه بیهاجر لکن الکلام حکوم حه خوص درانی تطول لیس بحجه طائل فانه بحر لا ساحل له

ولکل بحر ساحل **نظم** شروع در غرض کان ناخمی رسید ❀ نزار بار ما تو کو نیست با کون

سخن الیوم معی پیوسته واسطه تعارضی فی در پیش از علائق اجسام با خدمت الخلاصه ایام

فرید ایام بوده است اتصالات روحانی و مشاهدات حقیقی حاصل است و ساعتی بلکه

طرفة العینی از خدمتش خالی نیست و ضمیر منیر مولوی که من معنی خیر الشاهدین است بفضل الله تعالی

وانقضت عقود حود الظلمات اباد بحر الصبح لقای آن خلاصه عالم اخلاص دهد

ورده ظاهر از این شاهد جمال جهان لیلی نی نصیب مکتب عاند **نظم**

جمال نصیب دیده غم دیده بیشش نیست ❀ داغ غم که دل نه معتمان کوی او ست

لکن مفارقت صوری درغایت صعوبت است اما چون تا تمام اکتساب کمالات مشغول اند

ور سحر اوودنوق تمام لیکن نثر طرزی کوشولدی بنا بر باقی نظم لر لرحریلار هست معتبر بیت بالان که

نظم

عشاق توبی هست همه معتبر ایند ∘ اگر ازل محبت الحشی طاهر ایسد

بحمله سباریدی سحاب کرمت ✿ بارید بلی الکه جه زما نخکید

نظم د بحلاوتلری مصر بوده حرلر دستار ما بکی مساجد تولدی نمو

حدیثا دل دانه اگر ساخه عذر شد بغفت ✿ که بادرو تلخ حسته بیابان آید

موصل بصر حضرت الاعظم لر بکال کوپ سبت فضایل و معالی شراف و المعالی الهمامی با د

والتسلیم علی اهل السلام لکن فضیلت باشد و مجال المقال اقدح ع آور کوبدی حضرت ملا ابابکر نسبت

لتضامنه للعلامه مجد جمال الدین نصر الله جلاوی ه

نظم حق تعالی بهشت باز رساید روزی ∘ ای علی بجمعه القادر ∘

ای جان رتین رفتید بارزکی آیی ✿ ای سرو خرامان بخمر باز دیکی آیی

همعنه بحمه شکل معارف و اسطار سیار معاودر مولانا خلاصه العلما بقیه العظما افضل زمان

وندن طرفه متوجه و مائل شوه **نظم** کر بو کحل ایله مغبر چشمای ، برلا بوه صنمالر خدا کاه قمای

انفس فمالی عکس بالصدر طاقه ، درس مدرسه سحر بکلات و کرامات ایله امیر ادبی نظیر

با فلک الفصاحة یستنشق لعبیر استحارلری بکانه رفیکار کوه کانه لم یعرف الکفر الذي

و الاللی من الغی و الالحرجان الی لتخذ منتش نعمار مبالغه لسانار و نفثات کی شمار

حرحرکه الکمار مشاهده مشاهده نیال **مصراع** لریمه باجه ری سی عو لسن حوالندکی کعه

بالکس لمهر الزف ماجر و علت و ضممه جمالد و حلیت پس صحبت و ندیم او کشی **نظم**

و یار جهان ده بازارین ❦ و صاحب بصری و صاحب بصر

سبحان من نطعم لبن شاد و سرکه العلك و هو جامع باکاه در ساه فراه مو صل بالی قم

لبالسال لن نقعه رفی شافتم نسار عوالی مغفرتن زنکیم **ع** سانا که دلم در غم بحال آمد

معتد باکنده ایکی من اصحاب للبلا معرست تحت حال اتار خوش خوش خواهد وحن مالک بی خار

نغستم و الاصحاب بیسر نسوه فرقه کاه زا سخار مساحت نماید بحکم ایکی **مصراع**

که اگر درین سال بنا شیم با کرمان و فارس و عراق و اصفهان بیاید و مآل الرجعة حال حدیث
اعلام دهد چون از آن حق تعالی باشد از اتحاد بر اجتماع بهتر دست دهد **نظم**

بار دگر آن یار نسیم صبا ایم باز ✻ با خلوت نفسی خوش بنشینیم باز
بار دگر آن بخت مساعد بسعی من بکند ✻ صحبت بیکو چشم جهان بینیم باز

تحقیق آنکه عامه سلاطین نامدار و ملوک روزگار از دل و جان طالب صحبت این خلاصه اهل
فتنه اعصار **مصراع** که باد تا ابد از عمر و جاه برخوردار ✻ گذشته اند **مصراع**
سر فدیه موهبات و دعا نیز کنند ✻ باقی **مصراع** تا آید شه کند این جهان آبادات
از آنکه بتوسط ارباب طرف ... اهالی شام در راه سوای شان کار دیده و نیز از طرف
حکام آنجا مکنهم الله تعالی کشش نمود و کاه صاحب معظم حضرت مکرم تاج الحق والدین
خواجه حسن سعید حاکم معظما الیه از مسالک و معاونت نمود الی الخیر فیما فعل الله اطناب
از حد اعتدال تجاوز نمود در کلمات که ایشان از اعانت دریکی خود تکیه زد و عذر بیدر کند

موهبت بخش صدر صفا بود و تزیین چهره ادراک شعر زین معانیه الفاظ

والفاظه شاهدات للمعانی ۞ اصناف الطاف ارباب رسائل رسایل سلام و تحیت و اهدای

رسایل شوق و محبت مقابل گردانید بسعادت مطالعه وصول قبول موصول باد بمنه وجوده

ساعت وصول رقعه دلگشای صحیح کیمیا جهان شنبه تاسع عشر شوال ختم الخیر والاقبال بنا بر استعجال

موصل بر مسارعت اقتراع الکرم شکر اندیشه حالات اسیر بیشتر بغرفه ضمایر اصل عقل

و نقل است که نظم از الخمه کلک قضا می کشد هر چه بقدر ۞ ما نیکسر موش و کم نمی آرد

معلوم شد که خاطر از واقعه که رفع آن در حیز امکان خیال نمی گنجد و وقوع آن در آیینه فکر نمی آید

وطاری تدبیر خود را با وجود قوت حرکت تحقق بسر حد علاج آن نمی رساند نمود باحسان خود را

معزز و منعم چشم داشت آن سرور گوفتند شعر شیبان بهجر ذوالقریاضه عنهما ۞

سلمی الفنا و امراة الصبیان ۞ اذهب صولة الحسان یوسف ۞ مصراع ۞

زر فلکه رها مهر بود در خاک ۞ و فلک اشک المشکل ۞ ع ۞ چاره نیست در هر مسئله الا تسلیم ۞

دل مجروح مرا مرهم راحت بخشید ❀ جان که در دوری لقا بر در جان آورد

الطاف فرح مستوره که کاتب سعادت بود از ظهور تعرض شکر الاء متعالی در ارتجام

قدم الاحصی بر فرق نهاد ناصیه الطاف و الاعطاف رسایل دعوات محبانه و دعوات

خالصانه درویشانه مبنی از صمیم محبت و وداد و منبی از خلوص مودت و اعتقاد نظم

سلامی چو الطاف او روح پرور ❀ سلامی چو اخلاق او عنبر افشان

اهدای رود شوق و نیاز مبنی بر تنزیل مواصلت روح که سر رشته چند انبساط نطاق نطق

احاطت آن نتواند کرد و شعف و آلام و منبی بادراک مقاملت روح پرور نشان مشابه

که پیوسته بهر حد عدد آن نتواند رسید حصول آن مرام عما قریب میسر باد بمنه و جوده

شکایت صبر زبان قلم در باد گرمی بیان رقم یافته نخواهد که تشفعه تولید مواضع و عوارض

ضروری در بار مکابدات و مکالمات صوری و قصوری و فتوری سایه بابر فا ما جوش قواعد

اخلاص و مهر و مبانی وداد و اتحاد نوعی استحکام یافته بامثال این معانی انهدام نخواهد یافت

و نُه صفت است صلوات الله علیهما پس محمد حصر به معنی انعام و نیز و الالین خاطر رسیدن اجمال است که قبلاً شد

بنجح و دافع باد انجه در بار برک قضا و تصلی و امضای انجه قبلا گوهر در وفات حضرت

صلی الله علیه و سلم او سعادت رسول کرد تصریح علیه سلام الله رضی الله عنهما پس قول سعد خلاف

نمود حضرت امیر رضی الله عنه و مولا جامه کیک عباس رضی الله عنه و فاطمه رحمت معنی کف

نمود علی بقول و عباس کند از انجا باشد **شعر**

عین الهلاک قبل الخطو موضعها ✦ فمن علا زلقا عن غرة زلجا

ای وصولها بر فوق عبادت العفت الحکمه و اما القضایا **مصراع**

چه حاجت است شمشیر قتل عاشق را ✦ فقد ذبح بغیر سکین اللهم احینی مسکینا

و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و سوق قبل القضاء الخیر علی العقبا احمد و کار معروف باد

جزاه الله و لا اصبح الدین اللازم و قلب بعد لا ذوله مولانا

عبد الله ... درویش قطب الدین محمد الجامی حوله بالله

لزرکی که و قلتها نام بود رونق درگاه شاهنشاهان که هوای سلطنت نمود نظم

که در ظل همای آسای ایشان ✦ اسد هوای ذی منتها بود

چون اوضاع و اطوار این درگاه شاهی اوشان در مجالس رفیعه و محافل منیعه این حضرات

جز ابنا السوء در نظر اهل فسوق و قباحت و صفع این قبیل الطف طبع طبع الله علی قلوبهم

بند ایشان و سفاهت و جهل را از کمالات خاطر خطیر شناخته دیگری را این رتبه و منزلت نبود

بلکه هر کریم فاضل که این درگاه یافته کام محنت نبوده و هر لئیم جاهل در این درگاه یافته کام نعمت

رایت الدهر یرفع کل وغد ✦ و یخفض کل ذی شیم شریفه

کمثل البحر یغرق کل در ✦ ولا ینفک یطفوا منه جیفه

پس بکلی معلوم شد که این طایفه ساهد ابتر الکن با صاحب طبعی هم اصلا نتوانستند نمود نسبت

قد ضلوا و ما کانوا مهتدین ان الله لا یهدی القوم الظالمین لاجرم بموجب فحوای کل شی

یرجع الی اصله اکثر ایشان نموده مجالست خویشان و مؤانست ایشان خرسند و قانع گشته بود

عمارت رسم قدیمست و تا ابد باشد ✿ جفای دشمن کشتن و جانی وفای دوست

مقصود ازین جرأت آنکه سابقاً بولای ملک و بانی حسب شمه از آن در سلک عرض منتظم گوید و کاتبه مهاجر از دیار

بمدحه صرف کان بحمد الله قد سوله سعادت توفیق بواب نو معظم است بعضی اغراض ایشان در شمه تکلف مصرف ما بیز

وجمعی دیگر دلالت سمرقند مینماینده آنکه مقصد صلاح حال است که خاطر خطیر جناب فضایل مآب و عمده منیر

حضرت کلامی از آن معلوم و مکشوف است لیستحسان و الاستحسان میرود ع هر کجا که لشکر رود ابنیه روم

جمال الدین حیدر کرتت ساند و ولایت کسر کرمعار و عالمیان بایند باد الی یوم المعاد

من انشاء جناب ابن المولی الهمام نصر الله الامام من حسام

رق عبودیت صادر مهب وجه محبت از حسن المعهد من الامان الامع کفو و نسیم صدق و اخلاص

از روضه جهان نما روایح شوق متوجه صوب اعلی و سنن و الاعلی جناب صدارت مآب آیات الکتاب

سر دفتر شعار الامت دائر رسالت النصر فی العالم ملاذ الدولة والدین فی العجم غوث الاسلام

ومعتمد المسلمین ناصر الحق والدین اعلی الله تعالی شأن الصدارة بوصول المعالی الی یوم الیقین

فایح ورد روایح الاخلاص و شمایم فوایح الاختصاص از جانب اویس قرن رسید نظم

بلبل از نکهتی از گلستان آمده اند ✦ یا ز فردوس ره پیغام جان آورده اند

یا به خضر تشنه لب را در بیابان طلب ✦ از زلال چشمهٔ کآبش نشان آورده اند

یا به بیماران درد عشق از بهر شفا ✦ نفحهٔ انفاس عیسی زآسمان آورده اند

یا از مصر حقیقت جانب یعقوب دل ✦ مژده زان یوسف ناگهان آورده اند

میخواستم که بعضی کلمات در جواب نامهٔ مخدوم که آن در قلم آرم و همه که نقش عبارات انیقه و بنوع صحیح مستعارات مشفقه کارم و بعضی عرایس معانی را در حجر عبارات مخدره عوالی در حجلهٔ جان و کوه غیب بهانست در حلل الفاظ مستعذبه لطیفه و حلل کلمات مستطابه شریفه جلوه دهم اما میگویم لقمه از خوان حکمت بسعی لقمان کردن و بضاعت مزجاه را بجانب یوسف کنعان آوردن نسبت شرم مسائل الکن و حرکه قطره به بحر عمان کردن و پای ملخ بحضرت سلیمان کشیدن از حلیه سر عاری نیست

گر سخن پیش تو سخندان همی برم ✦ خرما ببصره زیره بکرمان همی برم

والطبع الوقاد والذهن النقاد افصح المتأخرين اکمل المتقدمین جلال الملة والدین

یوسف اهل الذی جعله الله محله وهو اهله ادام الله ظله ولله هو حقیق بان یقال فی مدحه

ولا یکتب فی وصفه نظم در وصف تو ای یوسف ختم کرم ره شد ماند تو هم تویی سخن کوته شد

الفرق ذا الفضل لکل ذی الفضل من ذا ✿ تفضیلک یا یوسف قد صح لدینا

لقولک صفنا لک الکلم تیسرا ✿ تالله لقد آثرک الله علینا

لان فقیر حقیر یسر الله علیه کل عسیر الفقیر منه کالصفر اعنی اهل الفضلاء والشعراء

والفقد المحاسن فیهم اصلا نظم من آن صفرم بجمع شاعران در

که بنویسد مهندس پس کتابی ✿ ز من اعداد ایشان بر فزاید

ولی هرگز نیاید در حسابی ✿ لکن بنفس وکمال فضل الانعام کان بتی

فعود واقناع حکایتی بموجزنا علی صحبتی نفسه ولجا بالمتمسه وقت استعمال الاتحاد

لئن سمن ملوقی وغایت کلالتی محالم الوقت نظم ملالت حنان درهم ساکار د

ارض مصر وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب وآل سلیمان بحکم نعم العبد انه اواب

الذی فقد الاعراب فی الازمنة الماضیة من سوالف الامم بل انتظم فی سلک الامکان

لظهور اسمه من مخلص القدم **شعر** علامة الدهر والاقوام کلهم

حبر کبحر امواج کالاعلام ◆ جلّت مآثره عن ان یحیط بها

فهم المنتبه او غایات اوهام ◆ اعنی المولی الاعظم واعلم العالم فلک الفضل

والحکم امام ائمة الانام مبین الحلال والحرام مفتی الفریقین مقتدی المذهبین نعمان الزمان

الفائق بالکمالات علی الاقران سلطان المحققین قدوة المجتهدین **نظم**

سپهر فضایل عماد ملت و دین ◆ که چون فضل صحیح را کنم ترتیب

تو آن رفیع جنابی که منشی گردون ◆ ز آرزوی تو گشته چو فاضلان ادیب

مسیح کاتب تو از فروش کند انشا ◆ ز بام منابر افلاک خواندش چو خطیب

عجب نباشد اگر پا نهد به رابع فلک ◆ کسی که دست ترا بوسه داد در ترحیب

که قمیص یوسف از آن یعقوب را ❊ چون موجب ابرای علیل و ارواء غلیل

و قوت جان و قوت روان بود جان رقص کنان بود استقبالش شرایط اجلال و تعظیم

تقدیم رسانید و لب ادب بوسید **نظم** نقش خط تو زیاده دیدیم بچشم

از پس حروف او شمردیم بچشم ❊ بوی روشنش نهادیم و باشک

شستیم و سواد آن سپردیم بچشم ❊ سر مفاخرت و مباهات باوج سماوات رسانید مسکور

یارب پناه حالت و دینش تو کرده ❊ اندر پناه خویش بدار این پناه را

معمور خانقاه جهان از وجود اوست ❊ معمور دار تا ابد این خانقاه را

دهم ربیع الآخر سنه سبع و ثلثین و تسعمایه تمکین از جواهر اخلاص از سلک اختصاص آن حضرت عالی

رتبت حام انتظام میدهد و باضعاف اصناف الطاف و اعطاف ملاذ اشراف الاطراف

و الاکناف و نقود دعای صافی الخلاص امتزاج یافته باشد و گوهر یکتای آن رشته بمعرض عرض

و موقف انهاء رسانیدن لیکن هوای مخالفت و موافقت نماند و مساعی مساعدت فرمایند تا بشرف قبول موصول گردد

زیادتی ایام نمی نماید و الطاف لطفات تیغ ابد ابد الاعصار قطع میکیند و میگوید نظم

تا که خورشید تاباندور توجو خورشید تاب * تا که ایام پایدور توجو ایام پایای

تا نیا سوو شب و روز جهان ایدور حرکت * روز و شب در طرب و کام و صفا ایلا آسای

فلک ایدور مجلس انسینک تونکا بابا هوی * عالم ایدور کیدی خصم تو ایلا بابا تامای

از انشای مولانا حسام الدین عبد الله الکسونی للّه واحد من الفضلا

نسیم الصبا بلغ سلامی الیهم * بفضلک و ارفق بالجوی علیهم

وقل لهم انی و ان کنت غائبا * فقلبی و روحی حاضر ان لدیهم

مصعد دعوات و مهبط برکات و مناط نشر مبرات و منشا افاضت مبانی خیرات اعنی جناب مولانا فاطع قمم الکرم باقدام علو الهمم مفتض العذارات خیر الکتاب المستغنی عن مد اطناب حسام الاطناب فی نعت الاکابر و الاقارب مشیر الخواقین رشد السلاطین لان هذا هو فضل المبین مقتفی سنن سید المرسلین مرجع ارباب الفضایل اجمعین مقصد طلاب الحق و الیقین اعلی الله تعالی

ضعف بیش قیش تعود آثار شیب ایلا فحوای الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها مانع ایمس

وجمل ونافه لار تحمل بار فقر وفاقه قاصر وعاجز **شعر** قد کیب قد مانسر نامتمو الا

متحملا متعففا متدینا ۰ فالان صدر وقت عدس متوقع ۰ متحملا متعففا متدینا

وچون بو طبقه لار اشارت واهتمام تمام مولوی اکناف وبسیط بصفت عدل واحسان حسیر وسیا بتکان

وپادشاه هی شهریار کامکار کانلی منصب جاه واقتدار لیسکندر ریکار حیدر رفتار

خدایگان سلاطین مغرب ومشرق ۰ صاحب تاج الدار عصر وجهانگیر کار

خلد الله ایامه وانتم علیه الغامه صاحب تیغ آفتاب جهانگیر ورمشال رخ صباکیش نور دیت

تربیتی تمام باقه است وزبان خاص وعام تذکر مفاخر ذی دهش جانی شش مقتضی کرم

شامل حسنی بود لی ضعیف زاده لار من اهل استحقاق معیر وهت لار لیر نصیبت نی بهی

ومعجبات استطام لعمر دعوا ومتوالی تلی **نظم** شنودم عاشقالاکی نوا نیز

تکرار ریاخی نسی برویم لی جان لا تا **مصراع** کتابخت منست لی کتاب دریانیست

که تو لذت ناله من زنی خبری حکیم ❁ قلم خواهشست و قدم در صد زبان نزاع و شوق

و اتباع نهد بنابر قضیه مرضیه **شعر** اذا لم تستطع امرا فدعه ❁ الی الاغراض الاعراض کرد

چگونه شرح دهد شوق من زبان قلم ❁ که عاجزست بتقریر من زبان قلم

متوقع در استقبال بخلاف ماضی و حال سلام و پیام و انعام اعلام لطایف فرمایند و بدان

بنده مخلص را ممنون و شاد سازند دولت نفسی از حد گذشت فضل و افضال و عدل و اکمال الا کمال باد

من انشاء العلامة للشیخ القدسی الی واحد من الموالی

اگر زمانه مساعد شود رخ تو ببینم ❁ وگر کنی تو نبود پس نه هیچ زمینم

هر نسیم لطف که از مهب ریاض قدسی فیض و هر شمیم عطر و فاکهه که از مجمر انفاس روحانی

مشام جان را معطر گرداند نثار رهگذار آن خلاصه روزگار و فرید الاعصار باد بنده کمینه

و هواهای درنده تحمل دعاگوی معتصم و در سلک هواخواهان منتظم است چون حضرت عدالت

رسد منیر بستان دستان اشجان مثمر و مکرم سرایر و سجعات اصوات متغنا و موقف می رساند

مطالعه مفاوضه روح افزای و عبارت معنی آرای لطایف نهفته و منحل شد از هر لفظی معنی سر زده

ولذت هر سطری شطری از معنی روی نمود و نظم بدیعش آب گوهر برده و از لطف نثرش بازار گوهر شکسته

عبارتی تو چنان باشد ز نکتهای بدیع ※ بدیع اگر عرق از شرم در جبین آرد

خطی چنانکه اگر ابن مقله زنده شود ※ تراشه قلمش را بمقله بر دارد

حمد الله تعالی و منه امید بانجاز پیوست و رفتار را سعادت مقصود از سر مصابعت بخاست

و سلاف مضمون کاسه شریف مشرب مودت صافی گشت و توقع بالطاف عمیم آنکه پیوسته نهال تفقد

از سحاب الطاف شاداب دارند **شعر** ان فی لقائک للمشتاق فی خلد

نار مسعرة من بعد هجران ※ هلال ملاقات چون آینه طلعت امانی و آمال

وطلیعه شکر سعادت و اقبال است علی الحال والمآل میسر باد والله ولی التیسیر

بنده مخلص از اطناب شرح آرزومندی و وصف اشواق و بیان منتهی سمت اکثار تکلف

مشتمل صحایف بتلطف موسوم است التماس آن نماید و مرسوم کلافت سخن آرای صفوت الرعیت کامه

سایه کلکولر بنمای السلی الحضر را بر سر کافه اهل اسلام عموما و بر بنده مستهام خصوصا مستدام دارد

زین دعا سود اثر ساکنان خطهٔ قدس ✤ کنند بهر صلاح جهانیان آمین

من انشاء خواجه قطب الدین یحیی النیسابوری للشمس الدین داود

هل الدهر یوما بلیلی یجود ✤ وایامنا باللوی هل تعود

عهود تقضت وعیش مضی ✤ بنفسی والله تلک العهود

یعلم الله صبوتی الی وصال الحضرة العلیة وتذکر ایام الاقامة شیمة نفسی مولانا صدر الانام

الهمام بحر القمقام علامة الانام قدوة امراء الافاضل ملجاء الفقراء فی هذه الایام شمس الملة والدین

کانز مهر و دینی **نظم** الکن با تاب خاطر صافیش ✤ سر کشد مهر در نقاب حجاب

نسبق مصرع سر کلکش ✤ در فضایل بحر طرق صواب ✤ باشد الکن قلم

لتحریر فضایل و مفاخر کمال او عاجز و عنان ابراز بسطه تعداد الانعام و تحریر انشاء کتاب

و عادت التنزل عادت نسب نخبه افزاید الطاف خاص بار بیکوئی نماید **شعر**

انسانی بوعلی و زمام اعصار در دست این مخلص جانی **نظم** لر بو غایت شیمی بیکدم

فرو بود نی نخجیمی یکسر رفیع   وشه اکتسی کز باغ الحمد ایزدی که کس ایزدی مخلصان کشد حلاوت

لطف مدد یار رطب احد مدد حلاوت کشیده ام و داغ هجر من مبتلا مانند ده ابحر دید و ایز سر

ناخوش کوای محسر حسد آنچه وای تیه **نظم** فلو تو الله لکن جه کو بس

جه کار نیست مشکل جه خطیبست مایل   تو خوش شند ومی رساید کار

لکن غایت نقش فالظل زایل   حسب الحال کشته مخلصانه ام

خوها اسبا خاطر سر بو ضع وشیمه لر اشتیاق و اقطار و سایر طوامر تحریر آن

دست و مجلدات ایات آن صفحه بساط کریمی مهم

خوش نیست کرشان زبان و لسان وش رقعه فصل خیال آید و آتش

لطف محالی به ماند **نظم** خفا کنند کهکشان بیابان رسید   که فراتر از ضمیر باید بماند

بالله غایت تقصیر کرده ام و اسمال نعد الیوم هر ماه که خدا عمر بخشد باشم

کاسه محبت و وفا که اصل الحق خود و صفا ست که از دار کشته بود لیسته لوی حی نو د

و اقرا استلیع حد ... حاصل حضور و صحبت سرور شعر الا ایها السوال عنی لکننی اوله

یا لیتنی لم اجد سبیلا الی الرسول * زبانش ... که المعنی ... زبان

فلا تعبتید ... چه آینه ما بر قصه مرضه ... فلک باد علیل و باطن غافل ... اوداد

خاطر او حوادث حالی ما کتوب اخا الحب احد کلم فلیعلمه تنا ... الاحوال و قوت شدید مصراع

اما ... صحبت ... تشنه لم * که از ... طرف ... حسن ... شد

فصلوات فی القلوب شاید ... حاضر ... معنی نظر آید مصراع

رض ... صدر ... ما باشد * تو ... حقوق و وفا و وثوق اتحاد دوستی را

مراسله بجانب الواحد من الموالی العظام و الاهالی الکرام

مکتوب مبارک تو آمد * مانند گوهر شب افروز

خطش چو سواد طرهٔ شب * لفظش چو بیاض غرهٔ روز

مصمم است با جمعی دیگر از بزرگان امسال حج گزاری کنند موافقت و مرافقت فرمایند

ما نیز بسر راه ایم از بعضی محجه کی دیگر شد و طایفهٔ اعزه مواضعت بینی مالید و وجانع زناع

و تقلیع کوه بطاعت همتی لکن در این سفر نخست ثنائی رفع انست از سفر سالار تا از تیر تحت شین

مثل اینک حدیث ضیف ابرهیم المکرمین بعازند و اهل التجار بحجب و حجب الرحیل بحجب روند

من مکه و قدس پس پی ندانم ❁ ما نیز ز مراحل شام است

بعضی از سر بسر روی توجه بدان امسال ثنا فاذا عزمت فتوکل علی الله نموده آمد

وطایفهٔ اغر دیگر از عشاق حضرت آن آیند **شعر** و عارضه وصلا اتصالهم لا ذ دعت

ولغد صبی فرقا بدعو فاسمع ❁ بر بستن توقف متعذر بود **مصراع**

عقوبهای صحبت ز نافی ناجی ❁ مبشر اعلام حدیث دوری بال لسان فصیح باز میکنند

خیز تا قصد کوی یار کنیم ❁ فرغمش نالهای زار کنیم

سجده‌ای جان تا خود کجا ❁ بکف وصل چنبار کنیم

با این همه خوبی که شما دارید * می‌خواستم بنا بر اشارت بخدمت

بهر کل دعای عرضه دارم فاما اگر مهد بعد بمکر لعو تصدیع دهم حالا بعهد اعذار

وسلیع لوعه و تکلفی در الکار بعد از آن بحار الرحص او بهکار حواله خدمت الست

ترکم بعث شده ام عذر گناه خویش را * توفیق مکال دعاءات قربی و بعا و نوا العلی الکبر

والتقی والاعا و نوا علی الاثم والعدوان ترکید بالسهم و عفر ید الامجاد و کلا الخاد

من آثار مولانا جامی الذی الکسوتی الد واحد من الموالی العظام

بخدا ای صحبت خلق احباب ناد * جان عاشق بهر تن جانان کاد

که چنانم ز آن زر و مندی * که بصد نامه شرح شوان کاد

مظهر بهمه لعمان مظهر علم الله الی مسیح زهی فنون و افاضل هرات منبع ما معین

بحر سر و الکار صنف فهو شفیق مفرح الاشباح مروح الارواح علت تعاطل الکتاب

مجالف سعت بوافق و فرلی مجادی اعنی مولانا الاعظم کالاعلم قدوة الحکماء

چند گویم حدیث القصه ❀ زیرکانه زیر و بال شدیت

در شرح اشتیاق و تضیق صدری و لا ینطلق لسانی حوالت بانشاء البلاغ که در دولت

و بعضی از ارباع در حاصل دل کفور است بعرض رسانند اما چون بمقتضای خاطر مشتغع نمی کرد

و مستدعی اشارات مبسوطه نمی شود مصراع بر دعا اختصار اولیتر

نیر سعادت طالع اشتمال الحکم الفیوض و مطالع اشراق الحضور و الحصول است نگارنده جمال

آن صاحب کمال حمیده خصال فایض بالاسرار به معانی در کل احوال حافظ و ناصر وجود

مسعود نیست بعد مسافت از مشرب زلال ملاحظه باز ساله خدمت محرری کا نیده

فیها مستمل امال ابا صد از عوقتی اینک بیکی از فرو صدوقیه و خلوص طویت از سید

نه مهلت مبادا که قصور بر تابد و فتور به آن راه یابد و در صدق ارادت مصراع

از ضمیر روشن کار هم گواه معتبر ❀ و همیشه مستخبر احوال بوده اگر کما هی حالات

استعلام نموده زیادی استمالت نماید و الطاف العطایا مکشوف شاید ع عمرت دراز باد خدایت نگاهدار

معموره شکل سایر الاقاصی والادانی زمین و ما نیز علی الخصوص اکثر ساکنان سایر اطراف ربع مسکون
بحضرت همایون ما متوجه شوند و سفر بعید از اطراف دشوار و اکثر ساکنان آن حدود و دیار و خطه لسان
لعسکر و دیار اقصی اقالیم درگاه عالم پناه ما شوند و کفه همت ما و العجب باشد که در حسب مطالب
ایشان و پرسش احوال ایشان در مواضع ما لازم بحمد الله تعالی اکثر عطایای مالک الدین والدنیا
ممالک هند چند است که حد و بلاد امرا عدو و قصور عواطف کرده کار ما با بسیار اشغال حکومت دولت
وحدت ایشان و بمرور انتظار بمصلحت خاطر عاطر فارغ گردد مشغول کاخ انعام و مراحم و عواطف
در حضرت اصل تحقیق والخلاص باشد مید و اکابر ایشان بدرگاه رسیدند که فرمود متوجه کعبه و مسار عتبات نماید

ستودم صفات تو عاجز شدم ✤ بدین نوع فرخنده بخت
سال تو خاص صبر کرد کرم ✤ جهانجوی آنجا چو بنشست رخت

سر آیت و قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی فلما کلمه قال انک الیوم لدینا مکین امین
مشاهده کند و مکنون دولت باللعجب شمه از احوال نماید انشاالله العزیز نظم

الموصوف بمکارم الاخلاق عماد الحق والدین صدر صحیح عباد رب العالمین ملاذ طلبة علم المحاضر

المخصوص بانواع فضایل و کمالات معروف و بمکتسبات علمیه و عملیه است و باخلاق حمیده

مشهور و بصفات پسندیده مذکور **شعر** له حسن خلق فی کمال مروة

وبسطة کف فی ضیاء جبین ✿ شفیق علی الاخوان اکرم مشفق

امیر علی الاسرار خیر امین ✿ بر لوح ضمیر کسیر فقیر حقیر مدفون لذا

و مآثر خلق السجایای صدر مزبور و العلائی عمادی فی سوی بیان نماید کمال البدیع

تعد لا فنا ولا تغییر ✿ بجمله ارباب حاجت شکر ایشان خواهند بود **شعر**

وحبک لا یبلی و یزداد جدة ✿ لدی و اشواقی الیک کما هیا

بعضی بلغات ازبار ظاهر فصلوا بالاین صحیح و ممکن اما در معنی

خوف ما الخیال و قتا شاشی لتهمانی ✿ که الخیال یمکنه خیال رفع الامانی

ز هر طرف خیال است حذر ازمان ما ✿ بعضی سعی که کشیدن اشارتها ماتی

غلام همت شکرلسان خوش باشم ❁ که راه راست روی صادق و درون کذاب

بالله تعالی ع نکند اشتباه و حسب وجه تو کرفت کمال الستنابل نقد حیات حقیقی بحق

عالی از الحان مشرف کعبه از سعادت کار و سکونت مرکز احرام محروم نماند مصراع

ثم القوم الاشقی بهم جلیسهم شعر انظر الله بعین لو نظرت بها

الی علیل شفی ذلک النظر ❁ حق هادی ظاهر الی کالاشرعی و باطن باکلیه

جنت لکه کعبه‌ئی بیابد مصراع جنت خود مست تا با کاخ جنت باد

اطناب سر از موضع اسباب حرم تمهید بود القرم از لطف لعسای کاه بر عالی اعصار پاینده بود

من انشاء افضل المتکلمین خواجه عماد الفقیه الکرمانی

لخواجه معین الدین الجامی حوله بالکتابة الشریف

لله الحمد جمیع بنیاد یرفع بنیانا ❁ میان ما و حرم کعبه صد بیابان است

در بحر حرم در کعبه جان است ❁ محال باشد از آستانه باش جدا دل

نقش خط او ز نامه دیدیم بچشم ❁ لذت سخن حروف او چشیدیم بچشم
بوی بهر روشنش نهادیم و بالک ❁ شستیم و سواد او کشیدیم بچشم

مفصلا محل مطالعه کرده و اهتمام و تعلق خاطر مجدد و منشی شیخ الاسلامی کمالی و اعظمی بحال فرفکار خطوط اگر کسوه سعادت صوری و اغرفی کاسب ولی استظهار و اغتنام بهجت و حسن عنایت حضرت سمت تضاعف پذیرفت **شعر** سلامی چو نسیم مشک از فر
که گره غنچه را اثر انک برد ❁ سلامی گفته تیسوی ریش صباح
زبان حال در استماع آن رواح بخاک کرده بیان مای معروض میدارد که وصال میسعادت اتصال بلم ارانی الامنه و اوقات حضور مخدوم آمال از حضرت حی الجلال از سر خضوع و ابتهال می خواهد شرح آرزومندی تقبیل انامل شریف پیش از آنست که زبان قلم در بیان تقریر تواند کرد **نظم**

بکلام و عبارت حادث ❁ شرح شوق قدیم نتوان کرد
در زبانهای سکنای حدوث ❁ لذت اتمام نتوان کرد

نفقد کریمانه و بلطف بیکرانه شیخ الاسلام زمانه مسعود سعادتمند حاوی عادل سکل الامجاد والاوتاد

مقبل الاسلامیان جانب قصبات المشرق و کل بار عشق شعاع الکاملین و شمائله الساکنین

علی الطلاب فی کل الاوقات جوامع معنی الحق والدین شمس الملة والاسلام و عامل المسلمین الاولیاء فی

فلک المعالی طالع ماند شد و ملک عز و مخلص مشتاق و معتقد ما و وفاق بی نفاق نظم

لکل ما بود و بود مخلص تو * و اکنون تا باشد انچنین باشد

نخدا و نخدا و نخدا * که چنین است و چنین است و چنین

در انتظار اوقات و لطف ساعات سعد و صفای عیش لیکن خاطر صاحب علت

بحال و جان او فرض گفت نظم گر نفس خرم باد صبا

گر بار آورد محبت * بعد از آن سعادت مقدم و اقبال

و صد هزار فضل و انضمام جهد مهر و علو از آن ما و الحق مسعود و مرفوع کشت و لد السعادت

خاطر عاطر و ضمیر منیر شیخ الاسلام الاولیاء گرامی مسند الاطلوع نجم سعد جدید عهد سعید کرد

ساحت ولایت حضرت صاحب الحضوری ایالت پناهی عهد بیگانه را احوال آنحضرت چه وصف آن توان کرد

نه زبان طاقت بیان دارد ✿ نه قلم طاقت نشان دارد

انشاء الله دلی هوای عشق بی همتا که هو ع تا بحث عزم دیگر و باز دارد گر

حقیقت احوال اینجانب و وقوف تمام حاصل شود و بحضرت خلد الله ملکه اخلاص بی غرض

کلمه چند در باب اظهار الطاف نواب عصمت مهد ضعیف خواهند رسانید بعد حضرت شیخ الاسلامی

که بعقل کامل و فکر شامل در جهان بصیرت المشار الیه است درین مهم خیر سعی بلیغ بعمل فرمایان سازند

عنایت بی‌نهایت الطاف فرمود شده که در خدمت رفیع خدمت شیخ الاسلام سلالة الاعاظم

العلماء و الکرام عالم سکون نکات جهان خواجه جلال الحق والدین و الله پناه و الدین محمود القاضی

الانفاق کاسمه محمود افعال کمال اهل الخیر بود و خواجه غیاث الملة والدین بصر که ممکن بود

رعایت و حفظ الغیب حضرت خلد الله ملکه نقصیر بیشتر در باب سعی تمام

می‌نمایند و در بعضی عرصه سعی امداد ایشان عموم الیمن تجاوز الله عنه که اسم بسکیر مهمات

شمس الاسلام و شهاب الملة و الدین ادام الله تعالی ظلال جلاله علی العموم الی یوم الدین مخلص ملکانه و معتقد حضرته

از قدیم الایام بارادت و ولای آن حضرت موسوم بوده و عاشیه ملازمان عالی بعقد و حلقه اخلاص و سلوک جواد

در گوش جان کشیده و بدان شرف سر افتخار و مباهات بکیوان رسانیده بدل و زمین نسیمش از سر صدق

و صفا و اخلاص و دعا بمحل عرض میرساند که بحضرت واهب العطایا و صارف البلایا فی الغدو

والعشایا بتضرع و ابتهال مسئلت متضمن ادراک تقبیل سده سنیه اساس شید الله ارکانها

باشد و حصول سعادت انخراط در سلک ملازمان حریم کرم و معتکفان کعبه قدیم ضمیمه القلب

عاشقان و مشتاقان اقبال اشد ولکن لیس بمولاهم سالک می نماید اللهم استجب دعائی و لا تحکم بعالی

اطناب از حد تجاوز نمود **نظم** ز دعا اختصار خواهم کرد   فر دعا بر جمکار خواهم کرد

صد سال عمانی بهر از بعض اسرار   در دهلی عمر تو هر آنکه مصلحت است

من انشاء مولانا عطاء الخوافی الی السلطان المشایخ العالم

خواجه رضی الدین احمد الجامی نور الله مرقده و غفر له

خاک راهش سرمه اهل بصر در موقف حشر ❀ سرمه دیده صاحب نظران خواهد بود

و بعد از تمهید ابواب بندگی و تعلیم مراسم سلوک حد من که مقصد حصول آمال و امانی و وصول اغراض

امانی جاودانی درگاه آسمان جاه فلک اشتباه رفیع مکان عرش بنیان باشد نظم

چشم من از نور بصرش جاودان گیرد ❀ از رای لطف عمیم کبریاش خواهد بود

و منهج شکر نعمت بخشش جمیع مطالب مستفیض ارواح مقدسه مستعدان کرامت و انجاح همه مآرب

باستمداد الطاف همه عالم مجاور و المطلع بعد مرتبه بار رسته است ولای حضرت اعلی درگاه

ولادت بنا مقصد اقصای جهانیان و مطلب اعلای عالمیان شده نظم

رو نهاد از جهانی بدر او با امید ❀ که درش قبله که پیر و جوان خواهد بود

و بواسطه ظهور الطاف الهی عاید و وفور اعطاف بی نهایت خلق معتقد او موسوم گشته اند

و رقبه عبودیت معتصم و بجاده اخلاص مستقیم مانده ع والاهل فی روضة من دمنی وفی دیم

و کل کس بسبب ضرورت ایام و بحوست بخت ناکام از انعام الهی بهره نیافته کام رفته کار کرده اند

بغیر خدام حضرت ایشان معنی احتیاج نشناسند و از قبیل تلطف اصحاب عادت و تکلف

ارباب کلفت شمرند و بهر نوع شوند که وحدت مدد طلب استخدام نمانند بیت را مصراع

جان کمر ولا در میان جان بستند ❦ و ایصال اوامر و نواهی را شعر ولا در میان

نحو کشتیم اینک از فرکشی صدر ا ❦ خبر من همه باقی خبر از خواهد بود

زیادت از حسن مناسبت حد خود می کاهد و باغماض کی همانا امید و از حرم باشد ظل عاطفت محمود باد

من انشاء خواجه قطب الدین یحیی النیسابوری الی

قطب الاقطاب شیخ علاء الدوله السمنانی

فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم شمیم روضه رضوان و نفحه انس ایام روضه

جنان و محرم کعبه ساحت ساحت اولی روضه بهشت صفای شیخ الاسلام عرصه غبرا

سلاله مشاهیر اولیا مع ما تیامن بالقابر و من نفحه ملک حضا ... باد و فور آن ربت

عالی رتبت بوجود کعبه حلف صدق ایشان ملک شرف عنایای انسان مسن دقایق حقایق

این شاید گاه گاه بنا بر اشارت لی مع الله از سالک غیر در این که وحدت عدد نگنجد

لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل اما **نظم** این وقت نه که مدام باشد

این حالت گاه گاه باشد ⁘ لکن نه چنانکه باشد با این معانی نگر بند

در این حال محال می نماید که سالک حلول در محال در این محال نه از الله و نحله حلول در عوده

حضرت عز و جل باشد واعبد ربک حتی یاتیک الیقین حضرت باطرف دیگر این بیت

ایشان متعدد با اصحاب صلوا بالاعتقاد در ظاهر و باطن سبب اوباد و سبب کرد حضور حق او باشد

اذکرونی فی صالح ادعیتکم **نظم** هستند این دوستان با آمدند

عهد یاری همرهان با آمدند ⁘ باقی دگر شغف و غم و کاری و اهتمام

مخلصان مستهام حال نه حروف صدر ایام تمام بعنه ائمة الکرام نه از کرامت والمقام

وفقه الله متابعة الصدیقین و متابعة الواصلین من اولیاء الله العظام عرضه صدق **مصراع**

و عند حسبه الخبر الیقین ⁘ از مخلصان قدیم که خبر باشند سعادت مساعدت و توفیق و ارشاد

بلکه سر موئی غبار نشنید ❁ در جهالت شقاوت فرو رفته قال قد وقع علیکم من ربکم

رجس و غضب بلائی فرو ریخت شکایت و ماتم شکایت در بحر تحیر ناصیه وقت الامر شود گاه

در مقام حرارت و بی لطفی یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا قدم زند و گاه نقش فاسد سازی

الی جبل یعصمنی من الماء بر لوح دل نگارد و نصیحت یا بنی ارکب معنا و لا تکن مع الکافرین

را استماع و فهم آن ننماید و قرار اصغا نکند و در معرض مخاطبه و لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم

داند و سهام عقلش رب ان ابنی من اهلی و ان وعدک الحق بصد و لعابش ننماید و مرا بی

لا ابالی به حکم خدنگ انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح در عرض فلا تسئلن ما لیس لک به علم

نشاند و علم و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا از حوصله ی صبر الکلمات للمطالع که و سنجه

بر آن انی اعوذ بک ان اسالک ما لیس لی به علم سلسله مناسبت انقطاع لیت خبنی

شود

و بیک نعمد المشرق فیکسا الامواج آیت وحال بینهما الموج فکان من المغرقین مفتتح صحائف احوال او

لی

و رقم ان علیک لعنتی الی یوم الدین صدر الجرید اعمال و آمال او آید و مناجات اجعل

جاهلون تا دیر نماند و باب الاتفاق جدا و برای استقبال بود خطاب لا تثریب علیکم الیوم

تعلیم رساند و بندگان را از رحمت اشارت سوقی استغفر لکم بنی رساند **نظم**

کام بتجمیل و صالحات دیباچه عمر رقم روشن ایام جوانی کارد

ظل ظلیل مفارق بندگان سی دی والا محمد و آله خیر آل و سلم تسلیما

من انشاء والده الشریف جوابا لکتابه اللطیف

بعد از آنکه ضعف و اوقات پیری بود و عدم قوت جسم و قوت چشم حاصل بیغ ذلک کله

بحکم قضیه اولی الالباب الکتاب با سطری چند جواب مکتوب فرزند ارجمند بعرف ابقاه الله تعالی ما فی الواقع

ثبت افتاد ان شاء الله تعالی نافع افتد **والمکتوب هذا** ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین تحیت

مفتاح ابواب خزاین سعادات السلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة بشیر جمیع خیرات

و میراث است [illegible] را اسانه عنایات ساز عوالی مغفرت ربکم بحکم الله ولی الذین

امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور باشراقات آیینه صفا و لمعات جام جهان نمای قبول حضرت

شامل حال اول صاحب کمال کلدی که اول نوع حدیقهٔ ولایت ولی نوع حدیقهٔ حکمت و کرامت

هذا صراط ربک مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله کبی رجال اون

مساعدت بابت باشی و یصحبت سالکان قابل کلدی **شعر** یمنت صباحا و امسلات مسرة

وقابلک الاقبال من کل جانب ❁ ذلک هو الفوز العظیم و الکر و العیاذ بالله

وساوس شیطانی جبلک دعامی انما سلطانه علی الذین یتولونه زندیق و نفس هوا پرست اغراض

سهام الغوایت من اتخذ الهه هواه واضله الله علی علم کلدی و ظلمات و عن اظلم ممن ذکر

بآیات ربه ثم اعرض عنها من فوقهم ومن تحت ارجلهم دلاندر ولن تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا

لغایت ابدا قابلیت اولان باطل سالوق و صدهای سرزنش **شعر** یا عاذل العاشقین دع فئة

اضلها الله کیف ترشدها • یقولدرخ علیهم لغات السمعون بها کوشمال ناصح بل هم عن ذکر ربهم

معرضون دین افرادلکدلر و سیق الذین کفروا الی جهنم زمرا بهاوید کشادلری ذلک هو

الخسران المبین لله لله ع بدین کم صوتعالی اسد والدیهاست • جه اول لسان اشارت

اوراد را باید و دعای هب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا

در بیان او مستجاب شود و در سلک اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات منخرط گردد و در صف الا ک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی در مجمع اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین

والصدیقین نشیند و در جنة المأوی بزبان بثنای الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض

نتبوا من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین گشاید وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین

امید است و خواست خنده صبحانه با بهای کانها کوکب دری از بحر شفاء الصدور

عبارات این تالیف بر ضعیف است که غش حب کشند تا از چشمه سار و اسبغ علیکم

نعمه ظاهرة وباطنة ظاهر شریعت تحقیقت حکمت و معرفت آن بسته و من کعقو نکنخ

که در بیان اعمال و تعلیم دهی می زند و در مقامات مشایخ کرام قدمی می نهد باید که

اوامر شرع را با سرها کون نهد و نواهی تلخ مثل العجز عسل فیه شفاء للناس

عز اخرها بحقوق شیرین شود • فان العلم اوله مر مذاقته • لکن آخره احلی من العسل •

غرایب یصطاد القلوب بدایع ∴ فهن الصیاد للمعانی قلاید

ومن اخبار المعانی طلایع ∴ نوادر **شعر** فطرت الاهی های لطیفه

وعلت الاهی های مدام • ذکر کمالات وفضایل این ورد یکو خصال **شعر**

فسار مسیر الشمس فی کل بلدة ∴ وهبت هبوب الریح فی البر والبحر

وبس فضل اهالیش تا پایه ئی ∴ که خود رسته تحصیل این همه سعادت

منعند یوسف مصر فضایل این ملک آسمان علم ما ویل الاحادیث نکرد الا در کنعان

اما کان بیت الاحزان نیاز حسبا بضاعة مزجاة بر طبق عرض می نهد و بدین آستان تحکی کما وعلمناه

من لدنا علما تواضع و خزاولا سجدا یی می نماید **شعر** حسن الخصال محجوب بتطریة

وفی البداوة حسن غیر مجلوب • اصدق واثق و وثوق طالع اسان صحیح اثبات آبای عظام

والعداد کرام سلاطین هند و پیشوایان ضیلق وتعین بوضوح رسید و بیجمعیت شاهان این همه الکواکب

والاند صاحب مقام اوم وهی او ادیم رافع بارگاه کان بالا ثبانه شنید **نظم**

بنگاه جلایل فضایل اواخر دهر از فضایل شنید ع این سر آن باطن سز قالی و سلطان

این فرزند دوقه هست خال ثقاخر و دلف نگار در مقام حوصله رفیق فضایل از هنت فحمان بخشند

التکبر مع المتکبر صدقه لا ادری باید واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل لهما قولا کریما حاجر دو بال

و نقال بند از دفعس ان تکرهوا شیئاً و یجعل الله فیه خیراً کثیراً ع خلاف مصلحت کار بند که باید

محمد الله این فرزند بفضائل الحسنه و الذر فضائل اسد اکرو العمار بالله دروی کل خصلت از خصال

آسای عصر مشاهد اقبال طر اوح قلم نیا ملن جم کا عضال حسن وجمال باجر باتش

جگر سوز علیهم نار موصده و اشوان کرد الله الحمد و المنه ضرب آلهی بمالک تعلیم نامتناهی

در رفیقه باطن او دامن و مشکوة ضمیر انوار اشعر کرد و ببانت مل تستقیم الذین یعلمون والذین

لا یعلمون مبین کشته شکرانه این محمد و وعاب و کرامت سلوک مستقیم کما امرت و لا تتبع اهواءهم

باین اوصیک بتقوی الله و خشیته و لزوم حق الله و رسوله علیه الصلوة و السلام و حق والدیک

و حق المشایخ المعتبر و ادع قرائة القرآن ظاهراً و باطناً سراً و علانیةً بالفهم و التدبر

کنند و فتحی که بمرتبه و درجه و رفعناه مکانا علیا رساند و کان حقا علینا نصر المؤمنین نصرت مومنان

دهد فلله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین و له الکبریاء فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم

و الصلوة و السلام علی خیر خلقه و مظهر لطفه محمد و آله الطیبین و صحبه الطاهرین و سلم تسلیما

ایضا من انشائه للخواجه نظام الدین محمود دیابان الجامی

مولی الانام نظام الحق من سجدت ✿ له جباه الاعادی اذ راوا شرفه

شیخ تواضعت الدنیا لهیبته ✿ و انما الفوز فی العقبی لمن عرفه

نظام ملت و دین تا جهان باشد ✿ جواهر صدف ملک بی دریغ مباد

خرم کسی که مطلع صباح بمطالعه جمال جهان آرای و طلعت فرخنده روح افزای حضرت

شیخ الاسلام الاعظم کهف السلاطین مشایخ العرب و العجم المباهی بوجوده سکان البلد الحرام

اکمل الافاضل و افضل المشایخ خلاصة الاواخر و الاوایل نظم همه محض فضلست همه عین معنی

همه فضل و افزون لطف شامل ✿ بنشر دعایت کنم مجامع ✿ بذکر ثنایت مشرف محافل

ودین بندردین فراق کشیده ایلا حال ای مخدوم صحبت الحوالدین جهان بی همگان ایسی رفیق کمال

همانکه رفیق بود دیرست حال من کابند ❀ که هر که دل بتو بگداخت صبر نتواند

حضرتلاریغه وشوقلاری کیم شمه ایلاکیم نظم زهی تهی اگر قرار زلف زنجیرت

که هر کسی با شد زلفت اسیری کاشاند و بنویسی ❀ حکایات وغمهای دل بیدلان شکستگان

زلال وصال مخدومی لیر حواله سی مخدوم بیتک و ده هی هیهات مصراع

چه وقت ایل خدیتی وچه جای خند کالاعم نظم گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم

چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی ❀ الحمد لله حضرت مخدوم ولدی مقامات

وسیلی کامل الحمد لیست ولدی العمای ایشان کعبه و بیوسته بشوالی شهر بال عنایت الیقین تا شدید

ولدی بهتر مقام الحمد ابن ابو الحسن ❀ بشوالی سر فرمان الحمد مختار باد

کسی گر تو پیغام آید برش ❀ بچه پیغ بر فرماید سرش

طالع میمون فال و همای همعی بال لر آشیانه کامت وولایت طرازان یافته بود

مصراع

با ادراک سعادت ملاقات خداوندی صرف سال الحاق و مدار افلاک گشت بحکم

اذا لم تستطع امراً فدعه ⁘ شروع نمودن این دعاگوی در این خدمت و اخلاص اوایل اعمال الی آخر

السلام و الاختتام اعنی جمهور مرفوع و مسطور گردید و الحمد لله علی ذلک حمداً ایمنی الخلاق

التمس و مستدعی الحاق الفضل الجدید مأمول بموالات کریم حالی الوداد و مخلص صافی الاعتقاد

را در ضمیر منیر صفات عالم غیب بل نسخه صحیفه ذلک الکتاب لا ریب است جای دهند و کما ینبغی مساعد

در دعا بلند و در اوقات خلوات و اعقاب صلوات و مظان اجابت دعوات دعاهای این کمینه نیاز

همیشه حلیف الحاق است ⁘ تو مستجاب دعائی و همه کس این دانست ⁘ بالعکس شما هم مستجاب دعاست

بالا فرمایند و بالزام سلک کرامت مواصلت بلاد مخاطبات که متضمن السلامتین ذات قدسی

صفات مشرف گردانند تا موجب مزید استظهار گردد که کمال وجود مبارک سالهای بسیار

باقی باد و حق عز اسمه در جمیع حالات ولی تو بحق محمد و آله الامجاد و صحبه الانجاد

من انشاء خواجه معین الدین الجامی الی خواجه غیاث الدین البحرابادی

ونسبت حضرت بامرغان هوا در طیران اید وبا ابهم عنان کعبه العلی ع وکف بطیر مقصوص الجناح

ای وصلتک کولکدن بال الکسن ای هست ۞ ما قدح ناخورده باده حماییم خویشیم

بالری ندکی مخدوم معارفت صورتی ضرورتی اول وهر ندیدی قولوکشند لر کحل الجواهر

غبار توتیا آسای آستانه خلوت جایلری نکاه ندر جانه محروم ماندلر غم لذتی ولذت ترکاتی

بهجتی یافته **نظم** ای رفیق توجه مرود لشر عمر عزیز ۞ ضایع کلدی عمر بس نتوان کرد

در وقت ورود الحاج والتجار بار وفادار لری حاجی عیار خصه الله بمصاحبه الاخیار

وقوافل شترکاشترادر سند ونامه میمون وصال بهجت رسائیلری کلاه سایده ایرساند حرمان وشکستکی

تمام بخاطر فاتر مخلص مستهام حاصل اولدی با شفقت **نظم** ای باد صبا طره مشکین بتان ۞

همکز بتو شکسته تر زین منم ۞ فهو خبر خبر فلانی یعنی بن نخبار

یاری لنکلدی رفته لر غصه لری قصه **نظم** پشتم دوتاه شد چو کمانم بخویش کش

کوبال وپر ضعیف بیند از م جو تیر ۞ مضمون لر مکتوب لصحاب خرمی می افزود

هرچند درم در کیسه نداریم ز شیئی ✿ در همت ما بین صحبت جمشید شاهیم

شب بود و ماه رمضان و وصل تو نیک مستعجل والله نظم حرام کارم با دگران سخن گفتن

حدیث عشق تو گویم سخن دراز کنم ✿ من بعد اگر موصل یابم ور در عمر تاخیری

و در اجل مهلتی بود مطولات مشتمل بحکایات والعوالات بنویسم و حقوق را معاف ندانم

ارادت والعقل الفعال ملکه بهذه حالات اشاراتیست ازینش بلکه بیش ازینش است نظم

نه همان گرفتارم بدام زلف تو حیرت ✿ ز شاهان با سر زلفت بسی کار دیدی

ظل عالی مستدام بمحمد علیه السلام ظن ابن سید الملکوت کتب الله بعد عمره عن الغیران وظللت علیه الشفاعه

ایضا من انشائه للابن النبیه خواجه یوسف الجامی

چشم بد دور از آن حسن و کمال ✿ هرچند آن فرزند عزیز عزیز مصر فضائل

و جامع کمالات اواخر و اوائل است و یعقوب مهر و حنو خاطر علم علم را ارکان کی آسمان

و فرق فرقدان سایند و حقایق معقول و دقایق منقول بعین الیقین مشاهده کرده و در لطائف الفاظ

که خاقان بلاغت و سپهدار اقلیم فصاحت و بلاغت و صاحب قران فلک جلالت و اصالت گشت

هم از اول نظمی یافت ملک نطق کمالی ◊ اگرت جمله سلطان بد و سلطانی خاقانی

یوسف گو نیستی در دهن حلقه کمند ◊ چند از قتال آید بو صید اعرابی

در منطق الطیر **نظم** مرا معارضه با شاعران کفو نیست ◊ معارضان منند انوری و خاقانی

بظاهر اگر چه فنانند پیش جواب ایشان ◊ سخن بنزد کمان چنی شود فانی

هر چند معزز است **نظم** در دل مسکین هر جان ◊ شاه را گنج نهان دیگر است

اما کلام الملوک ملوک الکلام معین است معین راست و فضیلت تقدم و لطف جانی

و علو همت مخصوص الهرم اوست القصه ◊ نشنود هیچکس ز لب ما حکایتی

کاشفته حدیث شکر یار ما نشد ◊ بر هیچ سرو بلندی نشستیم یک زمان

کو پای بند قامت و رفتار ما نشد ◊ با هیچ ماه طلعتی ننشستیم یک نفس

کو دشمن عقل زار و خرد آزار ما نشد ◊ فی الجمله پس نماند در دهر روزگار

والیه مقصود و مطلوب اوست از روی عشق جهنس نماباد لنجعله آیة للناس ورحمة منا

و معرفت اشارات مقامات عارفان و کشف و فرش و مشکلات علوم عقلی و نقلی کشمیر بنیر

مبنی و مبین نظم جهان فیض علوم تو ابجار بار ۰ هیچ اشعری صفی حل کند ۰

اللهم ارزقنا علما نافعا و عملا صالحا الحمد رفعه او جهان بعلوم شرعی و حکمیه است و اهل

علوم عقلی و نقلی یعنی بسیار الله الحمد علی ذلک ارزو رضی و خاطر و ملتفت سعی نماید

و بر طریق هوای مستقیم فاستقم کما امرت و اهل تعلیم و تربیت متعلمه و الذین جاهدوا فینا

لنهدینهم سبلنا است غافل نباشد که سعادت کار روضه تحصیل علوم

و اکتساب عقل پاک هیچ است نظم کمراهی هیچ نباشد به زبانه هفتی ۱

چون تو جان همه کارم دگر هیچ نیابد ۰ زخرفات هفتی و حطام دنی طعام فانی

بنوک اصحاب بصر و بصیرت قدسی از دیدن ملتفت محقق و مجالس ایشان هادی

دارد حقوق صحبت ایشان قضیه نظم بجز که منزر غیرم احتیاج

المذنب یوسف الاصیل غفر الله له ولوالدیه والکحل باثمد المعانی باصره در اواسط

شهر ذی الحجة الحرام المنتظم فی سلک شهور سنه اربع وثلثین وثمانمائه الهجریه النبویه

علیه افضل الصلوة واکمل السلام بفضل خالق جهان مواکب همایون وچتر میمون

حضرت پادشاه اسلام مالک رقاب ملوک الشرق والغرب الصمصام حامی حوزه مسلمانی

بانی ابنیه جهانبانی شهنشاه زمین وزمان ممهد المسالک للسالکین بالعدل والاحسان

فروغ افسر شاهی آیت عنایت الهی مظفر فر فیروز بخت عادل دل موید آفاق گیر کین

منوچهر چهر بهرام سام مریخ انتقام ✿ شاهنشهی که خطبه و سکه بنام او

از نیل مصر تا لب دریا چین کنند ✿ آنها که چرخ بوسه دهند آستان شان

از نام و نشان او علم آستین کنند ✿ ظل الله تعالی فی الارض القائم بالنفل

والسنة والفرض سلطان سلاطین الدهر ولی نعم السلطنة والدنیا والدین

ابو المظفر شاهرخ سلطان خلد الله ملکه واجری فی بحر المراد فلکه

کشتی نوح را نبود قوّت گذار ❀ چند ازین ابر بماند ابر بند باد ابر

خاصه گلهای چمن کز لطف ابر نوبهار ❀ گر شاخ شکوفه بنشاند ز لبش

لب آب جوی شکر همه شیرین بار ❀ ور شبی دهن بسته بر زمین او

سر فلک گشت چو سهی سرو جویبار ❀ می گفتم از سکندر و قیدش حکایتی

با عقل کار دیده مرا گفت زینهار ❀ با خسرو زمانه ولی بند مجلسش

خاطر سوی سکندر ولی بند او مدار ❀ ای مقدسه جام فیروزه مظهر الحمدیه

علیه التحیة من الملک السلام ما سال سلام و طال سلام رسانند کاتب فقیر یسر الله علیه کل عسیر بحکم آنک

نظم

بار بار هلال نماید خود را

گر وصف باشد چو پای هلال ❀ حوالت خود را به سلسله از وسایل

و ذریعه از درگاه بر خاطر خطر اول الخطر خطوه صدر الاسیما جناب فلک

حضرت خاقان الخاقانی مالک العز مدار المشرقین آصف سلیمان مکان

بضاعت نقود اوقات بابواب جناب بود ❀ هیچ تحفه شایسته تر و بهیچ

هدیه بایسته تر از آن ندید که رساله چند از ابکار افکار افاضل

بافضایل عصر و اماثل بی‌مماثل عصر و شاهسواران میدان

فصاحت و شاهسواران ایوان بلاغت و صدرنشینان مجلس براعت

در سلک اثبات مندرج گرداند باشعار و ابیات دلنشین کتاب

منخرط سازد و آنرا وسیله تقرب بجناب قیادت مآب هلالی اب

سعادت قباب معالی انتساب طوبی لهم و حسن مآب سازد نظم

گرچه تحفه ایست حقیر و مختصر ❀ شنیده مثل تحفه الفقیر حقیر

امید که بنظر رضا و عین الرضا ملحوظ و محظوظ گردد ان شاء الله

ولی محاورات کلام ملوک الکلام ولی اختیارات فضلای ایام

ایام را بصد رشک قلاید عرایس محررات سرایر و فکر ابکار نفایس عالی

ودل ارسان و فکر سرتعان کیم قدم قلم مرقوم تعانسد ۰ تا حتی تب لعلم لار مجموعه ار ۰

قوی قوی تا فن طبیع باهرم ۰ لار معانی بدیع کاملان ۰ درسان تا بد جوهر مستظهرم ۰

شهر یار کشور اقلیم نثر ۰ کشور نظم کا فی قادرم ۰ نوبت املکتن مشتری ۰

کی ندبر نام جستیع و خاطرم ۰ یعنی املم لار و فضان فضل ۰ بک کال اهل سعر نبی مشلعم ۰

زیب محسوسی این مجموعه را ۰ کال طبیع بحل نه ماهرم ۰ جون عروس نو عالی لار اللباس ۰

حلقه حس ساعد سلک خاطرم ۰ نو ایوانی کلاهی خشت ۰ کیم کی معمار ذهن ناظرم ۰

سمسه ایوانی و لوح سیم فرزر ۰ حمله سامی جان بغ عالک ساحرم ۰ تا قیلم مکتوبی جند لار نثر قرآن ۰

هم خطهاشی کالسن محبسم ۰ اول و آخر بعض کیم شاه ع ۰ نود اقلاع بغکر فاترم ۰

تا تماما کا کیم تمام ۰ حوردرس صعد بکو مستحضرم ۰ دیکاینی حبر لفظا رکیک ۰

لن یا قیم سال ارا کاکم ۰ تام سیصد کسن بکنین شهر ۰ ابدی دیباجه کورا خهدم ۰

هر بیکی سلک کالسن فصمی ۰ دیدیح فیصرا امر فاصرم ۰ لارتکلف د تصلف بیجند ۰

منصور محمد الشرابی ۰ مولانا حسام الدین عبدالله الکسوبی

مولانا رکن الدین محمد الخافی ۰ خواجه ضیاء الدین یوسف الجامی

مولانا تاج الدین حسن الخوارزمی ۰ مولانا جمال الدین نصرالله جلاوه

خواجه شهاب الدین ابوالمکارم الجامی ۰ خواجه نظام الدین یحیی بن شهاب الدین باخرزی قدیمی

مولانا سعد الدین علی القدسی ۰ خواجه تاج الدین حسن الدهلوی

خواجه عماد الفقیه الکرمانی ۰ مولانا عطا الخوافی

مولانا سعد الدین الکالونی ۰ خواجه زین الدین نصر الحاجی ۰

مولانا جلال الدین محمود التهرونی ۰ خواجه ابوالفتوح الکبروی

خواجه عماد الدین مطهر الصاعدی ۰ مولانا جلال الدین محمود الخوارزمی

خواجه شمس الدین محمد الدهلوی ۰ خواجه مجد الدین احمد النسفی

الملک العادل عبدالله الغوری ۰ مولانا اسکندر الشاعر

توقع بکرم عمیم و التماس جسیم از افاضل روزگار و اکابر نامدار و بزرگان خرده‌نگر و جمال
زبان خطیر و جوهر مساعی نظر مطالعه ایشان مبذول گردد و تشریف ملاحظه ایشان مشرف و مسعود
آید تصحیح ارقام و منصفه اعلام از کمال زبان خرده بگیرند و عیب بپوشند و جمیع عثرات یا سهو
و هفوات یا سهو مطلع گردند و منت آنکه هر جا تحقیق و تقریر ع نهایت سهو خالی از خطا نبود
با ساتل ذیل عفو و اغماض بپوشند مساعی در هر فرمایند و اولا باصلاح مفاسد و تبدیل معایب
ممنون و مشکور فرمایند شعر حاشاک من ظفر اللیام و انما ۰ ظفر الکرام سعادة للمذنب
زیرا که اقدام اقلام ارقام اقلام در عرض طول کلام منفضی بملال و سهو بحالت کشد
و آن فرد الدعا نظم تا تا کار افلاک گردونی چنین شب ۰ صبح بگشاید خم گیتی
پای در جاه تو چندان بکار که خواهد ۰ کشد بر تارک کیوان ز رفعت عطف دامن را
حضرت رسالت پناهی و همه کارهای سعادت بنیت نظم ولی مسکن نو عروس سخن
حضرت ایجاز سر کوتر شد ۰ والحمد لله اولا و آخرا والصلوة علی رسوله ظاهرا و باطنا

حق‌تعالی و والد او ... جوهر او ... ولد ... خود کرد

زیرا که الحال استغناست و انجا الفتاح ... بی ... جهانی ... خواهد

بحرمت خدای تعالی اورا ... و ... حق ... ما ... و ... را

... حق سبحانه و تعالی سوای چند ... نیست ... در خانه ...

... اهل حاجت را ... جرم ... و دفع این ... دفع ... کار

نقود ... پادشاه ... سلطنت ... ضعف ... بهار ... آن

بی ... شیخ ... جرمی ... و ... النصیحه

... خواهد ... کار ... شیخ الاسلام لسلطان السلاطین

و ... کنند ... کار ... حضرت شیخ الاسلامی ... ایام ... کار

قدس الله روحه ... معلوم ...

عن ... کان فقیر رحمة الله علیه ... ... کشت

لاکن بعضی بموانع متنوع مانع آمدند و گفتند که ما بوجه خود این احوال را

نقل کنیم پس سببی غیر محمود مستعجل با امیر طغرل بهار ساعت را معلوم شد حاکم آمدند

و این روی در و این بعد از آن ایشان به دو بار الفتح کردند خود سالار سپهر و ملبار

یاد کردند و روی ضعف بهار بود در حال مقدار زمانی در خانه خویش با خویش

و بکار آید بطعام خوردن مشغول بود تبسمی فرمود خادم حضرت سلطان گفت

یا شیخ سعد تبسم بوالکرم سید این تکبر حضرت ملک معبود فرمود

که سلطان اهل قتوا ماکول مشغول بودند سه بار در حجر این رسول و ملبار

جهت عمارت آن حاکم ایشان بر دیوار که زیاد کردند اما اگر طغرل السلطان بران

بار نهند الحمد الله که سر رسید بطا رسید یکی از ملازمان طغرل در مجلس گاهی

می شیخ کلانتری ملا دکانی حاضر بود

نظم

این حکایت قلمی کرد و بطغرل رسانید قاصد شد سید شریف نزد طغرل رسانید

اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون و بمعنی مصرع پای خویشتن اند عاصیان نکبت

طعمه اکنون زهر سم و این پای خود بسر کار باشد خود پای کار باید از آن آنکه گوی چه دانند ا محرم

ع مرغ زیرکان به دام آمد بپای خویشتن • و فحوی دلیل وجه ما باشد مرا

دریای ستوده کوه بسد اند پابسته در سوی بارهم و دروغ افراز اکابر و اصاغر

هویدا و ظاهر گشتا م خود دلیل وجه ما باشد افزاینده احسن طمع اکثر خواهش

شد و لیست که آن سوی بار بهند ع که عشق آمد برسنه با محرم نیز

ناگاه با حضرت آن اولی به صعب صعب صعب سعد در طاق معکوس و رواق

مقرنس افتاد چنانچه جمله حاضران بی هوش گشتند و ناظران حاصل حکم حاکم

نیامد سوالی چند با سخن گشتند بر فتراک سمند همه اهل در زن ناگاه مجنون سانید

و اثر عذابی رخواهند و هیچ کس را در حال مجال سوال و محال مقال نی

مصراع کار ما حالیست بر انم چه حالیست • لعل ایشان پس بر گه پشیمان شد

چون دربی سلطان شاه راه و شارع عام بکوی سنگ تمام قطع کردند

دیگر قطعا و اصلا در شاهراه بلای سلطان انداختند بلکه در هر سرحدی که طرف بیابان

شبانان رفته اند چون یکی نفس دیگر درین راه که عطر برطرف بیابان رفتند

طغرل بکنز را باقسر در پی سروی سلطان کرانها فستر دیگر شاقند و اخیر سهکار را

بی سر بپای کار رستون و بلبار او بود درین قصه ع عقل حیران و فکر سرگردان

نظم بس الجی بعان بطرق و سلطنت زمین جنش شابان ◦

بزن اندر آمد چو زنبار اندر ❀ همان نعل اسبش زمین را اندرید

و چون بود حال چنین ناگاه واقع گشت و واقعه چنین ناگاه حادث شد چگونه از

نهاد این آفت بخواهد آمد و در واقعه ای که چنین عظیم مصراع

زمین چون آسمان در اضطراب است ◦ و آسمان چون زمین در انقلاب جام از حال

شکسته و خراب بعدم و جسم باد در آب و جگر ها کباب نظم ◦

هر قدر نیز بحر نظم خبر ایشان همه بحر باشد ٭ همه بازان بلا خطر باشد

قدرت و قدر وحوش و طیور اشیا را با سر ما اسیر کند و احمال و اثقال ایشان

در معرض زوال و محل انتقال بشر لشکر خواص و عوام و الات حکام زهر کانی

حکام شهر و الدر لهو لل الحال متغیر و دل متبدل بضرورت رفتن هر گاه سعادت پناه

حضرت شیخ الاسلامی ملاذ الانامی نظم رفتن بحق که اهل دل با امید نکو

حضرت دل او زهی ... املیه آرزو توقعی نهال میکشند و الی بالماس ... سفتند

زین واقعه ما بلا جانست شکسته ٭ در غصه آن قصه دل از ذوق نشسته

والد سر خضوع و ابتهال در قدم مبارک حضرت شیخ صاحب کمال می افکند نظم

کای شیخ دست کرم لطف باقال ایم ٭ امید و الزد ... پور و نهال ایم

حکم سلطانی بر این نهج مسطور و در اقسمه ... کور ... معرض ... آمد و قدر معاودت

و محل عنایت و حمایت نیست لشکر کاهی آن حال حضرت شیخ صاحب کمال ... توفیق انعام

والاکرام والانعام وانعام عام فارغ البال ورافع الحال ساختند مصراع

جه عمر دولتش امید اساس باشد جو نوشین باران ولله المستعان وعلیه التکلان

ز شمایم انفاس سلطان المشایخ خواجه معین الدین الی سلطان شاه شجاع

هو الله الذی لا اله الا هو ◦ سعد الزمن بیمن عدله ماجد ◦ احیی رسم المکرمات نواله

وله جلال لیس فوق جلاله ◦ الا الجلال لله جل جلاله ◦ عادل تر و عالم تر ازو هیچ ملک نیست

الا ملک العرش تبارک و تعالی بسیط ربع مسکون از بساط جمع نو قلمرو وی سیر سپهسوار

همت و جولانگاه خدام السلام اعظم موالی خواقین العرب والعجم مالک رقاب الملوک

فی الآفاق والارض سریر المملکة بالاستحقاق کهف سلاطین الانام المؤید المظفر المنصور

من الملک العلام نظم ای که از طوق حکمت کهن افلاک زه ◦ وی بر ایوان امر تو عین ایام ساع

سلطان السلطنة والدنیا والدین نظم آن سایهٔ خدا صنر او جو آفتاب

در سایهٔ سرادق و سقف آسمان قرین ◦ خلد الله سلطنته وصیر بسیط الارض ◦ مملکته

رحمان پاک او بحر و علم علم و علمنا من لدنا علما در ساحت دل او فضای سینهٔ

او کرا فراحت و رحمانه رحمت التعظیم لامر الله والشفقه علی خلق الله کوشش او

ساو بخت کرد منت بنهد ایشان و لعب شد و سجدات شکر الحمد لله الذی هدانا

لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سعدیهم رسانند و همت همت ایشان کسر خلایق

فروه آورید تا باشد و مناجات رب قد اتیتنی من الملک حطام فانی را بنعیم جاودانی

وللآخرة خیر لک من الاولی متصل کنانند و دعای اللهم انی اسالک خیر الدنیا

متصل بنعیم الآخرة انک علی کل شیء قدیر باجابت رسانند

نظم

شاه را تو نکو کنیم جاودان مان جهان ۞ ملک جاویدان کناد حضرت حی اکبر

لنک از کونیم حلیه اقبال و از جاه حسنین ۞ متصل باکا بعز از جهانی و السلام

هر چند فوق حد ادراک شاه اعظم شهریار ممالک عجم انار الله برهانه و ثقل بالحسنات

والمبرات میزانه واقعهٔ کبری و داهیهٔ عظمی بود جانها خراب و دلها کباب کنانید

محصلت وعای ایشان از ثواب دعای درویشان خالی باشد همچنین خلاصهٔ عمر

وسر دفتر زندگانی بباد رفته وشرار نار واشتعل الراس شیبا آب رخ جوانی برد وباد حوادث

الشباب شعبة من الجنون رعنائی خاک صاحب وقار شد ۰ شعر

مضی من اللذات کالبرق خاطفا ۰ فغاضت کما انهل الغمام دموع ع

الا فاسئل عنها یا معین ضرورة ۰ فلیس لها بعد الشباب رجوع ع

فلست بآیس من فضل ربی منتظر نظر آن صاحب دولت کعبه وجود از هوای ربع تمام

و از سعادت مساعدت محروم ع از سعدی شکر که بکرم سر خویش هم از کمال حاجت مستمند

ناصب محل سلطانی نیست نظم تعست معیننا الکرام وانما

لک الله فی کل الامور معین بالنبی وآله ز سلطان حسین البغدادی اللبه

جنان قصر جلالت بلند باد چنان ۰ که اوج خسرو افلاکش آستان باشد

رفعت وجلال با کاخ قیامت مستحکم وملک وملکت که سنن استقامت مستقر که نقاب فیکان

زدی جوانان در خزانه حلمش بکلید انصاف گشایند و نقد جواهر از سر محک صراف

عقل سره با آنچه از غل و غش ولعل بنقال مشوش آمیخته بود در بوته مصاف گداخته شود

بلعیار اصلیت آن سره الحمد و لکن خلاف آن روی و همه ان لیس با نفاذ الحکم ولا د

بر ما قلم هذا ان یقول ان الحمد لله آن بیشتر والعاقل یکفیه الاشارة مختصر الکلام العرو ن

لرحلم و با سابق و بر لبیع ما محاطب و معاتب وفها هذا و عقاب الیس هو اخذ کو د

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون نظم

سخن عاشقان حالی دلیست مکن جان ما عاشق همه سخن است

نثر مخلص بی‌تکلف و معتقد صادق حاکان نظم ایکه تا او بود بنده تو

واکه با باشد البته بشد عنوهی صمیمی از خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت باشد

معرض عرض و موقف انهای رسانید آشنا و مطالعه طلعت دلارام عمر سوغات

لمن اشته و بحکم مساه‌ای کاشته فراق الست ببرکنام و سم و فهم السعد عدر بابر

مرا تحمل دشمن ز وقت پای انجای • شرط کوه نباشد ز باد جنبیدن

لجه دریای تخویف و تهویل آن جهانی ثمود بود نیز از آن زفر باد صرصر سان بتعبیر و قلم زبان

عالم تصویر نقش شکل و بدی با مراتب ثمود انزع کس حجه کاین طلس کو که خو بسته و لرزیست

لا یعلم الا الله حق القسم عاسو کان نظم مائیم که از سموات منزل است •

ایام عز و علم و شجاعت بنام ما • در روز معارج کاس کند معام • هر خاکی صد رکوع از آشیان ما

ولجه دریای رشاق و ساق و بر لیع سمعو و تجه لشکر سمعو زریال حامد هر سلطان استحقاق

و مخدوم علی الاطلاق رقبه بود سر حلقه آن خسرو لکند شر بود • نظم

حد الحمد صباح بلشکر زنهر کشتن عاشق ❦ سا که از صف خوبان دسند امت سوائی

سلطان احمد البغدادی فی العهد والمیثاق الی امیر سیدی احمد الشکی

لله یجمع بیننا و رفع بیننا • بیگانگی نیست تو ما بی مانو • زبهت آن کلمات و ثیق آن معهدات

مشتمل است بر ابیات خلوص نیت و منشعر از صفای طویت و اتفاق یگانگی و لخلاص و محبت و اختصاص

این ضعیف بوالدین بو وحوش بحوع فی ماشد کجست دلخواه لا ملک ملک صفات فلک سمات نظم

کمین رسیان جان شد ○ جان کمر والد رسان شد ○ بالله العلی العظیم و رسول الکریم و روح

رفتوح مخدوم بدرم سلطان سعید اویس انار الله برهانه و بعل بالمیرات سرابد در عهد و میثاق

خلافی بست و بی خلاف ○ بعنایت بر این عهد بستم بانو ○ باد رسال رمکوشی و وفاییت نبود

مقصود آنکه بر سطر بعد اعتماد و باشد چنانکه دل در فعل صادق الصلاص اعزاکن ارشد ایم

بهیج معنی الوجوه در وظیفه حدیث و موالات حیثیت شایسته و بایسته عالمیان که حقیقی بی زرو د

والله علی ما نقول وکیل ع هر آینه کنی سال در شاهی عالی ○ بادعایه الامانی مخلص محمد شاه ق ...

انشاء ثانیه الی سلطان الامرا قرا یوسف انار الله برهانه

بحدایی رفیق حشر دهد ○ هر عمل اجرا استحقاق ○ که دل حسته بمنت خطیم

بجمال مبارکت مشتاق ○ علم الله وکفی به شهیدا ضمیر … ریاض ملتقای کریم

حضرت … خلد الله دولته و … حشمته جلال ابو یوسفانه … عروج باقیه …

باشد از آن جو ضمیر موحد الا روشن ❁ سواد این جو سر زلف دلبران که خم

دل بجمع و فده مجمع را اوی وقت وصف وقت کار و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون

دعای یار معبادر کسوت صفا ضمیم محافه مسیحا انحا و ی رود لما حدیث الشوق فقد حل عمر

وعن الطوق نظم چه بوقت سم ورد دل از درد فراق چه کشید ❁ یا زنا ابدیت این درد غم دید چه دید

خو لیتم دوه واقف قلم شرح دهم ❁ حال دل در قلم اندر رو قلم خون چکید

لتنکشاف محاسن حالات کی بود که شمه از حقایت نکایت تکلیش که ذهن وجعن تو بو قلمون

فلمی شود ع فی ایام ایدر قال بیر آن آنجا انداز واقع حال آن کی جوهر ز بعضی فهرست اند حرف صحیفه یوم الست

سه شمه و شرف ... بشمار ایام جهانگشای والعلام عالم آرای حضرت امیر کامل شهریار جهان

قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان زید الله تعالی فی خلود السلطنة بالعدل والاحسان

مملکت کوهستان رسید و حضرت مخدوم مملکت پناه آباء اهل الله شهریار ممالک اسلام خلد الله تعالی

ملکه عن الله الانام را با متعلقان و فرزندان با شهریار قد اشرف الان که شیه من عند از ضعف با خدم

مرغان درهوالری آتیغ عقاب طیران میکنند رزی جان بر قتال مرغ اندیشانی ییجی

یمن الله بعد حوتها نهایی سیف و اسرهن لکار والی هر بار ارا اکثر منک مالا و اعز نفرا ا

لار بیلک کوبی حکایتی بوقصه و مستوران و خفیات حرم شبستانی حور مقصورات فی الخیام در شان ایشان

آتی کیشان سروبی سینه‌ای حلالی و طرکش درادار او واحجای یلان و کافر و سری ولادنا بیم فرزندانی

والصواید فی ولاد میکنند ولار فرمانا کراصی و ری فراصی حدر سی بوند ولار هر جاقرس کیش بالغدو خرقه

مستحوذ مراسمی کیشه اولاکشته و صرحسوه مرهمی هر حد اوید عاشقانه یانکای

هر صاحب علم و طبل خانه سالار اسطبل هر کیشی حاکر هر خسی ایکی حیوان بالله کان

خند لیته رسم سپاهی درشت ❁ کهی پشت زین و کهی زین به پشت

العرم صرسلسی محتاج هر خسی و مراکبی مطعم مرحی اول کیشه تیر لیسی معمور لیسی شد

دل شکسته جسه باص اوکار اوکار در فکار عدا را سالکارت منهم لر عالم عشق الی بیری

کاری دل درین دیار محل قلندریست ❁ درست لعبان هارص اول با برایستی

وعهد ایشان نیست اما کفایت مهمات و سیاست اولو العزم اقران ایشان نیست **شعر**

قاد الجیوش لخمس عشرة حجة ۰ ولداته اذ ذاک فی اشغال ۰

بهم هماتهم وسمت به ۰ همم الملوک وسورة الابطال ۰

حسب الحال او بود اما اول این کار را که مقدمهٔ ریاست است اول صفای عقیدت

با حضرت ربوبیت چنانکه من کان لله کان الله له و هم حسن معاش با اصناف خلق و التزام تواضع

و حلم و لوازم خوش خویی و ترک نخوت و تجبر در سیاست و اطراح لجاج و بد خویی و موضعات تعیش روان

کار کردن که ینبغی للمرء ان یمنع نفسه من اربع خصال لئلا یقع بالمکروه العجلة و العجب و اللجاج

و التوانی لان ثمرة العجلة الندامة و ثمرة العجب البغضة و ثمرة اللجاج الحیرة و ثمرة التوانی

الضر و الفاقة دیگر باید که همگی همت و نهمت او در صلاح حال رعایا و زیردستان مقصور باشد

و دست ظلم و عدوان از ایشان کوتاه کند و بعد از او هیچ تدبیری اصوب نبود چه نفع آن

تام و نفع آن شامل خاص و عام باشد و صغیر و کبیر بهره‌ور باشند و الله ولی التوفیق

ورنی دم ماست هم عبا باز آید زبان چه نویسد **نظم** کاگر کاگر صد کار الخلد

منزل خسروانی کالکریت توقع دارد که بیمار در مطالعه صحف و حفظ آن کند و سعی نماید

انزاد و طبع که النقش فی الحجر مرکوز گرداند والسلام علی من اتبع الهدی والله الآخر و الاولی

من انشائه للسلطان الاعظم شاه منصور جوابا للکتابه

مکتوب مرغوب و منشور مرغوب که بعز ورود ابو منصور توقیع انهم لهم المنصورون موقع یافت

وجه حماسش بمبانی مقدمه ولکن جندنا لهم الغالبون محکم و مجمع و برای ای طبع سلس صفاهای سر هدایت

طالب و لطمس فی سکند بعیش عزیز الاستغناء والاستعمال فوق شهوی و بعضی عالی و فیضان فواضل حواصل

عقل اثبات ملک معاش و مال و مستعد و دستبند والعضا خیر معبر عن کمال الامر مستقل و مستبد

و در مدارس سس مکارم سر و در عفو اکثر شان آنکه از ابناء الناس امثال سلامی

فواتح نصایح بمشام جان رسانید و جیب آن مکارم اخلاق را که بوی عنبر شمیم فروغ فوائد دو عالمی

2 بصر بصیرت اکثر شاید رسانید که آدمی بمارست درس افزای مکتوبات لیحل از مواعظ و نصایح

والی بلند فردوسی را در شرط آن که کتب بالتبر علی الحدائق لا بالحبر علی الاوراق نظم

گر از دل آتش و از لفظ آب است ◆ نگیرد عنان از کسی بر سبب

ز لوح دل ادیبی غلط خلاصه او وکل است شد قطره او عمل تمام رود شیوه ید ح

بر طبیعت او مستولی است تحدی و تعهد تمام از حوزه اهل کمال دور است و در اداره صلاح و نیز خوبی شوم را

معها مرسوم است و صاحب آن ملوم و مذموم و مغموم آن معلوم و مفهوم تا در آن عمر می فرزند

لعمد آن نصایح بهره مند دماند از انصب العین صدر ولکن غلام که بود کیقباد و جم

تقییز لکه این ملکات را مملوک و از طریق مستقیم را مسلوک صدر و اتبع الهوی فتفرق بکم عن

سبیله آثار الله العلی الکبیر من آثار السلطان شیخ ابو اسحق مقیدا

بالوالی المستولی علیه و هو السلطان محمد مظفر کل شی هالک الا وجهه

حالی خود بکش خواجه حش ◆ که گر سیمینه و گر الف غم شکار تو ام

چو سبحانه و تعالی از صورت مقدر فهو مهر آنه آن دری جانی را جرمی و جنایتی نباشد

کرّم الله وجهه فرضی عنه حیدر یا نبود انجاز فعون **شعر** لخاتم الحروف با نفصه ۰

توقع زوال الفا قبل ثم سعادت جهانی این بیمار مهمل باسم رامی المرسل علی حاشیته

ابو اسحاق ابن محمود شاه بنجم رشان کناه. الله الله الله الله اکر این ضعیف اخلاص مند را

با هلاک مسکند جمعی از یاران لسوء مصاحبت ما کردار او شده اند متعرض نشوند و نجمه ادا کساند

من لکرکاه کارم جه کنند دیگر کاهان نیس نصر بر خویم و ایشان خلاص فرمارود

ولا تزر وازرة وزر اخری کلام متعال است و مناسب این حال ۰ **نظم** ۰۰۰

در آسمان آستان بوجهی شمار لیک ۰ زیغ خسوف کاه شمس و قمر بود

من انشاء سلطان شاه شجاع فی مرض موته الی الامیر تیمور کورکان

سولحی لا اله الا هو له الحکم و الیه ترجعون ۰ هام ملک بقای قدیم ما را بست

خدای را که بقای قدیم و ملک هام ۰ عالی حضرت کهف لسلطنت ممالک پناه

معدلت شعار مکرمت آثار بویان کام مکار العظام سلاطین کهف افتدار المنظور بنظر عنایات

وقت وصل با متناهی لحظه معدود بود معاش با کاینه خلاف نوعی که شد سمت مسامع علیه رسید

و چون نسبت با علی حیات معدلت شعار عهد مصادقت و عقد مجالست زوال خود منعقد شده بود

فتح رنگکار ز کاشته های ابر با اسحاق و باید سرعت زمین و هیئت مجرور جز و مکنون خاطر حاجب

لابد بود که نظم تقاضای عمر این عهد شکستم با تو · یا در دل زبرکوه صبح و فاتت بنود

و لذلک حضرت علی التعاقب والتعقب زلال الطاف و سلسال اعطاف حضرت عالمیان مشکور

و مستحسن شده اند مستشرح بود و لکن معنی اضعف مباهات میدانسته با دوستی وقت ابا انکار

کی با نسیم دعوت خود تشام حدیث و متقاضی ولن تجد لسنة الله تبدیلا حلقه و الله یدعوا

الی دار السلام کرده انفس نظم عرسیت غم بوش مید باید · کابی و منعم خط خالک شوی

و بحمد الله تعالی هیچ حسرت و کلالی بخاطر نمانده بود و با وجود انواع زیان و نقصان

فالصاف الایام والعراض الاعوام وجود انسان بی آن درود در محله تصور نشری کرسیم

بود که در موارد الحیات حضرت و اهب منت فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین

وسایر معتمدان شرف کرسی خلافت پناه به تحقق الحق و عنه بنا بخلوص نیت و صفای طویت نسبت بحضرت معدلت

شاهی از ابتدای صبا و ریعان شباب است و الحب موفور مصدر حال العلام کاران و درین زمان هونده م

رب العالمین را اطول الله تعالی فی ظلال دولتکم و فی کنف عنایتکم و دیگر درین اوان طفل کاری انم

محبان مملکت پناه سفارش موصوف جهت تحقیق اخلاص الحضرت ذخر الخلاف کالسته بلحظه تحیت

کرم و لطف عمیم آن یگانه زمین و زمان مضمون آن حدیث ان حسن العهد من الایمان کالسته

تعلقات مستمر آن شاه الحاجات مبارک خود مخصوص نمایند و طلاول اوقات الاحوال کمال ایند

و جمعی از آل صغار و کبار و حشم و اعزاز و تعطف مشار الیهم نمایند و در قرنها یادگار گویند

و حاسدان و واصلان اصلها در آنجا خبر بود این محال شمایل محل استیلا

نباشد و آن معنی ... ادخار ذکر جمیل شما ... مخلص میثاق عهد مودت و صداقت

و سلسله ... الحضرت ... نایب ... الحضرت

از فحوای این کلمه یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین محروم نمانند

درین صحت بادی اعلام رفیع هاله مکتوبات عنبر رسال حروف ولر سوانح حالات اعلام دهند

و مهمات و حاجات معروض کنانند تا حکم با تمام آن یافته گردد لا زال عمر ممتع باد انشاالله وحده العزیز

عرضداشت شیخ الاسلام الاعظم خواجه قطب الدین المهنی الی خدام السلاطین

نیر اعظم که منیر ربعی از نور اوست ۰ ربع مسکون در پناه رایت منصور اوست

آفتاب سمای معدلت و مجد و فتوت همای ممالک اعنی ظل ظلیل حضرت جلیل پادشاه اسلام فرمان فرمای

ممالک معمور اعلام اسکندر جهانگیر دارای تاج و سریر سلطان جهان پناه و پناه اهل الله نظم

فلک باشد شاه را ادنی غلام آستان ۰ وانکه زیبد اوج کیوانش حضیض بارگاه

سلطان سلاطین زمین خلد الله تعالی ملکه و قرن بالخلود و الدوام اوامره با منقض العالم و محتشم

فلک هلال اثر مشارق و عظمت و فرمان روائی باشد و در مغارب و کافه خلایق نافذ باد مصراع

وین دعا را قدسیان از عرش آمین گفته اند ۰ بنده هواخواه و دولتخواه سلطان شاه نظم

لیک اهدا مولای خدمت شاه ۰ در دوای جان نهان باشد

و رایات کشورگشای او در آفاق مظفر و منصور و حصار دولتش هفت اقلیم را پناه. آن معمور بحول الملک الغفور

فرمان شاه شیخ الاسلام مرجع الانام ناصح الملوک والحکام

خواجه غیاث الدین هبة الله الحموی للّٰه واحد من السلاطین

جهان پناها ایام تو همایون باد ٭ رسوم عدل تو معمار ربع مسکون باد ٭

دعای دولت تو کز شمار بگذشتست ٭ تصاعد درجاتت ز وهم بیرون باد ٭

حمد الله تعالی که پادشاه سریر سلطنت پناه و سایهٔ قدر ملکت و جاه پادشاه جهان بعون شهریاری عهد فرمان

بیمن آن که الله یامر بالعدل والاحسان فاقمع اهل الضلال والطغیان الی ان تواصی الایام بمزید عنایته العمم

نظم ای شاه ربع مسکون خسرو و صاحب قران ٭ ای باب حق و ملت اسلام عدل و داد ٭

خلد الله ملکه و لحمی فی بحر الممکنات ملکه لا زال رفیع قدره و وسیع کرمه صیت معالی اطرا

نظم فصحا و بلغا نسبتهای سمای الکاف ملکهای اثر توان در رسید ٭

جاه تست که گوشه فرش فلک ٭ گردن کله کله نعتد زیر سرش ٭

منوّر شود نظم خدایا ز دو کار مرا مهلت از دوست که گلستان بو چشم شود و بر

اطناب از حد گذشت نظم بقای خلق جهان در بقای دولت تست

خداش چشم بد از دولت تو دور کناد اللّهم استجب دعائی ولا تخیب رجائی

ایضا من نتایج انفاسه الشریفه للّی واحد من السّلاطین

فی الاستغاثة عن لسان اهالی خراسان صانها الله عن الحدثان

آفتاب محمدی سایه عاطفت حضرت سلطنت پناه شاه اسلام پناه فرمانروای سبعه اقالیم

حافظ بلاد الله ناصر عباد الله نظم ایک در صف پیشکاران درگهت

از فرومایگان یکی داراست خلّد الله تعالی ملکه وسلطانه واعلی فوق الفرقدین

محله ومکانه نماند وماند و بلاد الهی وصحیه لا مجال شد کی و دعا خراسان

هر اسال رعیت بر مسیر بار نهاده حال عجز خود بحضرت والی کامیاب طوطی همم

وحسن آباری نماید نظم دل اعدای تو اکسیر شود خاکستان

بانی مبانی جهانبانی **شعر** لا زال فی كنف الكرم حضرتنده ۞ ه

و لكعبة المجد اجلال و اقبال ۞ لرال مرتبه تجاوز كلوب قلم هر حال شرح شیمه

لرلری دهان بولامز اوله و عمر لری بولامز حوصلت اما جون صفت عاطفت و مرحمت

عصر خلد الله سلطانه دریا لری ضعیف پادشاهان زمان و ملوك جهان بل اكثر

جهانبانان با علوم كشته العزم صاحب همتی راد با بصر و با بصارت است محواهد

نعمتله نعمتدن كلدی درگاه عالم پناه كحل الجواهر دیده سلطان عالم است

نظم كحل الجواهر تیت لقای مبارکش ۞ سلك حشم عالمی مجالس متعدد بیت ۞

مشرف كه فصل یا كلمن كرم بی دریغ شهنشاهی كالعبیر اكل شاه ده رقعه دوریش و حال

اصغا با اعصابا یدالله ماسی عمی نماید دستی كه كسته ملتمس ایشان نهان ارله مروت

كه منافی اهل ال علی لنحر كما علیه تواند بود و نیز میكویند ۞ **نظم** ۞۞

ما كه لطف شهنشه ثبات آن كارند ۞ ده مهر مر نشود ز نیاز كونه كار ه ۞

از لطف همه کس امید جاه وحشمش کامند ۝ ور ترک همه جا خان جهانش خوانند

خلد الله سلطنته وابد معدلته و مملکته می کفو خد الوان و اکابر است که اکثر اوقات

و ساعات دعاء الحضرت و اقبال و حرجان مخلصی دعاگو ... است و کلی همت و نهمت

بدولت مدت حضرت سلطنت مصروف و موقوف ع مگر زعنایت کی کفار کشاید ۝

با چند روی بی حضرت سلطنت ماب فارغ البال رافع الحال مصرع

قضای عهد ماضی ازین پس حسنی افشانم ۝ ولله علی سر ذلک قدیر رفیع رفعه

بنار الرحمن و همه از متن اجابت آنجام شرایط الحرام است که در حال شکر حضرت

باری والحب والعزم بدان جهان بانی نواب حضرت الهی روی چند کرد شد طراوت بحث

فلک فرسای خداوند عالم خلد الله سلطانه و اعلی امره و شانه حکم و منشور جهان مطاع

ولحق الاتباع مشتمل بر کمال عاطفت و مکرمت با استطلاع اخبار احوال صانع که در این کار

می آرند و هر بار بعضی از استعداد فی مشغول میشود با متوجه شدن پای بوس حضرت در باب

ع عرضه میدارد بهزاران خدمت با اشتیاق و کلفت الا شعر

اولئک معشرهم فعال ۰ تولیتها کرام عن کرام ۰ بوسیله درد انس و محبت بدعای علیه

و می‌رساند که این نیکو سیرت کامگار مشغول بود و خواهد بود و الخلاص و دوام حالات

در کار حیات بمرور ایام و کرور شهور و اعوام ملک فتوح ان بنیاد الطاف بیکمان حسب

و کمال لشکر آلستند توقع متحقق باشد ع با جرعه وصال تو در کام جان سر

چون فرمانهای سلطان عالم معاونت پیر با استقلال ان ضعیف که کرادی الهی

متعلق باشد ع رخ تو ببینیم بهر روز هست والا منتظر یکدم ع

فراموش ما جایز ندارد با حوال پیک نیک نیک صاحب و توفیق عرض

خواهد که اطناب از حد گذشت حضرت ملک و ملت و احسان و دوام محال عدل

و ربو دال الرشید باد بمحمد خیر العباد للعباد الی یوم المعاد

من انشائه الشریفه للسلطان الغازی علاء الدین محمد بن تغلقشاه

پاینده و تابنده باد خاتم السلطنه شاه و دعاگویی نیکوخواهان در مواقف و مطاوی دعاخواهی

حضرت سلطانی لازال بالکمال رقاب الاقاصی والادانی بر صحایف صفایح ایام را بنعا نجه

دعای صبح و فلاح بخلاص السطور تحریر آن فاتح ابواب فتوحات الخواص در لوایح مطاوی

لوایح مرقوم عدالت و هواداری بمعرض عرض و موقف انهای رساند **نظم**

در تو نرسد ثنا و لیکن ○ خوش کنم از سخن دهان را ○ الا جرم باشتغال دعا و اعتراف

بعجز از ثنا و دعا جان و جز زبان خود ساخته میگوید **نظم** بی مهر تو دل اگر چه میگنجد

بی مهر تو صبح کی میگنجد ○ جایی که خواهم از که گنجد حس کلیم ○ در قالب گفتار نمی گنجد

هر کهتر و مهتر عرضه میداد قصه در سوالف ایام و غوابر سنین و شهور در اطلال زمین

ملوک طوایف بسیار بوده‌اند و هر طائفه دست در حمایت نموده و بر اولو السلطنه بحر فتنه در

موج آمده و فوجی را غرق کرده و ملک ملک در گرداب غرقاب اضطراب افتاده و آسیب

نهیب صدمه ملک یاخذ کل سفینة غصبا آفاق آفاق و اغوار نیز کان حضرت صاحب مرتبه

صاحب معظم ملک الحکما شمس الدین کاشی معظم را نامزد درگاه عالم پناه

که مقبل شفاء و مغفر حسابی لزیارت حکم و حاسب کردند تا بالجمله فرمان همایون و طغرای

میمون الاستیلا باطراف و اقطار الربع المسکون نفاذ یافتند و بتقدیم رسانید سوره نظم

کمی زمیان جان بستند حال المرء ولد زمان بستند و با جان درین و رفع دیدن

باسد الروی حضرت عدو النجوم حسب حال و حساب الحد کردند آفتاب عاطفت

فساد که ممهد بندگی حضرت باستعداد قیام و قیام ساعت ساعت نمایند تا دامت برب العالمین

فرمان شاه المولی الاعظم فصیح للنیر الّا انی عز شانه بعض

المشایخ للدین السلطان الاعظم غیاث الدین الغ بیک بهادر

لمن الاضح لر حینیت ابوالفتح الشاهی . بابی آرامش مسرور آرزو و صحوان

آفتاب هالی و کامکاری و عظمت و بختیاری شد که حضرت سلطنت شعاری سلطان

و سلطان زاده جهانبانان نظم ایکه درگاه نقش ملک و درایام لکن

الحرم بر عالم انتصار گردون میسکون بد ○ بکامرانی و دولت هزار سال بمان ○

بمال و ملک و بجاه و جلال گردون کار ○ بالنبی الهاشمی و آله الاطهار و صحبه الاخیار

من نتایج انفاسه الشریفه للسلطان الاعظم اشجع سلاطین

الزمان مبارز الدین محمد بن مظفر انار الله برهانهما

بخت یاری بینیش و سعد یاری همنفس ○ نصر یاری همرکاب و فتح یاری همعنان

کاشف ضمایر و اسرار کواکب و بینندهٔ سرایر و اسرار رصد و کلید اعصار و ادوار

آگاه در اوقات خلوات و اعقاب صلوات مظان اجابت دعوات که دعای مزید نصرت

و بانی حضرت پادشاه و دوام رفعت اعلام ملک پادشاه خسرو عدل و احسان اعدل السلاطین

زمین و امین سلیمان دل سلیمان مکان سایهٔ رحمت و عاطفت کردگار و بسطة الارض و ارکان

الابدان و ایمان صفدر کامیاب همه ممالک روان ○ لطافه که بر زبان ستایش سخن شود

در عرصهٔ جهان بندهٔ سیه‌کش جواب ○ مبارز الحق والدین مظفر الاسلام والمسلمین

والذی سریر الممالک بالاستحقاق با سطوت طارم و زمان با نشر العدل و الاحسان

خورشید فلک اقبال جهاندار ✿ جمشید بارگاه حکومت جهان مکان

نصره الملک الدیان امیر تیمور گورکان نصر الله اعلام عزه و علاه و مد الی یوم

العرض اطناب خیام بقایه در دولت باد مکارم اخلاق آن خسرو جهان و ابواب حساب

اصحاب دین و قدر ثبت کارنامه آن پادشاه و بر عادیه ایام آن رحمان بعید و مصروف

بالملک الرؤف محاصره دعاگویان و صادقی الحضرة آن خلاصه نوع انسان صحایف

صحایف تحف تحیات و وظایف طرق ثنا و دعوات مقتبس از شرایف اوقات آن اکرم فی

ایام دهر که تحیات کرام و معروض مسکنان و آن روح فتوح شیخ الاسلام سلطان

اولیاء الله العظام صاحب الکشف و الالهام قدوة المحققین رهبر الواصلین الی نصر

معین الحق و الدین احمد الجامی قدس الله روحه و بالقاء فی الحال فتحه و فتوحه

بهبود کار و نیکونامی مهر آن آن خسرو نیکونام صدر سالک فرزند آن شیخ الاسلام

سلطان الاسلام الاعظم مالک رقاب ملوک العالم ظل الله ابو الحارث سنجر بن
ملکشاه انار الله برهانه و ثقل بالمیزان میزانه پادشاه همه جهان و خسرو کیهان بوده کما قیل فیه

هو القاتل المحیی لدی السخط و الرضا ۞ هو المانع المعطی هو الآمر الناهی ۞
و سلطان الارض لله شرقا و مغربا ۞ و بحرا و برا سنجر بن ملکشاه ۞

و مرید و مرید حضرت شیخ الاحمد قدس سره بوده است فقیر حقیر معتز الجامی عفی الله عنه
بکرمه و فضله من نیز لطفه و فهمه از آبا عظام و اجداد کرام خود چنین استماع کرده
سلطان صاحبقران ملک پناه حضرت شیخ آمده در پیش ایشان کلاه می کشید
سلطان شکوه احوال خراسان و چند کرت کل ایام خانقاه بوده و پای او کشید شیخ فرمود
ای شاه با باج کلاه این چه احتیاج سنجر گفت که حق تعالی فی عالم الغیب رسید پادشاهی
همه جهان بوده ام الا این باخد کاری که لوم در عادت حالی ولی از اولیا بوده و چند کلاه کشیدم

نظم هر کس ز هر قبیل حضرت حق ۞ علم ما او کشش بود هفت سنجر

بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر این بحر خلطها افراکند و در قدح والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا باب قناعت باز کند و بکفه وافوض امری الی الله
در هر شمار کند و در بحر صدق طمع بهره این منعم فروکشد و در بوته صبر بازگدازد
و بآیت وواعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر حشو کند و بآتش محبت در سویدای قلب الدله
و بدالله معرفت ترکیب کند و در سینه این محبت نهد و بحالسکو و نهی النفس عن الهوی فروکوبد
و در دیگ اخلاص در قوام آمیزد و بمهر توحید سر این ظرف را گل کند و در کیسه ورع و تقوی
نهد و سر بند من صمیم فخار بربندد حتی این معنی حاصل آید این آن احمر که هر کجا
بعین او می رسد بکل او می کند و هر که خورد در مقام رسیدن تخت ملوک وار نشیند
و در خاکدان خسارت آید جهانیان گفته و کل دنیا حجر و مدر و شجر و ثمر مصراع
جمله افراز زر سازد گفته جنبه باخر کار صد نار این گوهر دینار صد کانی و بهر نظمی
لشی آید لیجه این عالم بتعب این هست نوع بدل کوه آید لا یکلف الله نفسا الا وسعها

هستی بار را ناگهانی لیلة المعراج بود؟ والکل مستغنی از ما او بما محتاج بود
در ملک و ملکوت می انداخت و در مقام هو شناسی و سپاسی بیان از شکر اکابر الهی
کرم الوفور لعل مسند الست و منکشف **شعر** لقد صدق عن عهد او در کل عاجز
لذلک لا احصی علیک ثناء آری هر سند را حق سبحانه و تعالی از کارخانه
قل اللهم مالک الملک رقم لعطا تؤتی الملک من تشاء بر ناصیه او کشید و تاج اولی
اولوالامر منکم بر تارک مبارک او نهاد و قبای دیبای امنوا بما نزل علی محمد بر بالای
او خاص و منشور نیز ان الله یامر بالعدل در کار عالم بست قدرت او کار وسع گلی
ساهره وافی الله حق حیات در میان اولیست و بو بعنی صادقه و لن ینصر الله ینصره کم
حال و دل ادراج رحم و بازده گشاند که در بعد او و احد باشد سجده شکر
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله تقدیم رسانیده باشد و
مناجات در قد آتیتنی من الملک حکام فانی را نعیم جاودانی متصل گشاند

متوقعم که بفضل الهی و میامن لوامع آن بزرگان دین هر روز حال ایشان در کار باشد و باشد

فقیر جامی بمثال و اندر سال همه عمر طالعیمن آل تسلیم روح رفیع الی صاحب جاه

طلبیدن لقای تو مسابقه الدولت حضرت مخدوم یار گشته **نظم** همه حاجت و مقصود خواهی

دریا که فتحت جهان الحمد جام ❀ من کنم کشف وفی نهان جارم ❀ رفیع سلطان دین معین مست

سخن حمد از راه اخلاص و دعا گوئی نوشته شد توقع از مکارم اخلاق و طبعت العراق

علمای مانند سیم و زر آن بزرگان ادام مجد الکمال از کرم احوال تکمیل و عذر بسنده ند

و بعد لطایف حکایات علالات و صاحب کمالات ایام شد ایام ضعف و پیری است و عمر و فر

هشتاد و تقریبا عبارات علامات و خوبی خط و املاء نیست **مصراع**

وقت عذر آوردن است استغفر الله العظیم خاک سر تو و عنصر لطف ای در تو جواب

در بنی آدم رونق کار جهان باد آمین آمین یا رب العالمین آمینا **شعر**

تعب معنا للکلام و انما ❀ لک الله فی کل الامور معین

زا ثار الصاحب الفاضل الثانی المانی خواجه تاج الدین السلمانی الی السلطان الاعظم نصیر الدین خلیل فی الاستعطاف

اشرق الله شارق سمای سلطنته و خلافته مصوناً عن الکسوف و القمر فلک عاطفته و رأفته
مأموناً عن الخسوف کمترین بندگان محبوس و کمترین غلامان مأیوس تاج السلمانی
بعد از تحریک سلسلهٔ دعای خلود عمر و کامکاری و دوام حشمت و جهانداری آن ارباب
ملک و ملت و اصحاب دین و دولت های بد سانح خبر آنکه اکثر بلکه بندگی بر جان بسته
زبان ثنای عالم گیتی و کشورگشای علی الدوام گشوده و بتضرع و ابتهال المعصدت
لا تغفل عن شانه و عظم بهانه ترقی مرتبه فتح و نصرت و اقبال و ازدیاد سعادت
عرصهٔ جاه و جلال مسالک نماید و سوی حضرت دعوة المضطر اذا دعاه قدم در جادهٔ
انبساط نهاد معروض بارگاه اعلی اعلاه الله تعالی می گرداند که در آن لکنت علام
موروثی بعد حضر کسر ارادتمند صاحب خدمت بنتیجه نهایت انواع اختلال

در ضمن آن بلاغتی مرتبهٔ سعادت نیست ❁ معنی لطف بعینه در شبستان تو

و لذت معنی را اصطلام حال و نشهٔ اثر انفعال کالبست در خرابات شمیم و راح ناز کی تجارب ساحت

و در قصاص حال اگر سر مجال در شش کالد و یکتا معترف و لذت مستی عفو و القصاص معترف

لو لم یکن کلهم لما ظهر العفو و در کلام مجید ملک حمید جل شانه و تقدس سبحانه و الکاظمین

الغیظ و العافین عن الناس پس و الله یحب المحسنین اشارتی باشارتی صد بعد از این حکایت قطعه

مرحلهٔ خود را بر کوه خاطر فاض سکان دکان کرده آنکه شاه مسلمانان و ملوک زمان نظم

جهان پناها کام سرو وفتح ترا
سپهر فلک همی خواهد از سر اخلاص

ز فر رزم تو بهرام جان جلاد
بگاه بزم تو با هم نیاز کن رقاص

سلاسل حلقه بگوش اشغل رخش ترا
خلاف نکته لالی الکاتب الاخلاص

جهان جو بحر و مکارمات ملک و ملت تو
نثار گوهر و باشد ایمنی غواص

تنم ز تار تبت بها کرده شد
حمائل آتش سوران شوند از رقاص

عضد الحضرة العلیا لله اولیاء معین اقران علی کل بالکمالات الفایق زمان حکام و اکمل العقل

سلطان السلاطین و الخواقین باج الحق و الدین ادام الله دولته و عزته حسنا بعد حسان

و جعله الله بسطه سعادة عباد المخلصین سیما المخلصین بالعاشق مفرّح قلوب و مفرّح و مسیح آرزو

باشد که رسد لبند و نسیم صبا رسول مشتاق و مروّح روح غمزدگان فراق و لیت نوید وصل صبح طالق

نفّقدنی صحبت فتح و فتوح خاطر مجروح تواند بود مدد نظم

مکن یکبارگی ما را فراموش ❀ که هیچم من نیازی نیستند ای

فاما موجب تحویل دلایل شعر شیء علی وجه البسیطة الواحد فهو المراد و ان ذلک کالواحد

و قصه مرضیه ان الله یحب الودّ القدیم نظم یکدم نمی رود ز دل خاطر منی ❀

حاشا که تخلو ساعة عن خاطری شعر ای رفته ای که کنم از تو فراموش

هر عشر دوری ز منت یاد نیاید ❀ لعمرم خدایی که دو یار اولین گشته باشد

و دعوای صبح شبنم صفا شسته باشد و صفوت انفاس روح القدس مطهر و جون

از انشاء المولى الاعظم استاذ البشر مولانا سعد الملة
والدين التفتازاني الى سلطان الملوك معز الدين محمد كرت

بقيت مدى الدنيا وملكك راسخ ❀ وظلك ممدود وبابك عامر
ترى سناك البدر والبدر زاهر ❀ ويعفو نداك البحر والبحر زاخر

اقبال تسلط سلطنت حضرت آسمان رفعت شاهنشاه اسلام مالك رقاب الانام دافع نوا
نوائب الانام حافظ ممالك الشرق وهزبر الصمصام مطلع انوار الامن والامان
مظهر آثار العدل والاحسان حامي عيال العباد وماحي عيال العناد ❀ نظم
آفتاب دين ودولت آسمان عدل وداد باسط بساط المعدلة والانصاف
ناشر لواء المرحمة والاسعاف معول الملوك والسلاطين عون الاسلام ومعين المسلمين
مصالح عون الضعفاء والمساكين ❀ المؤيد بالايد المتين والفتح اليسير شعر
لا زال في عز قعساء سابغة ❀ ما طاف حول فناء البيت زوار

شاهی و اقبال ایشان کرم بید ❀ لاجرم با تاج سر خسروی اند

چون روا باشد ز جوهر جانبی ❀ اصل کانش خاک بر سر کرده اند

جامه اطلس سپهر با طراز ماه و مهر بساط بساط بارگاه عالم پناه مخدوم ممکنان

سلطان سلاطین عهد فرمان باد دریای عالم آرای ❀ مصراع

یک ذره ز نور رش آفتابست ❀ لیکن مایکی شعر وما الکلب الملعون من نسل آدم

ولکنه من نسل ابلیس فاعلم بحکم اتقوا فراسة المؤمن محقق است که حایک جابک کو باشی

دل در حب [illegible] لکالب و با طیل بود و با ضلالت [illegible] همی شد و با بجان گه

در صفت [illegible] آمد و بمدد و معاونت بجد [illegible] شاکی بسته در جوار همه خانه منوا و منوی پس

کار کاهی بی بهر [illegible] مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت

اتخذت بیتا و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون ❀ غافل اند و لا [illegible] دقایق

نافذ کی عاطل مصراع با همه کین بلا [illegible] و با ما نیز کل افعال ایشان [illegible] با با

سوزنی خواهم زدن در چشمشان ◊ کر زمانکوشکل خنجر کن انلر

عنکبوت خونه نساج را ◊ جمله یرلک ومیر مهتر کن انلر

للعوم اعیان عالم زن سبب ◊ رفی سعی ملک دیکر کن انلر

نک کارم من بالی تیغ بند ◊ کجه امروزت موقر کن انلر

نک کارم من زیاد او ولیک ◊ هم دکان دکر کر کن انلر

قل حالک زا بلفظ عنکبوت ◊ نقل بی شکل لریمنر کن انلر

توقع ایند لر غایت برکی من بعد فرس لر رفی اشکال اباقراط کشید لر کار

فرود آلرند وسفری باسن درجه امرا ان باکس حس سفر وسرالن لشم راد کو

کارکاه قدیم نهند مصراع با دل پیر کار روده بارد کر نظم

چون تو هی دکار کاه شعر شعر استاد وقت ◊ نک نکر تا در شانه که به بافند هیچ

ساط باکفاه فیاحت مخترع جهانپناه لرعارنیر سیم بر کاروباکس عذر لر

تن تنها فیل و پیلان چون پیل ❀ بر تیغ اثر سهمش جبال رود نیل

لزمرهٔ این معنی سر جام علی العالمین بها السلام سلام لسان الملک العلام روان شد

و پیشتر تحمید رفته رفته با آن خیر فیل گیر را با سند عالی و استطلاع جناب امارت مآب

خسروی اعظم اعدل امرای العالم مستخدم ارباب السیف و اصحاب القلم عضد الملوک

والسلاطین استظهار الخواقین نظام ایران المخصوص بعنایة الملک المستعان محمد بیک نویان

عمت معدلته فرزاد بعنایة الملک مملکته بطرف طوس رفته بودند و در غرهٔ محرم مذکور

بعنایة ملک غفور در حضرت جام صدرنشین صد ساله ملاذ و ملجا خواص و عوام بل پناه

وقبلهٔ اهل عرفان بوده است اتفاق ملاقات شد مصراع وزین سعادت همگنان را حق کار داد

و هم از اقبال سلطانی کار خسروانی نظام گرفت و بواسطه حضور ایشان بار دیگر مملکت

قوی شد و بسی هر ایرگوه در لشکر خلد آشیان افزود و نیز ای غم زدای مصراع

زهی لشکرت کوه و صحرا گرفته   باطراف جهان سپهر بهر ممالک اعلی و بتو سالها بکام و با کام

انداخت و صحن دمنه را انعاما پیش سپاه اسب در فرمان در عرض انعامات و الطاف اکرامات بود

دفاین ابراهیم لودی که ترتیب در دیوار بودند حاضر و بادی حاضر و آلات بادی شد از زر و سیم و فیل و اسپان

جامه و اسلحه و سلاح مسماه و اسب و ترکی و شتران قطار قطار که در دیوار بوده ابراهیم نفایس المنتشره

و امتعه و جهات و سایر و ظروف و اوانی و فرش و آلات سلطانی که ابراهیم فراهم آورده بود حیطهٔ حساب

هیچ محاسب و تقریر هیچ مقرر بدان محیط نگردد و قیاس و فهم و فهم بشمار عدد آن نرسد

و قیاس فکر و خیال الشاخت تحریر و یکسر آن بسیار بیان انعام بوده و عقول کوته در عهد اسلام

حسن سهل صورت بست حضرت جهانبانی از طرفی که شمه در وقت رفاقت و تقدیم این حسن

بیت کرده بود و آن در جهان مشهور و در افسانه مذکور و در کتب مسطور است همانا نسبت این

و انعام سهل بوده باشد با وجود آنکه مبالغه در انعام از علو همت و کمال سخاوت با خود آورانند

می سزایند **شعر** ولو کنت اعطیتنی علی قدری وقدرکم لکنت اعطیتنی الدنیا و ما فیها

جمعی از نوالی کامیاب از قصه استماع اوال از هر جا خاصه بیت که خوانده شد **نظم**

علی فلک کمال تبرسید که مرتبه ولایت موافقت مصادقت والی وکمال اتحاد انجامید و فواید آن

تمامی ممالک رسید و معاندان این سرکه خط فرمان نیز وکارها مملکت بکمال رسید ولله الحمد والمنه الاماني

لشکرها و امرا مانند درین مسالح تمام درین جمعی از مدتی عمر عداوت و عناد با آن

سلطان حسن فریدون بود و بصفت مصراع لقد اتاه بذلک الکسب یکتسب

متصف شد مرتبه جهانداری والملک و ... کمال ایشان کمال یار ... والملکها ... حوزه

ملک ملکی با خلل بود یار ... و ملکها مخصوص شد نظم

مرا جفا خوکردی ام میکن وفا با دیگران   کلها را ... عشاق از حال ...

ودر حوالی ایشان ... والحق ... فی الخلد نظم

محمله ... سحاب ... باران با ... بجکید

نظم چو ... مخصوص   ... بود

جمع ... ملک ... بدرستی ... افتاد ...

فلله ال محفوف لعلياه عوداه ✿ نصر عزيز ليس يخشى زواله

و دام له الاقبال حيث توجهت ✿ ركائبه او حطّ حطّ رحاله

شاه را نه من ملوکم جاودان ماند بجهان ✿ زانکه جاوید آن خدا که حی لا یموت

لیکن این کوس این اقبال و این علم خنین ✿ متصل بادا بعز او جهانی و السلام

ايضا من انشائه الشريف في عرض المرض للملك الاعظم

ملك عز الحق والدين كرمان الوالى بسجستان عليه الرحمة جو لباله

انّى لكان لو شريت وصوله ✿ لحظى من الدنيا لكنت ارضى

فقبلته وهو السما جلاله ✿ وقبلت تعظيما لمرسله الرضا

منشور دولت كه موقع بتوقيع رفيع حضرت سلطنت پناه بناه املى الله مصراع

قبله جان هر درويش و شاه ✿ نظم ✿

شهنشهی که ابد از حشمتش هرگز ✿ نیافت جادر در ساحت ممالک را

هذا باب حسنا الی حدیث الاصحاب هذا لابنکان حضرت لی یحقق مهجور با عارضه

قولنج پیدا شد صلات رو الی کار بحال و کار رو به استحوال رسید لابنکار حقیقی تا صبح با وجود

محرق در حالتی بود نظم در جام غوطه تسلیم خو بودی ❁ مثال عالم غیب و شهادت

للقصه تطولها ع نشان هستی من سالک جهد نمی ماند ❁ امید وصل تو با زمر جهان اورد

کنون وصال تو می اقد بمن جان را ❁ که فراق تو رفت مرا بجان آورد

حق حیات بعنی و ابراهیم در حضرت خسرو و ملوک ایام موهو شیون تحالت صدور دعا اختصار

افق میدانند نظم تا جهان هست در عالم فرمان ده باش ❁ تا بجاست فلک در کار رتبت من

مز انشاء المولی الاعظم والحبر القائم فنون الفضل والحکمة استاذ

العلماء سعد الملة والدین التفتازانی فی فوت ملک الاسلام محمد کرت

للدنیا البهیة غیاث الدین علی کرت من خواند مرحله للی

مولی الله الاصو شعر لبس لبقاک الدنیا والدین ❁ ولایخلک عن عز و تمکین

مظهر فتح و ظفر آیه فضل و هنر ❖ نازش تیغ و قلم آرایش دیهیم و کلاه

مملکت بخش جهانگیر و غیاث ملک و دین ❖ شاه کیوان قدر گردون رتبت انجم سپاه

خلد الله تعالی معدلته شید ارکان حلیه زیب و زینت گیرد و نظام و انتظام پذیرد و ختام عالم ملک و دین

و تمکین بتمکین آن خلاصه سلاطین روی زمین آراسته گردد و افسر ملک و ملت بیمن جلال آن صاحب

جلالت بهمت و عظمت آن سرور گردد و نسیم معدلت و انصاف و مکرمت و اسعاف آن ملجاء ملوک و اشراف

اطراف و اکناف غبار ـــ از چهره روزگار برآید و سحاب رأفت و رحمت آن حضرت

نوایر فتن زمان و محن حدثان را تسکین بخشد تا واکل حالات دل خیر و شعله‌های جگرسوز قضیه

شعر مضی سلیمان و انحل الشیاطین ❖ تبکی علیه الرعایا و السلاطین

یعنی آنکه رایات جلال سلطان سعید مغفور مبرور سقی الله ثراه و جعل الجنة مثواه

سر در عالم فرو برده بود مصراع رفت با عالمی دگر گردد ❖ و پای بر سر حیوة فانی نهاد نهضت نمود

با حیوة باقی بپیوست آمد که دولت بساط عالم و هوا نهاد دین آدم برآورد هم مصراع

ملجأ و ملاذ عالمیان و مرجع و معاذ اسلام اسلامیانست و درگاه جهان پناه آن سایهٔ حضرت اله

و متمکن مکان السلطان ظل الله مظهر عنایات ایزدی و منبع کرامات لم یزلی **مصراع**

ایزدش در حفظ خود پاینده دار   که آفتاب جلالت التی لا تغرب بمغرب افول و غروب نموده تا آسمان

معالی المراتب از مشرق جلال تابان باد و که عین الحیوة ریاض اسلام بیمن آباد جهانیان جاری

وسعت بحر محیط آن درگاه واهب العطیات و کشتی رفیع الدرجات بی پایان باد و که مهر سپهر

سلطنت در معالی حجاب سحاب الجلال متواری شد از غیرت سپهر ازلی از افق دولت لم یزلی

مر الاعصار و که مه طالع اقبال و کوکب بلند دولت سلطنت آن فضای عالم ملک در حضایر قدس

آشیان ساخت فر و اقبال و بال همای همت والا نهمت در فرق جهانیان مدة الدهر بر مقیض سایع باد

که چرخ در گشت محمد بپا باد ⚜ محیط الخلق با فر مرکز بجا باد

فر آن تخت عالی در جهان افتاد ⚜ چه تدبیر سرو سهی را بقا باد

در حین لعال و امهال خطر بو حصار و لعتمال انتجعته سمت محال ضو محال نیست **نظم**

لراتی و دلخواه مملکه واجب و اللازم چون شهزادهلک شبابلری بوده در سلک سایر عبید و خدام

انتظام یافته یا قامت مراسم تهنیت جلوس سریر مملکت بر طلعت آن صاحب عالی مقام ایله سعی

و در روضه متبرکه آن صاحب قران ماضی انار الله برهانه زیارت و وظائف حیات و خدمات باکار رسانیدی

لاجرم علیه لر امیر سا شرائط استطاعت مفقود بوده روایت دعای عالی رفیع الفرقان و علی حضرت موفور

بلعل و عیش رفقا رمی کرد انند **مصراع** بیا سر زکلاه شن عالمه آن روز

بالکل **نظم** در خاک بهار چون توانم دیدن ٭ انکس که مرا خاک کف پاش است

بلکه زبند نه حکومت **نظم** نور الله قبره کویم ٭ خلد الله ملکه کفته باقی جهان شاه شیرین

کافه عبید را خط برانداخته و کاخ لرلعل نهاده و دخایر و نفایس موزون سازد فرمانرا

کرم وجود در می کند و منت وصاف آفاق و در نظر یادداشت بهوای آن ذرات برشته و صبای مشعر اتکا بر گذشته

او همه کو یاکوی بخاطر مخزون از شدت قدیم سالهای بد صباکار چون سایر عبید از سعادت مملوکیت

محروم و جفنها باقی مانده نیست فلک اقتدار موسوم کعبه اقدام انفس آدمی لراوم انذال انفاس

لر خجالت ابرامع یضیق صدری ولا ینطلق لسانی امّا حکم مصراع

شعر بر حال اینوب معتبر سخن ❁ بالله لر عالی خواص و اختصاص در باطن حضرت ان

فقیر بیت لر هم لر یکی و لر بسیار اند که مقدور تقدیر بیان و مسطور تحریر بنان نیست

مع ذلک سلوک طریق اختصار بار الوک نظم عمر دراز باد و این ختم شد سخن

هر روز غم بهتر از انتصار بادی ❁ الله تعالی ظلال معدلت آل آثار اولیا و عاطفت

را که جهانیان تا منقرض زمان پاینده دارا و اوقات عالیات آن ساحت حضرت عفو را اکسیر

عالمیان تا منتهای عمر ایشان پاینده بحق الحق و آله الاطهار للمناهی معبود به سعد اقتباس الامانی

ایضاً من انشاء المولی المذکور لملک بیک علی کرمت علیهما الرحمة

ربنا هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحسب مستفیضان ارباب الاشیاء کما هی و مفصّلان

دولت اسرار اوامر و نواهی اعنی مستیان حضرت آسمان رفعت ساحت الهی و آستان پیشان الکلیت آشیان

مهر سپهر پادشاهی نظم خدایگان سلاطین مشرق و مغرب ❁ که باد عرصه ملکش ز ماه تا ماهی

مع فلک مصراع دل از سر عهد لیست تواند بیت نفر • و سواد و ولای حضرت

خلد الله سلطانه من الاعصار و الازمان جرجان و دیار عراق فاهر ظاهر فی النهار

معروبان ع هرکس خود چه کار خواهم کرد • بنده حاصل این کتاب نی

که عبارت از ایام جوانی است با کتاب تماشای صرف کرد که از افخر انسان و در حد اعقاب

اعقاب حالت نسبه و در میان جهانیان بلی علی شر و العصاص یافته و لیشه نها حاصل کرد

بواسطه قلت الاتفاق با بعد مسافات الغایت معرض وصل نساز و سمت الحصول بیان این جد

نعوذ بالله من ذلک • امار معرض خائف صراع بین سلاطین خاطر مستغار تا

آخر کی ایقد باز باری تعالی ثلث نهضت ملاک حدام حضرت تشفوه الله نظم

شب قدم یحرار از یاد تو در خاطر نیست • بلکه در خلوت جان غیر تو چون حاضر نیست

می شنوم صحبت نوای حضرت رسالت کرس الشجار و حقوق الانهار امتنام می نمایند

آماده کرده نهال و تسوید این حبائی تیمن علیه حضرت ایالت الله ملاذ ثنا و جریان یافته

ماه مبارک رمضان که عصر صاحب قرانی خسرو کشور ستانی صفدر ملک سلیمانی

لسکندر رسید فتنه آخر الزمان نبی الله الواقی فی ظل الامان و الامانی سنه اثنی و سبعین و تسعین ما

هذا اما حدث الشوق هو حل عمر و عن الطوق **نظم** شرح تو هم حال از اندر عمر ما

لنجه جان اندر هجر جانان میکشد ❁ بالله صحبت با راحت اندر بکاه جهان فرید

همه اجزای محروم مانده همه اعضا و جوارح مبتلا گشته **نظم**

گر از دل یار گویم بی قدر است ❁ و گر از دیده خونش کار است

و گر از عقل سودای دل مست ❁ و گر از خاطر پریشان فکار است

فتنه یار فریدی ز اندر شغل که ❁ و من یک فی ظلالک عاشق یوما

فان ظلال عیش لیستطیب ❁ فراق با شب درین فکر که **نظم**

دلا غم تو اگر بخواهد چه کنم ❁ فراق غم تو دل نزار اندر چه کنم

همست مراد ما که جان نیست شوم ❁ زین غم که اگر غمم نماند چه کنم

وین واقعه را سیمی و کاشی برسید · یاری لطفان رفت و بر دعا ختم رفت

نظم تو را بادا بعالم عمر جاوید ❀ که ما هستیم با جان در امید

مراسلة شیخ الاسلام خواجه قطب الدین یحیی النیسابوری

للامیر الاعظم محمد بیک بن ارغون شاه جوابا لکتابه الشریف

تشریف خطابت که غذای جان بود ❀ بر دیده نهادمش که جای آن بود

حضرت الله اکبر آگاه و بر سر کوی هستی نظم در رفتی و باز آمدی ز سرای منصور

پس فاتحه خواندیم و باخلاق دمیدیم ❀ تا خبر رسید که کوکبه فرمانروای

خسرو فرمان روای عراق که نعمتش رونق عهد و الوس جهان جان و جان جهان شاه

امان شکستگان ممالک ایران جلال الدنیا والدین محمد بیک نویان ابده الله تعالی

در فرقد متابعة النبی الوصی بر ممالک نشسته ایم شکر حضرت ملک قدیم بر سعادت معاودت

آنکه عدل عالی علم کشیده ایم نظم تا تخت مملکت دل ما رسید

از امرا بس مستبد که در ماه رمضان حکم جهت خواجه جهان علیه صلوات الرحمن است نسبت

که حضرت سبحان درهای نعمت بر مومنان بگشاید و هر دولت را در بند کند در ایام حکومت

ایشان هر در معدلت نسبت به سکان بگشایند و ظلمه را در از اسد کنند نظم

تو از بهر چه بار این بهر خود خوی و زیان ۞ دری باشد از رحمت بروی خلق بگشای

لاجرم دولت منتسب چند بدین باشند نیکوکار باید بود در صورت و معنی نعوذ بالله من الشیاطین

که اگر کسی عاقل عاقل باشد خود در خانه سلیمان که بحق فرو نشسته است و القینا علی کرسیه جسدا

ثم اناب همه خلق بخلق نیکو از آن قبیل شده خود معتبر و از ماه از اشراف آن ملک کرام نظم

تو خود فرشته از گل سرشته ۞ نه خلق از آب و خاک تو از مشک و عنبری

در نفس همه امت نفس خود بهتر و بیشتر ازین بسر با کار کرم می باید رسید و در کارهای کلی

بخود شستن و قصه‌های مجمع شنیدن نظم بحسن دل از صبح در غم باید

خراز دقیقه ربا در دوستان نمی باید ۞ کارها ای آن ملک امر و فرو فهم حواله به اکتسا نیست

معنی اینقدر بانک کما استغفر را صورت آن جوهر شهوار بمعیار کند بو ترصد در کفه

در کمال الفضل لعل الاصل مرتبه و کم عیار باشد و نماید نظم

ای گوهر لعل تو نکند و عالم بخشش کام غیب طوطی در صد کانی لر ندم با جاودان

شاه مستباح حجر کار علی لر سمیر اصلح در امتیاز کلف کی داشت لر تحقق در جما و

الیقین حق مرتبه الیقین علم کمال ارای اعتبار اصل اطبقات و جلیان کمال حجر ساحل

کتاب کتاب حکمت بست ر نمانند محال مقال از مستلزم ادراک مجرد و خط بسط لمن بسند

امرا اعادت سلسل الکتاب کابن طوایف علی اعیان و العدل استصباح بانسان حضرت مخدوم

انعوان و نصر تانز و ادرک ثبات سلطان علی ان بوسیله محمد الدین و الاسلام جلال الدین لمن

نظم لبست فاسر اه ... عوام و خواص حال کلی استیصال تمام و الملک لعلعل

امیر سالعید ... انتظار بس خویش ... و ز سیاه ... کو و ... و جلال ... با

الباب الثاني في رسائل الصواحب والوزرا

بل لحظه بلکه بل لمحه از کسب کمالات و مباهات سنن خواجه کاینات علیه افضل الصلوات

و اکمل التحیات غافل مباش و تحصیل علوم دین را تحصیل جمیع سعادات دان

شعر

العلم فیه مهابة و جلالة ✿ والعلم انفع من کنوز الجوهر

تفنی الکنوز علی الزمان و اهله ✿ والعلم یبقی باقیات الادهر

کس بی علوم هیچ بنزد عزیز نیست ✿ کسب علوم کن که عزیز جهان شوی

لعمری آنکه در زمان و لحظه بیهوده گذارد و سکونت می کند از خلاصه زمان فوت شده

هدایت لیست و ادنی حجاب عمر در کسب کمالات و دریافت سعادات و اقبال نماید

و ما ذلك علی الله بعزیز که این لطف نصیب نبود و قلمها سعی سطحی چند نموده

مخفی آنکه ضعف پیری در اقسام استعداد این نسخه در ایام صبی و در عهد شباب

کسب نموده بود در صحبتهای اطبای تحقیق هما بیاد رفت ✿ فصرنا کما کانا و الغباء زیاده

حالا با وجود پیری و ضعف مزاج و تشویش دماغ و الحمد و جمع الفاصل حسب این نسخه

نقش خط یوزن یازمدی گوزم بچشم ❀ لرزپس حروف اوقودم بچشم

بعد روشنلق هالیم و پاک ❀ شستیم و سواد او ستدم بچشم

دعا که عمر نوح ایده ایام تا انسامان ❀ ده عهد اینی سایه ابر لوح زندگانی

حق علمیست که فراوان و نیز هنرمندیست تا کامی تمام و همت عالی لیست مصراع

آه اگر مدحیت بو فرقین خوانیده شد لکن احمد دم مقام صحت و حال عشق و هوا لیست

شکر ما والحب والذم شعر فلو کان یستغنی عن الشکر ماجد ا

لعزة نفس او علو مکان ❀ لما امر الله العباد بشکره

فقال اشکروا لی ایها الثقلان ❀ بحضرت رسالت ملک ملک صفات

لو شاکرلیک درون لق لک نکار نامه لر انشا اولنمیست ❀ شعر

فکیف الصبر عنک ولی صبر ❀ لعطشان من الماء الزلال

بوقعه مخلص خودی او اقوش نقل اینر مصراع نکردم غم رفوده نیز درخاطر

هواخواهی و اخلاص و رواحل ضراعات طیبات تا هنگام خدمتکاری و اختصاص ابلاغ و ارسال

کفایت نیل آن پایگاه حضرت الله علیها نور و عظمت مانند دوام ایام عمر و شوکت و جهانبانی و حشمت

لایزال حسان قبله ما لیل و نهار اسرار اجهار استمالت می‌نماید نظم

که دریای وجود ما از او مصلحت است ※ مملکت فتوت قدرت ما از او منبسط است

شرح نیازمندی تعجیل ایام فاصله مفتاح الوصال ساعیانست از این مرتبه تجاوز یافته

که طاقت حالت سرد ملاقات الحقد آنکه بصفت اوان الجحیم مشی و بلای فراغ متصف است تا اکنون

از نتوانید گشت مصراع فما لها قصة فی شرحها طول ※ حسن بعد مسافت

قوت آفت آرامش است خلاصه حساب امعن ضعف و بحالت طاقت طاق و صبر و قرار مطلقا روی

بغم آلفت آورد نظم نه صبر آنکه کار من باو بجز ※ نه یارا اینکه از سار ز نام صبوری

حصول اوقات ملاقات مند صاحب اعظم ما ممالک علی حسن الحال واعم الفال مقدر و میسر باد

و ما ذلک علی الله بعزیز ※ نظم ※ حق تعالی مالک الملک است

علی سبیل الاستمرار صاحب الاختیار بالاستقلال معظمات مهام و جلایل اشغال کرام

بوده اند و فضل و کمال و حسن خصال این خلف بموجب فحوای **نظم**

کمال الشیخ یرقی ابن شیخ — کماء الورد یروی روح ورد

از رسوم آبای اسلاف طیب الله ثراهم و جعل الجنة مثواهم اظهار و اعتبار میکند

و بمعالی سیر و محاسن خصال در مملکت حضرت سلاطین کامکار برد الله بشآبیب الغفران

مضاجعهم ملحوظ و در هر عصر مشار الیهم مختص کلیات امور بوده **نظم**

چنین صد آینه زیر نقش لب ستر او — بقید صورت از حال شکل بنماید

بنابر آن رفعت شان اعلی بوده مرتبت و وقوف خبرت که حسب گستاخی سالک

سعادتی که باشد باطراف کافی و عاطفت وافی فی کل فن العموم شامل حال

از اسعد و اشرف ما سند صدر عموم غیر الاقداح الالطاف از اعلی جناب

ما منزل عموم مشار الیه کعبه و اطمینان خاطر و سلوک ضمیر اسلام دعای ایام

طلوع کوکبهٔ عید بر تو میمون باد ☼ که هست طلعت تو عید جهانیان هر عید

الحمد لله که از مقدم عید مجلس انس و خرمی بساط بهشت آیین یافته و مزین

و اسباب شادمانی و لوازم کامرانی حضرت صاحبقرانی از آمال و کشاد زیاده شد

و خرمی بر روی افلاک رسید و اطناب سراپرده عیش و عشرت با اوج ثریا پیوسته

محصول آن بود که اقبال صفت روی بدرگاه فلک بنیاد آورده بمشافهه و لطایف

تهنیت کلم سایر و عروس طبع سایر بوستانی عالم من کلها و رسم خدمت

گلهای طربی و نواها های تازه بمجلس از صفت تحفه آورد لکن ضعف مزاج و کلالت اطراف

و عیال و عدم استعداد مانع و وازع آمد مصراع ولکن الحسیر مقصوص الجناح

رجا واثق است که از جود و افضال و تشکال عذر سابقا و بنوال تحسین نکات

استعداد و نصرت شاد از مسیر مستر اقبال تربیت و تربیت اقبال خاص محظوظ شوند

نظم چو چشم صبح درم کش دیدی ☼ بلاس ظلمت از فلک کشیدی

وصیت معدلت آنحضرت در اقطار عالم سایر و شایع ۞ نظم

در زبان خلق افتادست ذکر خیر تو ۞ صیت عدلت همچنین پیوسته در افواه باد

هر کجا روی آورد لشکرکش اقبال تو ۞ با لوای همتت فتح و ظفر همراه باد

فقیر بسیار مدت بسوابق اختصاص در زمرهٔ فقرای فحول ائمه مندرج بوده

و بلواحق اخلاص مستدیم در صباح و مسا بذکر ثنا و دعا و شکر الطاف و الاشفاق

آنحضرت که یادآور طیب الله انفاس عذب اللسان بوده و بمحضر واهب العطایا مستند است

همه آنحضرت مسائل نموده در وقت خدمت مولانا اعظم بحر الفضایل و الحکم جامع

المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول جلال الملة و الدین مستوجب آنحضرت گشته اند

وظیفه دعا و ثنا باقامت رسانید و عذر مکرمت و الطاف ۞ مصراع

و ان کان مما لا یحیط به الوصف با کار رسانید یاد مساعی بی دریغ نماید و بر دعا

مزید عنایت مو نفس نماید و میگوید مصراع لله در خادمکم و للخلق انصار ۞

تو پیر لیک بس کن که دی همه عمر قبول ❧ در وصال صبح ز کس کنه شهادت گواه

ها الحال شرحیست مال فتوی ایات مخدوم مولانا آعظم اعلم سلطان قضاة الاسلام [illegible] مدرکه

کان امام متوسع [illegible] معانی و بیان فیاض سحاب احقاق و کشف و تبیان والدین علوم المرسلین سراج الملة

والدین افتخار و مقتدی اهل زمین [illegible] اطال الله تعالی علی مفارق المسلمین [illegible] کان

زمین [illegible] شرحیست [illegible] کما سوء مال المعهود و غایة المقصود من اسم دعای

موطف [illegible] فرایع و تحت و اتساع [illegible] شرح [illegible] مطالع

عمر [illegible] مطالع طلوع [illegible] اسم [illegible] سعادت [illegible] و مطالع [illegible]

علی الحال و [illegible] روز [illegible] النبی الوحی و آله الامجاد در عشر اول شوال [illegible] الله

و [illegible] رفع [illegible] اخلاص [illegible] کمال اختصاص اقدام [illegible] در وقت

حضرت مولانا اعظم ملک العلما و الافاضل قدوة الاماجد و الاماثل تاج الملة و الدین علی

نام علو [illegible] شرح [illegible] بسته شود [illegible] خاطر [illegible] حضرت

مد الله ظلاله و افاض علی العالمین افضاله از انواع و اجناس پس ماثر و مفاخر و خواص

فواضل و فضائل ایشان از حد قیاس فهم بسیط بتجاوز شده و تصورات اوهام و تصدیقات

افهام تحریرات کل فضائل الکلیات محیط نمی تواند شد و در رفع لوای عز و نصرت رایات سعادت

و جز ادای مکنونه همه حال با نواع تمیز مستغنی بشر اند دایم جان مشتاقان آشفته هوا

و ولای ایشان که وجه حالیا اتفاق سعادت العشاق و مالکان انس قلوب و افکار مسلحین تایید

نظر فرموده بار رسایل رسیل و وسایل متوسل بوسائل اخلاص و مستدعی بیرایع اختصاص میشود

باکرام فواید انفاس پس متبرک که شرف اقتباس حسن غمر دست شرف خطوط بخاطر خطیر مسرت

کعبه و من لم یجد ماء تیمم بالتراب تا کمال خدمت مولانا اعظم جامع الفضائل و الحکم جلال الملة

و الدین سالها عازم التجا کما ینبغی شد امید لیکن چون امانی از اقتباس استسعاد علی مواصلت

زبور سالها غیر ممکن شد عالی کیمار واصل السلام محمود بالملک الودود و السلام

من انشاء مولانا عبد الله الکیسویی للواحد من القضاة

فالقلب مفتون بحسن بهاکه چه سابقهٔ خدمتی ممهد نیست ولیکن با تو عشق بازی هم بد نیست

وبه حسن کمال ذات ملک صفات فلک سمات مولوی ملکه اولیش و علو آن همت وسمو آن

منصب احق للمعرفه کانسته اوتینا العلم من قبل وکنا مسلمین شعر

فلم تخف من فلتش والاح وجا پسید ❀ رئیس صوفی فی ساحة الصدر کان

تو فی صحبهات زمانه مرقوم است ❀ تمه خصایل نفس و فضایل رب

ولکن بذلت لستان جلالت وانشیان فراغت رسید شعر

ابی ولم الق بحمدا واصله ❀ لمحرق لکعثا شوقا الی نجد

نقد عبودیت بمحک صدق فی الخلاص آزموده بوته محبت آن خدمت

بصدق وآوفق تمام عیار برفته آمده در صره ملبغ نسبه بردست کمال حرف فرقت

معروض میکند صحیفه بنده بر ولی جوهر صحف مکرمه مرفوعه مطهره مرقوم انامل

کلام الکاتبین گردد مصرع ع جو برگ گل صبا دهوا در آویز

د

ملاعین قطاع الطریق آب ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة بر سوختن شرر آن اندیشه شود

انشاء الله در فور انطفای شرر شرکای شلند فجار ی تسویف و باحتراز کالبرق الخاطف

والریح العاصف ع جان کمر وار در میان بسته نظم مسالک اصباح ضروری بیم

خجسته ثانی ضبط نشیم بحضرت حکومت شعار خوانند یا نوح اهبط بسلام منا وبرکات

علیک وعلی امم ممن معک یعنی نظم ملاذ سرورت سلو خواجه تا نشان

ز مهر دعا و ز مهر ستی کار ع خنک همایکان شاد کوی

طول الهم وحسن آب لرکز هان لعر فرما کام قیامت آستین جاه و حشمت طراز دوام

مطرز بال محبت الله و عترته الامجاد الاجواد آمین رب العالمین والسلام

من انشاء العلامة مولانا رکن الدین الخوافی فی استهداء

بعض الفواکه عن اقضی قضاة الزمان فخر الدین احمد القاضی باصفهان

لا زال فخر المعالی ساطعا بدوام ظله فخر الکفاة القضاة باکرم شیم شجر الاخلاص لبت

عز مصر و الثناء الحکمة و فصل الخطاب عن العلة و الادب اصیل آل الاسلام و صدر المحققین

عبد الوهاب **نظم** همه خجل ز پیش دانش و هنرش ❁ همه بر شکر از طبع زلالش ادبا

بر سپهر حکمت او صاحب قران ❁ در جهان جاهش او مالک رقاب

و افاء یوم الجزاء و الحساب خواجه ابن محمد بیگ العزیز الوهاب که باخلاق حمیده و سیر سدیده

و اوصاف ملکی و کمالات جبلی آراسته و پیراسته است و بجمیع فضایل در جهان مشهور

و در عهد این سخن بجز در هفته اصل خیر مکند **شعر** حدث یفوق الحجی فکانه

اخذ الوقار من المشیب الشامل ❁ پاکی نفس عطایی است خدایی بجهد

ندهد دست کسی را و مسلم نشود ❁ بتشریف حضور پر نور حال و دریافت سعادت

روی مخلصان یکشاد بار جان و جنان را بدین بیت مترنم گشتم که **نظم**

شاد آمدی مرحباً و اهلاً ❁ ای بخت سعید مقبل من

چه آثار نجابت در جبین مبین او ظاهر و علامات فیروزی و بهروزی در ناصیه او واضح لیت

گل مجلس هر کس از باغ جهان عمر دراز * کز لحد اجل در پای خارش کاش

نخل کهنی چیست که از فر دمید از کل فضل * همچو فلک صاحب منش شهسوار این کاش

لی و سید عون حضرت حق تعالی کما هو و الامه و العبد اصناف بالا همه عطاها ست

تو از رانی فرموده است شکر این نعمت عظیم و موهبت جسیم را بجای آرد و آن ستعد او را

در مال الاغنیا صرف مکن نظم شکر کن شکر که در معرض خلقی گیرا ست

مال قارون چه بود مملکت خاقان ست * حق علیمست و کفی به شهید از همه بیش از فرزند

منظور نظر دیده دل و جان بود و صحت افزا بعینه خواهان لا مصراع

تجری الریاح بما لا تشتهی السفن نظم زود بر مراد ما کاری

نبود که چنین بود این * فی الجمله چند فرزند معلوم کاشت طبع سقیم

و چند نا مستقیم ثبت افتاد اما بقضیه مرضیه ع وعین الرضا عن کل عیب کلیلة

لستظهار تمام حاصل است وعلاج صحت تیش از بیش مال شعر

زکو بو پستکم نماء معارف ❦ فترقبوا و تعرضوا لنفحات

تا کاه کمال شوق تقبیلش ملا اولی مطلع عالم الصبا صوحی را منتهی مطالب و قصوی مارب

انوار قدسی کشته و فیض انوار الطافش حملهای عالم الاجسام را بر شکال الانو کصبح صد

جهان ز فیض جمالش جهان منور شد ❦ که کشت عالم سفلی منور ملکوت

از خدمت مولانا الاعظم علامه العلماء فی العالم مفتی الفریقین امام الحرمین نظم

نیست همتای تو در حیز امکان موجود ❦ بارها کرد خرد سعی جهان زیر و زبر

سمت لله والله انجح الله اوطاره و نقش علی صفحات الایام آثار [illegible] مصراع

بسان روح که با قالبی بر آمیزد ❦ و بواسطه الطاف و رود خطاب شریف مصراع

جانم چو غنچه بود چو گل بشکفت ❦ و کمال استعداد قبول فیض الهی و قابلیت کمالات

سر ملک استعداد کرفت مرغ روح فرا بال و [illegible] متنزع کشت نظم

که از مهب سعادت نسیم لطف وزید ❦ بشیر فتح و ظفر از مقام قدس رسید

و در سلک الذین اوتوا العلم درجات محرر خط و اوقات باقسام معارف و تحقیق حقایق مصروف

منتهای همت همه مقصور بر تتبع بود و مایل بسلامت فسالحمد فی مدایح کمال تجنیس باشد و

امثل بوصف و تمتع ساجد العجز عن درک که ادراک ادراک در سلک ذکر ما باشد والسلام علی اهل العلم

ز آن شاء خواجه معین الدین الجامی مولانا علی القهستانی

مخلص مستهام و ساقی جام محبت مولانا علی عبد السلام عرضه میدارد که بنده که از خدمت باشتیاق

و مسکوبه ع الست با مسکین عهد المودع ع نظر بوعده آلمن و نیز شرط مهربانی

مع ذلک کله البراء معنی مصراع باتو ام سجاده پستی با تو ام آمال نظر بوصف دو

و کیف الطیر مقصوص الجناح حمال القفاء و الرسالة لیست فی شرح الحال سواد

خط الوبر ستة ع فانا عطاش واثم و روعه نظم من ربوعهم و لم تسبه تمطر سرالف

نزد کار سنز الغت رکجا با کجا است موصل با قسم الی روح روعه الخلاص روی بنا فتم

فهو منّا رعایت او و اولیه باشد که صد محمد و محبر و معتمد و موفر و کار دید و کار آمده است

الفائق علی الاقران حسب وسب خراسان جمال الملة والدین نصر الله نصره الله وابقاه

وبلغه بغنی غایته ما یتمناه صوری مع الحمد دهل ومع البحر فمل کاشت والدی بحکم محسان

دکلعه الیش غریب کلشه مصراع لا اعنی من ورقکارم حائف مع ذلک کلمع

بکلدم ثمی روعصنر رخطاط آنی خیر سلامی ای بکافی مانر رسید مرغ دل دحلیر الان

وجبه للفلک دحقعقان امد وعشاق والعجار دالصطرار ومحان رصحان شدید و اشطار

جمال جمال بود کل نجم وبود جان بان یموه نظم صبا آمد وطی بوی لناه دلهد لبر باتی

جه باشد بوی کل مارا نسیم یار باتی رطاه جیر وفلک توفیلمو بحمامر اوفلعب عمود هدا ز

معارف خدمه ورد رعیه القضاة وقلد الولاة شرف الدین محمد لقنان فی عناه الملک بالعهد

سالاتفاق سفر بهراه افتاد دل ضعیف ریش او بر بحیف ناتوان مصراع

سن جیبر بود ایرمحل بحساسی ع اناغاب عن لحما ملکه عامر

نقض بحکم علیک لصلاح الفاسد تدارک دل اسکسته فقر وضمر کسر و بحض السیر تماید

مر البان بود باید شکر چه سود کند ۝ روز و شب باید شد از اطناب اصحاب

مست و قلم شکسته و دوات مستعار را از بارت از مجال مقال فی فضایل و معالی الایکفی باد

ایضا منه الی العلامة سعد الملة و الدین التفتازانی

شعر مولای حضرت بادنی و خاطر هو ربی دهر لامعه انواره و کواکبه ساطعه اقماره شعشعه

علامة الدهر و الاقوام کلهم ۝ حبر البحر له موج کالاعلام ۝ جلت مآثره عن المحیط بها

فهم البریة او غایات اوهام ۝ معلی زمان و رامی سعد الحق و الدین مد الله اظلال

افضاله علی المخلصین المخلصین معنی اسیل ابو نص قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین است ۝

مساره و معاری عالم منضا لامع الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح

المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری کهف انس و طنطنه درس و فتوی و دبدبه

علم و تقوی از جامع علوم اولین و آخرین مهمات کار کتب انبیا و آدم بن اللطائف و الحکم

دریا نوش و علمای امت را با علما داعیه بعث النمل الحسن لسان عالم العلما مستجاب الدعوه

سواد سعود قامن شعوب کثیره ❦ فلم ار پسعد امثل سعد بن صاحب

تعیر و تحقیق ایک **نظم** دریای فضل الحجیع کنار نیست ❦ در سیر رد عمل حقیقی کار او بیت

حده میسان معقول و معانی معقول از فروع و اصول نیست شاکرد از آن خلاصه زمین و زمان

درمرتبه لیسفل السافلین لان من الهو حق الیقین این **نظم** سر حلقه زنوال کفت کو صفات ولیست

جوکات فی تحقیق مکر این اصیر است ❦ مخلص ودیم و دعاکوی بحال علمای مستقیم معین الحاجی

جعله الله لصلاح امل الحق معینا و لنجاح عطاش الدین معینا و فتح معالق الهمم مفتاح انا فتحنا

لک فتحا مبینا خدای بعین اخلاص مخمر و وصول بمسلک العقصاص معطر معروض میکرداند و از اص

محبت و شوق امور نیاحد متش کرده بلکه کی در ضمن این سخن **نظم** بیش ما رشتم کسستن نه عهد و وفا

للّه الله توفر العیش مکن جانب ما را ❦ تتمه این قصه غصه فراق و تعلیقات مال الطاق

بحکم ایک **نظم** حسیم رو و حد باید خوش بحکید ❦ شک بسط این بدین خون بحکد

بر طبق عرض مینهد **مصراع** با آشنا سد عاشقان جمع غم اند ❦ بعد از حدوث

قید و سجن و سجین و اعظمها ❦ رحم العلی و جفاء من لعباء

دست آسمان که مراد مارضا کی کشید ❦ کنج او زد رفت چه سود اندر دوال کاهای

باد ازل که ساق من اسپ کرسی نشست ❦ من باز زد ساق عرش لیک آه صوبرا الی

غصه ما رفت و بار یار ما هر شب ❦ باحه خون ما که یار یاری شبهای

باوه آنکه دم دل که شدم کی در صد حصار ❦ سعی جان ز دل جاوطبیب جلد افزای

در مجالس امور رونق کامل بود و بدل عز سعد الد فلک نحس طالع می شد ما بر جادهٔ محاق

و کوکب مراد در احتراق نظم ای بحث کوه عاشق نخور قوتی ❦ با این دل ضعیف و تن باتوان دمی

سالت الله ان یعلو سریرا ❦ کطول الارض فی عرض السماء

فلما علوت صعدت عینی ❦ فصار الخائف فی نفسی دعائی

من کرم عنان شه روی ❦ کویم که دست خود روان خاک ❦ بهخد احسن زعرصه یار آی

لردست حیرت ودلها انصاف ما طالب ❦ اما بعد عنایت حق جل ذکره کوه والا

لأن أعز القصيدة ما أرخت أفاضل بامت مفارقت صوت بین صرفی را فستاده هیچ نوع
از غم لذت بی بنافته و بعلل از تحصیل کمالات عدد و انموذج و از حدوث صعوبت آن وضع
حملها بر جان بار کشته با هیچ موصل قرب فصل یی بعد لغته و با هیچ با حسن قول شارح
نمی شناخته للعباد ره بایی جهل عرض عام شد چنانچه تصور از تصدیق و تعدید لر صدیق
نمی شناسند مصراع سایت اعد الله مرقد عکست کم اطرح منحر و نمیدانند
بسبب اهمال حسبت و بعد فصاحت اهل محال که اسم جنس مدة العمر از هیچ مسافت التمام کسی نموده
و با هیچ معانی عالیه نموده تماما این شکل محصورات ادنی طرز فراید فواید عقلی و نقلی و حرام بد
فلابد نظمی و نثری مولوی اعظمی سعد الملة والدین متع الله المسلمین بطول حیاته و بقائه در رفتا
قرینا سعادت لقائه محروم مانده نظم چه گویم که هر دم ز رفتن خوش شب همه تحفه جهان گفته شد
للجرم با خود گفته اند شعر عدو الفتی للفضل لیس الفضل منقصة نفی العلاء ونهانا للمجد والحسبا
می سرایند همه حسد ساده بانه لست رفتن کار رواج و معتقد این سخن ده کرم مانسته عبث

غزال شکسته و در این شعر اعصر الشباب سلام علیک ۞ لئن ابن عیسی الآمال تعود

متواتر شد و تسلیه الخواطر شعر رایت الشیب لاح فقلت اهلا ۞ وودعت الغوایة والشبابا

با همه دل کاهش مع ذلک کله نظم زمانی با تو در ایام بهی

بس خوشتر ز همان جوانی است مصراع ولست بایس من فضل ربی

که عقوبت مصراع روی تو ببینیم بهر روی که هست ۞ هر اعلی خاندان در زمن پادشاه سال

سلطان السلاطین الاعظم جلال الحق والدین فیروز شاه خلد الله ملکه و سلطانه و اعلی

امره و شانه با نعقاد ارکانه با استقلال این ضعیف عما لعله نسخه تمام نفس شده و بتالیف

از حسد روزگار متشوش شد حالا الا رحام الکرام بیت الله الحرام بصوب علو وفا رسید و بعد از

و شام گرفته اگر ارادت حق باشد و عمر وفا کند و تدبیر موافق تقدیر افتد اول بهار زین کار

روانه ایم علی ای حال مصراع جان دل خسته کار طلبد ۞ تا ببیند انچه میجوید بدیده خواهد

لکن در عمر کتابی در مباشر والحرکه فیکون و مراتع مسالک الاعلام در هند که هست موصل همدانی

کاشفهٔ حال انبوه معتبر سخن ❁ در نقش المقصد فرید عقد دار السیت

حاکی ملامت و ملالت نیست با خود این درد از نفس و الهام ❁ نظم ❁

هنوز قصهٔ هجران و سرگذشت فراق ❁ بسر نرفت و با خر رسید طومارم

فضایل و معالی الایقی با دیح محمد و آله الامجاد علی حاشیه عواطف مخلصانه و تحیات

صافیانه نجات صداقت قبادات بسیار حضرت الوزراء العظام ایران المخصوص بعنایه

الملک المعز تاج الحق والدین خواجه حسن شرف الدین المعظم بر ساند با کمال اشواق

و تعیین کاشف حد الخلاص این دوستی حالی مصراع با تر رقم سبین ملازم سینه ما ثبت

و این فصل و علائق جمله کو است و همه گماشته همچنان بکام محمد علیه و علی آله السلام

من انشاء مولانا رکن الدین محمد الخوافی الی مولانا فصیح الدین اللاری

عقد درر معانی و قلادهٔ لعل الفاظ با نامل سحر نگار در سلک تحریر مولوی افضلی

اکرم ضاعف الله الکریم بضایع فضایله فصحا الملة و فاز انتظام یافته بود

با قضا برنمی‌توان آمد ✿ خاطرها از آنک مشوش شد ✿ مصراع

حر بخلاف اهل دل امسال میکند فلک ✿ وفی المثل نظم بیا در اگر بار دیگر باز د

نباشد در وفق دعای ما باز د ✿ ولئن فسح عن مدة توجه این جانب شعر

کما ابرقت قوما عطاشا غمامة ✿ فلما رأوها اقشعت وتجلت

حرمت مشم لعزل ان اباء الحد مقدر و امکان زوال موقع ع وعده امسال صد نکرد امیر عمر کو

ابی دهرنا اسعافنا فی نفوسنا ✿ واسعفنا فیمن نحب ونکرم

فقلت له نعماک فیهم اتمها ✿ ودع امرنا ان المهم المقدم

کلمهٔ چند در قضیهٔ مرضیهٔ تحصیل دین و تحصیل خلف صدق و تعیین شجرهٔ نبوات گفته هر چه

ارباب علم و عقل و اصحاب اشفاق و حلم صلاح حال فرزندان جز بدان متصور نباشد تخصیص در سلوک

سنن طریق اعاظم سنن انبیا است و سنت دین حکما و اصفیا است امید از عنایات الهی

آنک این معنی بهر نوعی که میسر شود مستدعی حصول مقاصد کلی این امر خطیر مقصود و مسئول گردد

لقد رأی فی مثال منک عالی ✦ ولکن کان ذاک بلا مثال

بالفاظ کمنظوم اللآلی ✦ ومعنی کان کالسحر الحلال

مشرفهٔ دلکشا و لطیفهٔ روح افزای جناب العالی مآب آن مظهر آثار فضل الهی

و مظهر انواع عنایات نامتناهی محیط مرکز عز و اقبال مرکز محیط رفعت و اجلال نظم

مفصل نوباوهٔ جان از اواخر ✦ سبزهای رشک روان اوایل

مقبول الملوک و السلاطین جلال الملة والدین عبدالهادی رفع الله تعالی معارج شأنه

وخصه بمزید انعامه و احسانه مزین بجواهر لطائف و محلی بغرر نصایح و عواطف نظم

دل از لی بهجت گل نو شکفته ✦ طربناکی بهجت می از غوانی

چو باغ بهشت از فیض فضایل ✦ و فیض درج جواهر معانی

در اعز اوقات و اشرف ساعات بر درویش صادق الاخلاص ع رسید و ورود مرغوب او محل کرد

و موجب حصول انواع مسرت و شادمانی و سبب استحکام قواعد محبت و مهربانی گشت

بجد او نیت ساجع خواسته بود صفر الصفر فلنفسه و من رجع فعلیها ایلخان ایلخانا مایوس شد

رفتی هر یکان با مدار و سروران رفیع مقدار آن توسل باسم و رسم ایشان و وصول بدار الفرج

فرونی و بهجت متصور بود و التزام تمسک بنام و ناموس ایشان عن وجه نعایج شاهی و سرورت

سجل و لحه وافر صدور و وفا بود با ایشان بجای آورده شد لاجرم یکان یکان حرمتهای وفای

و پاس شناسی حسن بظهور پیوست **نظم** و فیت و فی بعض الوفاء مذلة

لآنسة فی الحی شیمتها الغدر ❀ تسائلنی من انت وهی علیمة

وهل بفتی مثلی علی حاله النکر • مع ذلک بعدم التفات ایشان التفات نمود

و قرار وظیفه اخلاص و طریقه اختصاص مرعی و مسلوک میبود تا کار در تاخیر مرتبه قیران

و تقدیم از اذل آباء علوی ایشان ابا ول بود آنرا بنوعی اقدام نمودند **شعر**

علی اسپ عبد تاج عز یزینه ❀ وفی رجل حر قید ذل یشینه

صورت حال شد ساکنه **شعر** ونحن اناس لا توسط عندنا ❀ لنا الصدر فوق العالمین او القبر

بعد از تمکین ولایت سفر از در مصاحبت اعوان و خلان از دیار خجند ایل رفیق نموده شد از اشراقات

کواکب ثوابت و لمعات ثواقب انجوم چند از ظلمت بعد و الم فرقت سکان کل ظاهر شد شب یلدای

نظم

سپاه اندام ایام محنت از صبح صادق فیروزیش نمود

جو از خویشان بستم دیدم همه عمر * من از بیگانگان دیگر ننالم

ان الذین ترونهم اخوانکم * یشفی غلیل صدورهم ان تصرعوا در شان ایشان است

من ناله ز بیگانه ندارم که دلم را * هر غم که رسیدست هم از خویش رسیدست

باوجود آنکه کبار و صغار اخوان باسمات علیه و صفات جلیله مدعو و موصوف‌اند صورت محبتی

و معنی خدمتی تعهد نرسانیدند تا تصور نموده اند در مصالح و مهمات ایشان نجح مراد موقوف

بمحو استحقاق ایشان است با آنکه استحقاق محو نشود بر آن بسته اند ثمر آرزو و تخم مراد ایشان

سعی صاحب دولتی طوطیان باغ هدایت و عندلیبان بستان عنایت اند ارجمند و خرم نباشند

لیکن از آنکه حرمت بالا گرفته * این شیوه هم ز دولت بالا گرفته اما خاطر بیت سکینت باید

مسند ارشاد و هو مستند از کمال اخلاص و غایت اعتقاد بدعای دوام دولت و عزت حشمت آنحضرت اشتغال می‌رود

خلعت بهی الدعوة ربانا و من آله سوء • صلوتی و نسکی خالصا و قیامی • نصلی و اتمام الصلوة اقتوانا

مالک عند الله خیر امام • و چون خاطر عاطر الممال آنحضرت سامی متصف بصفت انا الرؤف بعبادی من

والدیهم و والدیهم بهم می‌کانم لعتساخ سعادتش و بزم مغز الملک تمید انم مصراع

آنچه لایق کرم تو می‌سزد آن مکن • سایه عالی بر مفارق مخلصان علی الخصوص الایمان باد بمحمد و عترته الامجاد

من انشاء المولی الاعظم سلطان ائمة العجم قدوة المحققین

تاج الحق و الدین حسین الخوارزمی حوّلها للعبد المحرر عفی عنه

نظم لقد تجمع بیننا و رفع بیننا بحکم نص الی العبد یوسف لولا ان تفندون

این بوی جان جامه‌ام را یافته است • بعد بر آن یوسف یافته است

نظم ای یعقوب حزن تا بکی باشی مبتلای بیت الاحزان همه بوی جان یوسف مصطفی

بعد روح الموالی الحسنات التی تراهی گسید • یا حضرت حسب الحکم انی اجد نفس الرحمن من قبل الیمن

بیش بود نقد فضل اگر عرضه میکنم ✿ از چشمه قطره سوی عمان همی برم

مانند دجله بحر عراقی سبقت آب ✿ سوی در خلیفه همدان همی برم

یا همچو مور بسته کمر بهر خدمتی ✿ پای ملخ بحضرت سلیمان همی برم

گلدسته بسته خار مغیلان طبع را ✿ سوی ریاض گلشن رضوان همی برم

چون تحفه حقیر بضاعت مزجاة خویش را ✿ سوی بساط یوسف کنعان همی برم

رساله شریفه مجروح حروف عرض مخدوم زاده عالمیان رسانید شد و اصغا بسمع قبول

بحصول پیوست امید است و بعین حسنات ضمایر نورانی بر عین قرین نظر بود ان شاء الله وحده العزیز

اوقات مخلد و سعادات موبد باد الی یوم التناد بحق محمد و عترته الانجاد

من انشاء شیخ قدوة العلماء فی الانام خواجه نظام الدین احمد

السمرقندی تذکرة للعبد المحرر کتبه علی ظهر کتاب لشعاره

هو الملهم للصواب صاحب الکتاب ساحب اذیال الفضایل و الآداب المولی الاعظم و النحریر الاعلم

که بیخود کنم فکر و بیخود نویسم ✤ که گر فی المثل پیشه باید نوشتن

شتر مرغ گردد ز کاغذ نویسم ✤ لیک سلطنت چند از ادراک الهام سر قلم آورد

تبصره و تذکره للناظرین رفع الله ظلالهم حینا بعد حین و ایالة الواثق بعنایة الملک الهادی

یحیی الذی فی الفتح الخالدی شکر الله مساعیه و اصلح عواقبه و محی فلسه و نال بالاسحاب

سلخ فی سلخ شهر الله الاصم الاصب رجب المرجب سنة اربع وثلاثین و تمامه بمقام جاجرم

من انشاء العبد المحتاج الی الله المولی الاعظم سلطان الائمة فی

العرب والعجم تاج الحق والدین حیدر الخوارزمی المدعو بالکاتب

اتانی کتاب لو شریت وصوله ✤ بحظی من الدنیا لکنت به الرضی

فقبلته وهو السماء جلالة ✤ وقبلت تعظیما لمرسله الاصابعا

روز عید صبح تو سلام آید مرا ✤ کز روز فلک غلام آید مرا

مسود زبور دولت شاه و طغرای غرای روح افزای کالوحی المنزل من السماء موقع بتوقیع رفیع

همیشه مدح تو گفتم امیر کشور فضل ❊ زدند نوبت فضلیم حسیب و نسیب

چو بیت مدح تو شد ثبت دفتر فلکش ❊ بنوک خامهٔ خورشید میکند ترتیب

چنین که مصلحت ملک بر تو مشغوفست ❊ هر آنکه منصب دیگر دهد ازین تعجیب

ظهور جلوهٔ جاه تو تسبیل جاهشا ❊ بنای عمر حسود ترا کند تخریب

چو واو عمرو والفهای جمع می بینم ❊ حسود جاه ترا ای بی وجود ترکیب

همیشه تا که بود مشتری ادیب فلک ❊ بمان تو در دعا و دشمن تو در تادیب

جعله الله والبسطه تعالی من عباد الله الصالحین و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو فضل علی
العالمین ضامن دینه المحتاج و الملتجاء فی الاشتباه فهو بوجوده ارکان مرتضی اعظم مجتبی
مکرم المختص بمواهب الملک الاحد شمس الملة والدین حاجی محمد رشید وحید من موجود اکمل کهف

نهال بعد از مجروح خستهٔ صدمهٔ سم ❊ بیاض ابر چو ضمیر مه بعد از روشن

سواد آن چو سر زلف دلبران پر خم ❊ قبلته و فتحته و وجدته

بیمن مدح تو گشتم امیر کشور فضل ✿ ز یمن نوبت وصف تو سلیم حسیب و نسیب

چو بیت مدح تو شد ثبت دفتر فلکش ✿ بنوک خامه خورشید میکند ترتیب

چنین که مصلحت ملک با تو مشغول است ✿ هر آن منصب دیگر دهد از آن تعقیب

ظهور جلوه جانت قبیل جاه شما ✿ بنای عمر حسود ترا کند تخریب

چو داور و العلماء جمع می‌بینم ✿ حسود جاه ترا نی وجود و ترکیب

همیشه تا که بود مشتری ادیب فلک ✿ بمان تو در داد و دشمن تو در تادیب

جعله الله والسلطه تعالی من عباده الصالحین و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل علی

العالمین و چون دیدند که احوال و اقوال فی الاشتباه نمود بود از ایرادات مرتضی اعظم مجتبی

مکرم المختص بمواهب الملک الاکبر شمس الملة والدین حاجی محمد رسید و بعید من موارد المحل گرد

نهال دولت مجروح خسته صدر مر نسیم ✿ ساخت از چو ضمیر معدلت روشن

سواد آن چو سر زلف دلبران پرخم ✿ قبله و فتحه و وجد تر

کارش چنان شود سپهر پیشتاز را ❀ کز خاک آستانهٔ او تاج سر شود

امید واثق است که از فیض فضل حضرت عزّ اسمه عنایتی شامل و کافی و محبتی مساعدت

و موهبتی عالی ملایمت و مواصلت خدام حضرت باشد که از مهب اقبال سوانح روح الله

فیروزی کند و آثار جلال و وصال که از روز اقبال جمال با کمال نماید و شمس سعادت که از افق دولت

طالع گردد و ماه حشمت شب وحشت فرقت را روشن گرداند و کوکب سعد اکبر از برج مراد بظهور آید

چند از زمانه کار مرا مهلت آرزوست ❀ کز خاک آستان تو چشمم شود قریر

چون موصل مستعجل را از جهت ارتحال و عادت استعجال و تعلل داشت و غبار در سفر تشویش با قیم عجالة

الوقت ساده عرض دعا و رفع ثنا **مصراع** که آن وظیفهٔ اوراد صبح و شام ماست

بشتافتیم خللی که در خط و عبارت واقع است نه موقع است اما آنکه از دعا شود و در انتظار بود

و ملتمس آنکه رو و التماس کاتب عریضه بی بنیاد در مضمار که این فقرات بی قیاس عبث نبوده باشد بلکه عفو فرمایند

و از کمال کرم خود نکته ننهند و عذر پذیرند **مصراع** گر زانکه عفو باشد از آن دوستان گناه

سایه کماله ومن علی العالمین باسبلغ طلاله متعرض نجاح آمانی وموقف نجح طلبات

ارباب آمال وامانی است تا غایات امکان ونهایات اهمال محو عفو جواهر ارتفاع درجات

ومستقر سیل وسایل وقضای حاجات ومستودع شعب لواقح ولعماس مطایای نجات پاد

متقلد طوق منن جسیم ودعاگوی مخلص قدیم تحف دعای خلوات وطرف ثنای صلوات

ابلاغ می کند شعف ونیاز بار داکی هر ملازمت سده عالیه الادله بالمنافی حالته کاله

نه چند انسته عرصه فضای این تحطط وسعت فراخ میدان نهایت پرواز بود مدتهاست

تا روض کامل جان بیار رمیده از انفاس نسیم روح افزای تحقیق نضارت حاصل نگشته وشاخ

درخت امید ریشه از باصناق نیل نضارت گرفته بود تحرف حصول امتزاج مشمول نشد

وحنو محنت جنین ابعواد ولطایف منوعه تحصیل حصر حصر مراعات نگشته ولعبات

ارباب کرم واولیای نعم رفیع درجات تواتر آفات وضیاع مواشی وعبید وعواشی در محل

تفرقه ولاشی اهمال باکل امداد مال است زوال وانقطاع صعف سالها یافته است

درین وقت صحیفه متوجه بود تقریر انشا مقال و عرض احوال واجب بود امید واثق است که بر ذریعت

اختصاص یافته که وقتی سعادت معاودت نماید ظلال فضایل و معالی که مفاخر و اعالی و اماثل الاهالی

ایضاً من نتایج انفاسه الی فاضل من الموالی العظام

الا ان بی فی الفلک شیئاً ممکناً ✿ سوی حب مولای و شوق لقائه

ذره در همه اعضای من خالی نیست ✿ که نه آن ذره معلق بهوای تو بود

مع هلک کلهم دنیت یا صدر بعد حد قدر مودت بنده مخلص مجموع بخطوط شوق شکل سوء حساب

فضایل ماثری محض و مقرر گشته و اما تمامی خصوص اخلاص حسانی مستحکم است و بهوای عدم الانتعاش

ترک الفراق و تبدل ابداله بابد رحمه مصراع تعوض مقتبل انشق ما ان الذات

سر الکرم تا تمامی در نسیم صبا در صباح و مساء نفحات تبارحن عاد و نجات طریق اتصال یعنی

صدق و صفا بمشام اهل وفا رسد فرستاده می فرستد شعر منی الیک مع الریاح تحیة

مشغوفه و مع الومیض رسول نظم اگر مرا آن کم غم تو با نسیم ناله کنم

خدمات از صمیم جان ابلاغ میکند شعف و غرام باد راک خدمت و تعطش و اوام سعادت

طلعت قدسی بهجت بار از اتش عشق آن رفیع ضمیر تحریر توالی کند و مستوفی

و حال عیضای فیض لیالی در عهد الحی [illegible] تواند کشید نظم

شوقی صبند الست تعالی جناب تو ◊ فکر تشبع آنرا نتواند قیام کند

کز اکه خامه ساعیه العضا زبان شود ◊ حقا که وصف شوق بپایان تمام کند

هر چند تشبیع اشتیاق و وصف درد [illegible] حقیقت توقع [illegible] تواند بمکاتبات بهم [illegible] نیابد

سالک [illegible] احوال [illegible] رقم عفو و اغماض بر آن [illegible] کشید عمر و دولت مخلد باد

ایضا منه للاحد من الموالی العظام جوابا للکتابه

نفسی من اسلمی حتی لقی کتابه ◊ فاهتز حتی الآن نبا امع [illegible] فی درج

کتاب معاینه خلال سطوره ◊ جواهر فی درج کواکب فی برج

[illegible] وعهد [illegible] ضمیر و صفحه خاطر کسیر از مفارقت [illegible] یافته

میرسی میکند و به دعا العصار اولی مدار این **نظم** وجوهت از احوال شما بالکل و بس
حسود را ز سعادت بال یا بوس ◆ اگر نه بعض فضل الفانی عرض وصال در تحقیق
از آمنه بکرم او مستفیض طریق مواصلت ملاقات شما که انه ولی بنده اید سعادت فایز شود

ایضاً من انشائه الشریف لکل واحد من الموالی

از مبدا فطرت نقش شد قدر بی نقش علم وصور و بکر قلم فاحسن صورکم نقش لانی جاعل فی
الارض خلیفة بر لوح انی اعلم ما لا تعلمون ثبت کرد و واهب ارواح بمفتاح انسباح ابواب اولوا خلوها
بلا مآمن بکشاد و دایرة الغضر و محیط البسیط الغبرا مرکز ربع مسکون است طوعا
بعد طهر هر کرد جشم ملک و کوشش فلک نام و نشان وجود هر چو حضرت کارسازی بیمال
و شخص با کمال کار آگهی ملک و صاحب کاری اقلیم ملاعب اسکندر جهان علم نوشین روان عادل حلم
نیست همتای تو در حیز امکان موجود ◆ یار کا کو خود سخن جهان بر ورز کر
شجاع لله والدین مظفر دامت ونا بالله ما طلعت الشمس والقمر نیرین و شنیدن حقوق معالی

ولیس یزید الشمس نوراً و رفعة ＊ اطالة ذی مدح و اکثار مادح

مد الله تعالی ظلال جلاله چون این بنده چند روزی سعادت وصال آن صاحب کمال

را شامل حال بود و بسبب مصاحبت شریف او اوقات و احوال روی در تخلص نهاده

رمی البین سهم بغم و الم کرالم بی افراد و لحظه از مفارقت جانسوز علوی بهم رسید

و می رسد و اندوه و صبر در صیانت عهد و محافظت دل که از آن تیر افراد بخاطر شکسته من راه یافت

و می باید سالی که معنی بیان ورد سینا لیلی قلم سنا روشن کعان آنست شاید

نظم

برادر اغ فراق بود فکار نسوخت ＊ که کمتر مکافات رفکار کناد

اگرچه بظاهر بعد لخستان لیرانی سرامدی رفکار جدا مانده ام ولی از اسعاد این سعادت

رحم

لستسعاد بملاقات روح افزای او همچو تشنه حقاً و ثم حقاً اهل احباب افاضل مکارم الاخلاق

عشق تو بیاد دل مسکین حزین ＊ با شیر فرو شده ست و با جان بدر شود

اگر سعادت مساعدت نموده و دولت موافقت و مرافقت فرموده و تقدیر ربانی موافق تدبیر

و اگر گویند که مطولات خواهم بود و بساط انبساط اگر کاسل در خواهم و هرجا که باشم خواهد

در سفر و حضر در حضر دوستی خواهم حال و ابتاع بنیاد خواهم نهاد و توقع از کرم عمیم

و طول جسیم مولوی آنکه از ضعف الرحله عستان حالی و محلات شعار و بهائی

خود شمارند و نگاه و نگاه از ولایات عالیه در مع نزد ایشان از حد کرسی معالی الارکان

ایضاً من نتایج انفاسه الشریفة لمولانا جلال الدین العتیقی

کنت ابکی من قلب حزن ✿ و عینی من فراق الینا م

بارها در خاطر کسیر و ضمیر حقیر مسکند شد که شمه از مودت و محبت جمعیت حضرت مولوی

اعظمی جلالی عتیقی ضاعف الله الکریم جلال جلاله و جلال خلاله و من علی المسلمین ایام

فعله و افعاله عرضه کارم مصراع بارم که گفتم چه قدر آنجا هوس باشد مرا

و با خود اندیشه کردم که گر بار آید حجاب باز آید نظم آن هنر باشد و اکفار نباشد

تا مدعی اندر پس صفات نباشد ✿ تا کنون صاحب سلوک کارندش کاخ اور الفت و اتحاد الی

ملطفهٔ مشکین طراز و مشرقهٔ مسکین نواز و مفاوضهٔ غم‌کش راحت‌افزا که از جانب مولانا الاعظم

علامة علماء العالم مفخر الائمة في العجم جلال الملة والدين صدر صدور المتقين قدوة الحکماء

المدققين مع ما يليق بالعائد و الانابة متعنا الله الكريم باحسانه بزیارت بيت الله الحرام بر

مخلص مستهام از ابلاغ مولانا عبد السلام ع رسید و دیدهٔ مرمود را مکحل گرد

انید خوانده آمد و بر وصف سلامت بدن و رسیدن آن یگانه به وطن مألوف که همه

الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن بر زبان اندیشه رفت و الثناء کما هو علی اتم عطایه

آن قدوهٔ اعاظم مسام مشام معطر گشت انشاء الله الی ساعة یابد که ... و از فوز بوصل آید

لا عاصمت فانه لکل قصد الی حالی مستوجب باد دیار حجاز دریافته شود و انوار مجلی

اسرار الحجاز روضه رکوع مجاوریها یافته شود ع نهی سعی و جاه تو یار ما گرد

و بر مطلوب شریف از بعضی اشراف اطراف آفاق نور هر که حتی رحمت

مولانا صدر الدين جلال الحق والدين المستغني كامة سيار حيلة الله و مكارم اخلاقه

الحرام یوم الاکبر بطفیل رجال الکعبه وصال اسم خلک هو الفوز العظیم و الکرد بالحج

حجاز بنیاد فرو رفتیم معه و مع الحرم صلی الله علیه ع مهر اگر تمام است حسن زمین

زکعبه روشن شاد بنا اساس یافت ❀ همیشه اکنون بعد هم دریاباش

اگر بر زمین متعرض نسبت عارض دشوار باشد بسر العلام فرماشید بازدی بصوب همدان بایم

و بخشند بار تک لیک بقعه منور کرد با هم بهشت سلی و بهشت بار الزمان مخالف مجلی نظم

خوشم چو کی جهان بود کفن تست ❀ کرد کشی از زرشان کامن

بهشت بهالی نگاه سازد بحر هر از سفر حجاز نیست نظم روی کمر زد دم از منو جهان

اشرف سارهان روم زیار ❀ باقی آیه از خواطر عواطر اکابر قبل السلاطین

رونکار و وزرا و علمای عالیقدر ادام الله بالعدل و الاحسان بر وعتر باتوان بار نغود اید

کاتم صم از تیت عام ساخت ❀ از معتمد تسمع بالمعلی خبر مزان ترک خواند

محمد لله الاشی عنندنا ❀ فلا غیر نایر حق و لا اثر بالنجی

فی العالم نقشه اشراق الصبح شمس الملة والدین محمد آدم ادام الله معالیه وطاب ایامه ولیالیه
سالهای بسیار در کنف عنایات الهی محفوظ و بسایر الطاف ربانی مسرور و عمر با دوام ابد
مربوط بمحبت و ولاء آن بندگی حقیقی که رشتهٔ انطاق عبودیت بر میان جان بسته است و حلقهٔ بندگی
که با انواع ملاطفات و عهد دیرین آنحضرت از اوان دعا و عبودیت که شجرهٔ طیبهٔ اصول آن
در روضهٔ وفا پروردهٔ نهال شده و در صفا بالیده فروع آن در هوای ولا بالا کشیده اغصان
نضارت اشواق آن آراسته و افنان نعم اوراق آن پیراسته سموم بلا که از بادیهٔ هجران
حیات بخش متواتر و متوالی فرستاده و بجوامع دل و جان معتکف و ملازم آنجناب حضرت مآب
می باشد فاطر السموات والارض الکائنات و عالم السر والخفیات گواه است که بعد از فراغ مفارقت آنجناب
بمعنی موسوم شده و بمواضع از ملاحظه و مشاهدهٔ مطلوب محروم و مهموم و مغموم گشته
مهموم دیده اش چو حال شدست ❁ در فرقت خوش ملال شدست
بخیال جمال طلعت تو ❁ همچو طالب خیال شدست

الباب الخامس فی رسائل المشایخ العظام

من انشاء الصاحب الفاضل خواجه تاج الدین حسین الرکوی

عن لسان السلطان فیروزشاه الی خواجه معین الدین الجامی

ذکر الله العلی والتقدیم احق واولی صحیفه توقیعه الواثق بالتأیید الرحمانی فیروزشاه السلطانی
عزّ نصره فضایل انسان عین شمایل صاحبدلی زین الصفات رفیع مرتبه مشایخ کبار کرم ملوک نامدار
آنکه روح ضمیرش معدن اخلاص ماست وانکه پیش اثرش مخلصان خاص ماست
اعنی مشهور المشرق والمغرب معین الحق والدین ابقاه الله تعالی منتهای تمنا بود قصه حالی
از خلوص اعتقاد و کمال اتحاد و وداد ارتکاب نمود رفع کرده بود و عزم اتصال از ازل الی الابد مخصوص سایر غیر ما
بار نمود بسمع رضا و عین ارتضا اصغا افتاد شعر حبذا وجهک المبارک فالا
مرحبا مرحبا تعال تعالا پیغام همی دهی که خواهم آمد با ما سر اینکه حرم ما نیست
کرمانیان منم وجه خورشید روشنتر همی خسروانه و همان شاهانه مالک ملک مصر و روم است

خراسان همه آسان از آنها کنی ✤ که در جنبان زمال اقطاع یابی

بدین وضع و قانون ملک ار ✤ سامانه اینهمه اوضاع یابی

حکم رمز العمل استعاد رسانند تا تسدید یافته عمته الله تعالی بالامر العالی

اعلاه الله دائما ونفذه شرقا وغربا بالمشافهه فی سادس عشر ربیع قرب سنه ۷۴۹ بحمد و نصلی

من انشاء خواجه معین الدین الجامی للخواجه عماد الفقیه الکرمانی

آن رفته صبر بر تعبیر زبان پیوستند ✤ و من منطقه بر میان جوزا پیوستند

در کلیم عدم بسان آتش بر شمع ✤ عشقت به هزار حیله بر ما بستند

تحکم مقدمه عنایت ازلیه کفایت ابدیه نقش سلسله ثبات العمل اول تقدیر سابقه لم یزل

در کارخانه سقف نعمی عصمتی سعیا لما حفظ القلم بما هو کائن صور محمد و آله و الخلاص

والتحام حیات و التیام امارت آن کار شیخ الاسلام الاعظم افضل شیوخ العالم نور حدقه

الافاضل نور حدقه الاماجد و الاماثل حاوی الحسب الظاهر و النسب الطاهر مقتدی الافاق

هدایای رفیع حلهای جانی وعرض دعوات یکتا و بهای لذت عالی از خاصیت معنای طبع صمد

لسمند ادامی نماید که مخلص اکابر الحکم ایتیاطو عالا وکی ها که نهایت خوش نسیم گلشن آن شود

ولی معنی خبر بالتفات خاطر خطیر آن یکانه در تعلیم نمانا میسر نمود

نظم

دریچه نقل من بسوی خود بگشای ⁂ در این کلبه احزان بکوی خود بگشای

معطر از تو جهان و مشام من بسته ⁂ مشام جان من از بوی خویش بگشای

لسعد مشتاق و نظر طالب هادر من و فی ما و وفا جار محبوب ارباب القلوب

وحید العصر و فرید الدهر نظام الدین اخی عبد الله ابن الله و ابقاه فرزند ما تمناه فی

دهره وفی بناء طلع اشراق لدنی هم الحق و مهاد صحبت سلاطین و ملوک و ارباب و سلوک بوده

ولد نعش ام الحسنات صوفیان صفه صفا و محرمان عرصه غیر ارشد در حضرت العشاء جلیس اصحاب

وبدیع طلاب و مجمع قلوب و مغتنم سخن گوی بود بحسن ذات و کمال کمالات معروف و موصوف

خلیلی قطاع الفیافی الی الحمی ⁂ کثیر و اما الواصلون قلیل

که بار تن بر کعبه بردن آسان است
ز بستان حرم گل کسی تواند چید

که خار بادیه اش در بغل چو ریحان است
ببال همت اگر میتوانی سپر خار

حرارت طارم قدس این مغیلان است
بیا و بنگر اگر چشم خرده بین داری

که سنگریزه هایش عقیق و مرجان است
مثال حواله حضرت الهی حد بیت تو

زلال کوثر و موقوف در بستان است
شنیده ام که محتاج عاشق مسکین

که کعبه من سر کشته کوی جانان است
طواف کعبه دلها اگر توانی کرد

بگیر صبح سعید رفته در جهان آگاه است
تمام اگر که درین ره کند اعانت ما

معین ملت و دین مقتدی ایران است
اعلی الله تعالی شأنه والعزة والاعوان

مفاوضه دلگشای و ملطفه روح افزای آن حضرت ولایت مآب قدسی انتساب

حضرت مخدومی شیخ الاسلامی الاعظمی الاکرمی صدر [illegible] بود [illegible] حال [illegible] مخلص دعاگوی

که در هوای اشتیاق عشق و در شعلهای فراق [illegible] رسید

نظم

این بندگی با مرحمای کاول این محروسه که منصب علی العدل با درحال شنوع نعم

نامتناهی الهی سمت عرض می یابد بعد الحمد لله اصحاب لسعادت قبول وصف

ذکر خدام بنا وصله لیست امال روی معنی لحظه بل لمحه از ملازمت سنان والد ایشان عالی قل بست

ما لاسو اتصال روحانی هست ◊ سهلست کر اتفاق جسمانی نیست

امید ایل این مسکن کهاد الکوشه خاطر مبارک فرو بکذارند و بهی کیماخات بیت ثقو ملت

در قرب خلوت دل منزل تو ساخته ام ◊ ملک امید ز لوح خاطرم ز برفت

ولعمل انسر بف امثلة علیه معروره کرم لهانه و صدمات لطلوع بعون نصر مانند باد بادای مفتخر

و مساهی گشته دو عاکوی علی الدوام ◊ تو با هر که ای در جهان عز شوی

نکرکه دیگرش از بالعوش بکذارد ◊ مملکت ملک اسکندری حصه بالیستی کنت معهم

فا فوز فوزا عظیما دعا و لعلاصل مخصوص آید زیادت تصدیع دهد خطا اجلال ابد مسعود باد

از انشاء خواجه فضل الله المهتدی بن خواجه معین الدین الجامی

بر وجهی دلخواه با تمام رسانند منهیه الحضرت حوالت نهند کسب یا وصول ایشان بر آنجا متوقع

که صاحب تدبیری در تغییر آنچه صلاح حال گویند شنود و آن خلاف رای المنجح حال

توقف نسبت [illegible] رقعات بقلم رسانید خنجه عدالت حضرت بعد الیوم بحث و موقوف

و قرار گرفت شد [illegible] ایشان [illegible] معاش نوازش کند [illegible] بخط انشاء و [illegible] دهد

عمر و دولت پاینده باد و کوتاه مباد از حامی ملت و صیانت [illegible] مخلصه فضل الله

ایضا منه الی حضرت

در حضرت اعلی و بارگاه معلی قبله گاه

اکابر عالم و قبله حاجات اصناف بنی آدم است تعالی الله درگاه عالی سمات علیه شان

که محط رحال آمال الطاف الهیه [illegible] والا عز ذکر الله [illegible] حضرت رفیع [illegible] سدره سیمای

[illegible] ملک فرسای مسیح مخدوم شیخ الاسلام الاعظم [illegible] اولیاء الله [illegible] الاعم [illegible]

مولانا [illegible] العلم والعلم والعلما اصحاب الحکم والحکم ملجأ الاکابر و الاشراف [illegible] صاحب [illegible] العالم

المخصوص بانواع الکمالات والصنوف الکمالات فی العجم و العرب خواجه معین الحق والملة والدین

عمر من بر سر کویش گذرانی خواهد بود ❁ چشم من منظر خویش نگرانی خواهد بود

اللهم چند آنچه ممکن بشد کان عهد سفر با خود مقرر کنانند می کوشد با جان بجان و دل بجان

از رضای تو محزون جان رها نشد **نظم** در منزل هند نشرف پای کانند و

هر لحظه بنوی شکل تمنای بپرورسد ❁ چون میداند بسبب آن نهضت

از شرف پای بوس حضرت مقدسه مخدوم جهانیان شیخ الاسلام الاعظم سلطان

اقطاب العرب والعجم کهف اعاظم السلاطین ظل الله الممدود علی مفارق العالمین

اسبغ الله ظلال جلاله فی یوم الذی نسیمه حرمی موسوم خواهد بود بمحل آستانه

مقدسه جام و عتبه آن درگاه سعادت انجام را بر همه مواضع جهان رجحان می بیند

دل برابر است خاک سر کویش صد بار ❁ بهتر از خلد برین است و اعلی خواهد بود

پس اولی آن است که سعادت ملازمت حضرت مخدومی مد الله ظلاله الازم گرفته و بشرف

خدمت ملازمت غنیمت شمرده کلک فقیر خادم خدام ایشان بوستانی حرف الفواکه [illegible] و از سر صدق و میگوید

ور همین بار رسید و با همه که جو است ولیست همواره زبان حال درویشان خیال احمال میخواند

وگر چشم روی دگران خواهد بود ❀ نظر من خود و چشم تو نخواهد بودن

وما لی الا آل احمد شیعة ع ولی بند ملکی و هو الحق مخلص صالح

تعیین او مبین است خود عمت حسن حالت بالحق معنی چی ما در والد زید کان نسقی

می بید بهیچ حال روی لرادر لباس هوس نخواهد کرد شد و سر لطف لران

خانواده نخواهد بخشید ولی دولت حاتم حقی حقی میکشد از فتح فتح بهیچ آوند جرعه نخواهد جمشید

مستی از جام تو باعث زندی خواهد بود ❀ کار با ساغر می مست مرا چون که مدام

نظم تا فی اگر نظر عاشق میسر و اگر طالبند و اولی زید و بید نوای معشوق حانید

ولگر از قصور استعداد و فنون استحقاق ❀ حه سعادت ازلی خواهیم یافت

نظم تا فیض بخواهیم یافت قضا نیز بحمار فی کعاشند موسوم سلطانی بالغ

گر نکرده ام دل و جان نذر تو ماری خواهد بود ❀ کو مجد نگشم گر تورا پی نذر دم

العلم والعرفان معنی روائح مراتب اهل الایقان بهجة اعیان لارباب الکشف والعیان

هذا الان محییا للطریقة والشریعة محییا للحق واهب المعرفة والحقیقة محییا الاسلام وقضی ربک

الا تعبدوا الا ایاه محبا اهل الاکتتاب لکل لسان روز افزون فیهم اجر غیر ممنون فعد منشی

رضمیر منشی آن رقم خامه والاهی وعلم حامه کرامت باکوره جمن ارباب سروری و والی ریاض

سواطر مریاض اهل حضور آینه مشرقه بعنوان حضرت ملک عفو تحیه دعا و صدور عبودیت شامه موجه مسکهای

وفات شکوه آمیز زمزمه شوق انگیز بجناب عنبر بر معروض میدارد **شعر**

تناسیتم عهدی ولم انس عهدکم ❀ واعرضتم عنی وما کنت مذنبا

هنیئا لکم نوم السرور فان لی ❀ فوالله نسیان الفراق معذبا

حمد بالسب بالرحمة بکار آید تذکره اعاده و اوراد بعقبیان فیحا داشمیم نسیم مشام

سوخته سلیمی کسیده عن الشاض بارضکم لی آخره باستغراق شهود معتکفان انوار اسرار

شاهد و مشهود اقتضای نص شهود مخلصان و هو نکته یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود

سالک طریق تحقیق رفیق ایکان شفیق سبق یار محافلی حاقای فتح ابواب دعا بقبول ایسه ماده ایاد اورار

من انشاء مولانا سعد الدین الکاشغری الی الخواجه قطب الدین النیشابوری وقت ذهابه الی بیت الله الحرام

مسند معتکفان صوامع قدس و مجاوران مجامع انس اعنی ملاذی حضرت مقدس مخدوم

حقیقی سلطان مشایخ الاسلام مهبط وفود الکشف والالهام سر الله فی الانام المعتصم طول

کالقدام اکناف الرکن والمقام **نظم** حبل طالوت اسکینه حلم ◦

امت نوحغه سفینه علم ◦ ظاهر طاهر دیش مدبر ◦ حاطر عاطر یش مفسر ◦

من الله علی المسلمین باسباغ ظله وزین بمکانه اکناف الحرم وحله بند محرم الحرم سر تصمیم

عزم ایلدیشند و الا ادراک دولت مشاهدتی محروم ایکن و ینه ایکفا بانمود **نظم**

◦ یکدا ایسه یار ادردیده اجسرت ◦ کیم خوش قیامت چشم گناه کاران

ایاد محکمه ایلهای شهود و کشوف عقد ایلادی یدین کواهی و ایهی نخواهد شرف و دعای

فدیتکما بنفسی رضاء الملتقا ٭ وطوبی لنفس ان یکون فداکما ٭ بهر ابر ضحاک

وخواطر عواطر لدیه ارکانه اوراق ولایه و لسانه عبارت اخلاق ولایه و صفدر باستحقاق ولایه و هدر

افق محاسن الخلاق و مسالک اشفاق ولایه و سر فیض شیوع امن ولایه و مبارز میدان علم و عرفان

اکام الله تعالی مبانی ایفا سهام ای آمال ارکان سید او رفیش و بهره امور من باشد ولایه و الاشتیاق

بحه عاید گشته و بنا رسیده بحجه نهایت انجامید اللهم حوالیس القلوب و بار ما خواستیم

لی کنکاج و مشهور اصحاب رفیع مدارج و معهد اقطاب و مقصد آمال امانی بهدو ببد ما که فیه

شرف صحبت ان ارکان و ملکه کمال حضرت جلت السماء منه کهف امانا **مصراع**

کوشش چه سود چون نکند بخت یاوری ٭ مع هذا لوسیلی رفیق الطاف امتنا سوا کرمن

ربع لسد الا القوم الکافرون **نظم** تا من بزرم طمع وصلت بزم

بسیار امید ماست در نومیدی ٭ در وقت آنکه این نامه صدور یافت امام معظم

بحر الصاف الحکم صاحب الاسفار الشریفه و الاشعار اللطیفه و الاخلاق المرضیه و الشمایل

ودر توفیق سعادت مباهات ان اشکر لی و لوالدیک زبان الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی

شکر و محامد حضرت ربوبیت بجای می آرد و بر سریر سلطنت و تختگاه هدایت و رفع ابویه علی العرش

در عرصه مملکت و لما دخلوا علی یوسف آوی الیه ابویه ندای ادخلوها بسلام آمنین در ممالک و مسند مقام

ماراست فخر بر همه عالم چو فخر ما ❦ کامست بحضرت مخدوم اعظمست

لد غایت خوفی صعوبی استغنای نظم من لذت نتایج آدم نیم و حارث ب

برفی رطینت ابا و الهمان منست لسوا صد و اهل هل فی الهیکل غیبی من تکلف بد

ام اصل همسم حین نعنی من ان کاذب ❦ بثبوت مدرسان ناصیه عجز و استغفار

بعتبه آستان لذت نهال منسک انصاف انا کنا خاطئین گرهش جنین گرفته مسالت یا ابانا

استغفر لنا ذنوبنا می نماید و بر درگاه عفو ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا

طالب مغفرت می باشد و در بارگاه تضرع عنهم اصرهم نطلم ربنا لا تحملنا ما لا طاقة لنا به

می دارد و منتظر مآل عفو و خط نجات خفف عنا العذاب می باشد و لکن و العیاذ بالله

لسان صدق فی الآخرین مستجاب اجابت و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال کعبه نعوذ بالله من الشقاوه

والحمد لله که حق تعالی توفیق هدایت صمدانی و الطاف حضرت مخدومی و الوالبیت ده مصراع

بلطف خویش گناهی که نیست عفو کنند ⁂ چه نوع که الحضرت تحقیق و مقرر بیت ایدنده

ناموجود ایکن اوزره ابواب علوی و ابواب سفلی الحقائق خطاب بالبت الحق وقد جاء من العلم

ما لم یاتک فاتبعنی اهدک صراطا سویا حاصل اولدی ادراک اولو الفهم ولا تقل لهما اف

فاصنعنا والدیه ولا تنهرهما غافل نباشد شعر ما ز وطن زائر توحسین باکان ایدن ایرکرا

که ساعة رضای غلامان جگرگهت ⁂ ترجی لدی علی الله دنیا و ما فیها

لذت نه را مقصد اوصی حمد رضای حضرت است و منظور جز اتقان خاطر مخدومی نه نظم

اصل صورت هر کی را خط و خالی مقصد است ⁂ جز یوسف کسی کاو را زنده کرد او سبب است

فی الجمله تیمم ایکن اول لفل اساطین کلاسر اسنک نمره تلقی بینکم العداوة والبغضاء آ

درآکینه خانه جمعیت سندکان سیجی اذلر نه بهدیه هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم

اعمال صالحه رابر موجب علیم و علمک ما لم تکن تعلم اجای ایرد و در رعایت ارکان با خالق

و خلایق صحیح الخصوص و کلمه الکتاب بر مضا نماید مهر سکوت من صمت نجا بر درج لعل دهان نهید

و طوطی یاقوت منقار شیرین گفتاری الا بذکر الله شکر کلمه توحید والحمد خائی ایلدیلر

و بنا گوش سیمین رابر موجب حلقه زر سمعنا و اطعنا مزین و آراسته قلدو و ساعد و حبین را

بسوار مسیل العلماء من مستعد کالعابد و حمایل علل اتقوا مواضع التهم ایله زینت دی

لیکن من اصبح لا ینوی ظلم احد غفر الله له ما تقدم بیاویکه و تاج مرصع لعمر الله والشفقه علی

خلق الله مرفق و لباس العقل بعد الایمان التودد الی الناس بنهد و لجام فنهی النفس عن الهوی

سر سمند نفس الاماره بالسوء بار کشیده در میدان فاستقم کما امرت جولان

نمش سویا علی صراط مستقیم نوعی دار القرار ان الجنه هی المأوی فرود آید سجدنی

ان شاء الله من الصالحین حقیقی نظر دربر مکتوب فرزند ارجمند سز حمدالله مطلع تا مقطع لطائف

و ظرائف و موصوف بصفت **شعر** عبارات تی فی النظم والنثر کلها

بعهد همای سایهٔ اقبال گستر ❀ مرطایفی حزب ولد الشیطان ، ما

وما علی جمعه حق و دنیا برسید کما قال الشاعر قدس سره ❀ باشن یا رب نطع کام الرجام اللهم حریم

باشن با سایهای همه کرنسان سن بهند **شعر** یا ابن العزبن تو از ثوابت العلی

ولهم علی قسم الکواکب منزل ❀ هر چند آن فرد باید بحمد الله و منه شرف نسب با کمال

حسب جمع آمده ولد اقوال و اعمال ارباب همه یار شده **شعر** اذا افتخر الاشراف یوماً بمحتد

فمحتد زیبی علی کل محتد ❀ خسر یا سر الفضائل والعلی ❀ امیر علی نظم الکلام موید

قصه مرضیه من تواضع لله رفعه الله انصب الغنی خاطر نازنین و همه هنر کار

التواضع فی الشرف اشرف من الشرف بجمع البحرین حق و دانش کهوا انشاء الله تعالی

بملد عقل و الصحاب فضل بخفی نباشد که کلمات الحکم و اما بنعمة ربک فحدث الا قبل

التحدث بالنعم شکر تواند بود فی الحقیقه حامی مرحمه نفسه **ع** نه بدین شدم لیکن النجد حق است

مدام فضل فی **شعر** شکر افعد ایاک بالمهم نو ❀ احد اسواک الواحد القهار ❀

والتفکر والحزن والبکاء ولمن جمع له القرآن فی جمیع الاحکام فان القرآن حجة الله تعالی علی

خلقه ولا یلهینک الدنیا ولا یشغلنک الدنیا عن الله انه لا یعصی الله الفقیها یا بنی ان

قدرت ان تصبح وتمسی ولیس فی قلبک غش لاحد فافعل واصبر فی الشدائد وما صبرک

الا بالله ولا تصعر خدک للناس ولا تمش فی الارض مرحا نظم همچو اشتر بخود و جانب خار مرو

ترک آن باغ و بهار و خیر و خوبی مکن ❁ روی را پاک بشو عیب بر آینه منه

بعد خود راست کن عیب ز آرایش مکن ❁ وصیه نه آن حجت تصور عقل فرزند کامیابت

حکم نه ذکر و فکر فان الذکر شفیع للمومنین ای طوطی عقل و فهم با لا است حقی قابل قبول ولقد

وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وایاکم ان اتقوا الله کشت نام اولاد وبشر الذین آمنوا

ان لهم قدم صدق عند ربهم لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین

دستگیر او شود و نیز یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین

بکوش جان او بسوزد و حد غایت ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم الوارثین

تویی عالم لطف ای لطف عالم ۞ تویی قبله دهر و شاه قبایل ۞ نظام الحق والدین

رکن الاسلام و برهان الیقین فسیح و شایان و باهر و بازاین باشد **نظم**

خیال روی تو جانها بعاشقان بخشد ۞ کدام کوی که بی نور حسن روان بخشاید

العزم سالک معانی بنده مشتاق و واصلان فی معاوضه همت معاوضه شاهی الجبال نعم و هست

و خواص بود خواطر بشوق حضور او در سلک خدام محرم کشانند و اهل حمله ملازمان بسته

و ملازمان عهد مخدوم شیخ الاسلام باشد بحکم المسنون مخدوم اهل عالم در باب خیر اقبال بادرتن

و فی مخدوم بنده و بنده مخدوم شیخ الاسلام قطب الانام فی ایام **شعر**

من قوم احمد و هو احمد قومه ۞ فهم خیار و هو خیر المعشر

شمس الحق والدین مد الله ظله علینا و جعله لنا سالما غانما بهواه و اهلش المخدوم

بنی هما بدین سلطان گشته **نظم** دلبرا چند کنم زخم غمت بجان تو صبر

گل رخا چند برآرم ز غم عشق تو آه ۞ متوجه که دیار گشت تا بسیار بعیش مشرف گردد

اعنی کلمات کریم و خطاب والعبد التعظیم صاحب احسان بیقینی مآثر شیخ الاسلام الاعظم

علامه مشایخ الامم قدوة العلماء المحققین اسوة طوایف السالکین محیی مراسم اولیاء

الاولین ذی الحسب الباهر والشرف الطاهر والفضل الزاهر والاکرم الباهر معین الحق والدین

شمس الاسلام و برکة المسلمین زبدة المجتهدین ادام الله تعالی میامن انفاسه الشریفه

و لطیفه که نوشته بود رسانید و مضمون که بیش ابرام اسم تعظیم و تفخیم بلیغ بود معلوم شد و حصول متضمن

سلامت ذات شریف بود و احسان حمد باری سبحانه بجا آورده رسانید بحمد الله تعالی میامن

و برکات آن وجود مبارک شامل احوال همگنانست ان شاء الله باعتضاد معتقدان

حقیقی سالها بسیار و قرنهای بی شمار باشند بمنه و سعة جوده انواع شفقت و مکرمت

که در مطاوی آن مسطور بود ضمیمه الطاف و تتمه اعطاف گشت و التفات خاطر خطیر

و ضمیر منیر صاحب و التفات غیبی و مهبط انوار قدسی است استظهار زیادت شد فرض آنکه

من حیث انه منبع الکمال و حادث و ناشی الاصل لو العوالم فوق کمالها است جز ظاهر آن و مبنی

این خرمی نگر که بمن رایگان رسید ✿ وین خوشدلی نگر که ناگهان رسید

اینک خبر شنیدم و یار خوش خبر ✿ کاینک رکاب خواجه سوی اصفهان رسید

لئن بعدت الرضا بکت له اسفا ✿ ولان لقیت بها طابت اماکنها

کانما کنت مقصودا بقولهم ✿ قد شرف الله ارضا انت ساکنها

که بشارت و خبر معتبر قدوم اقدام فرخنده فال حضرت شیخ الاسلام الاعظم
خلاصهٔ سلالهٔ مشایخ العالم افضل و نظام زمرهٔ مقتدای جهان خواجه عبیدالله
والدین ادام الله ظله علی العالمین بدیار خراسان کافهٔ برایا را عموما و مخلصان هواخواه را
خصوصا حیوة تازه و بهجت بی اندازه حاصل آمد ارباب علم و اصحاب فضل را
مستظهر و شادی زیادت شد **شعر** وتقاسم الناس المسرة بینهم
قسما فکان اجلهم حظا انا ✿ الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور
بعد از عرض خدمت صافی می‌نماید که اراده آن بود و دلخواه جنان که به استقبال

ز خوی نازنینان گرچه شان بار همه کاری ✿ ولیکن از وفا خالی بلکه غدار باشی

چه جنس فرزندان و حصری مکان بهائی اشقیا هیچستان نباشد از عادت و نگاه داشت

عظیم الشان قدری که حال مآل ایشان را فهمید دلیل بیان علت شقاوت دنیا و آخرت ایشان است

دلیش تا با بد روز افزون ✿ ها یا حبیبنا الی حدیث الاصحاب **نظم**

از ایشان در غیبت خواجه رفت ✿ در شهر خاصه الاصحاب ما

کاه بر رخ خار مسلط و گاه تا از پی وفای گل رعنا نظم نفیر و ناله خلق از جفای خار بود

اگر ز بلبل کس جفای گل تر است ✿ هیهات ذکر الوحشة وحشة ع عزیزا فی الزمان الی القضا

بکجا بوصل سیاس سرو آزاد ✿ که روی دهم و اعمال رو داد **شعر**

ولکن الحبیب الی بنت و احد ✿ جان محالست بالف شفیع

بمن همت عالی امید بود بست حالا مالی **ع** درمیان با خویشتن رفتن گاهی روی

وه دنیا و اصل آن التفات نه و مراحم و همت بر وفق ایشان قادر **نظم**

و دقت معانی با فصاحت الفاظ و دلائل امکان گفته شدن و ارقام بقلم در بیان شکر نثار سحر نگار وعده ک

و دلائل شکلی که جوهر درر شاهوار در سلک عبارت کشیدن و کمال فضلای دهر و کتاب عصر را

در زیر بار منت آمده و زبان حال ز سال مدیح بود **نظم** کای ز سر کار که منصب شاهی

منهی خط از حرف گواهی نشان سعی سخن را کنج آفرین و شین بکین نهان **شعر**

غلام تو زینید در وقت کتب | سلاطین کتابت با ... وصاحب

... بعد آس وصاحب چه نسبت | این بعد ما بین ای وصاحب

لکن ... یار فضلای فصحا و کارنامه بلغا و کلمه صدقا و عدلا لا مبدل

لکلماته وهو السمیع العلیم مسدود گشته **مصراع** در کنه کمالش نرسد فکر سخن دانان

و لغی بال علی الکمال نقصان ظرفاء العقل انواع ولکن از زمان عهد الصبی شیخ الجماعه

که در قرون ماضیه و عهود سالفه بحکم ان فی کل الناس حکمة ملوک کلام و امرای نظم و نظام بوده اند

ولکن ما بعد در میدان شطارت و مهارت ربوده ولکن عقل پیر بن و خرد خود ... ساکن اند

مارا ندید و عاشق دیدار ما شد ❀ امید هست که عقیدت این ارادت حضر

مجمع البحرین آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما و ذی القرنین و آتیناه من کل شیء سببا

فاتبع سببا کعهد و بار امتنان ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به

من نشاء من عبادنا و انک لتهدی الی صراط مستقیم تدریس دل و دیده مکرمی کشد

و حرا ستر طرز من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون بیابد نظم

مارا بیابان بکشش کام گل ❀ ای بنده که احتمال خار کنند

والسلام علی من اتبع الهدی و لله الآخرة و الاولی   خواجه ضیاء الدین یوسف صدر عالی نظر

مکتوبی فرستاده بود در اقتباس آیات و حوالی الکتابه بهمان طرز جوابی نوشته‌اند و در آن

مسائلی اظهار فصاحت و بلاغت و دعوی اعجاز و رابطی فی حجاب ابنای زمان که این حوالت است

ایضا من انشاء الملک خواجه غیاث الدین الجرابادی مشتکیا الیه

وقتی ما را الهی هر معشقه آن ما را ❀ لکن فی ملال خاطر کس ما بعست این ارا ا

روزگار این چنین بنیاد کند • هیهات • لیکن روزگار ای سلیم عذر از چه جرم
روزگار نامساعد میکند • همچنین وقایع روزگار حقیر روزگار ما محیط گشته
و در صحیح حالت ما از آن میان بگسست تمام فرو نمی آید ابو کوی • نظم •
هر بلایی کز آسمان آید • گرچه بر دیگری قضا باشد • بر زمین نارسیده میگوید • خانهٔ انوری کجا باشد
و من نماید العمر نماید این نجات بالله بحکم لا تسبوا الدهر در صحیح و بنا بر لو سلطان الله
و عذر الله بیان است شعر ولکن زمانا انت حسناته • حقیق بأن یهجی و یطری و یمدح
وکیف یذم العقل دهرا وانت فی • بمثلک یا خیر الخلائق یسمح
چون در مفهوم ابیات و تمهید مقدمات فکر گشوده گردید بیان جوهر خاطر پریشان همداستان
گفتار که نالیم از کار ماست • سلسله گر در آینهٔ انصاف نظر کنی
جز این صورت نبینی و قدم از کار وجود خود بیرون نهی چنانچه گفته اند نظم •
پای تو سنگ گران آمد و رنجی • لیکن هم تو بر سر خویش باشی گره

حضرت دولت ملاقات مشرف گشته مصراع غفرنا فی لقیکم اذا التقینا

خواهند ذهن مشوش و فکر پریشان ما را به اعتدال روی نهاد نظم

زلف تو در بستن دلها سر و سامانم گرفت ✿ الحق صبا در رفتن ایمانم گرفت و

با طول و سودای دماغم از دست ✿ القصه بطولها پریشانم گرفت و

ظل عالی بر مفارق مشایخ و موالی و افاضل و اهالی الی یوم التناد باد بمحمد و آله الامجاد

ایضاً من انشائه للرابطة النبیه فی ترغیبه علی التحصیل

نص و اذ اوتوا العلم درجات مفتاح حمایل خمسه تعالی است و خبر فضل العالم

علی العابد کفضلی علی امتی دلیل عروج بر سماء درجات عالیات حق تعالی و تقدس پس

فضل کامل و عنایت شامل و لطف بی غایت و کرم بی نهایت خود از بحر کمال و جام افضال

آبا کرام و اجداد عظام این احقر را مالامال فضل و افضال گردانیده و علمای زمان را علما

نصب جان و سینه بسینه بجان و دل بهره فرموده ابقاء الله تعالی و اسعد فی الدارین کها باد

بنور ضمیر پاک گوهر ذات تو اکرم مقرر شناسد و غایت عاقبت را با بهجت سعادت
علوم صرف کند و هدایت رعایت مراحل اهم مهمات است از صباح تا رواح بمذاکره و
مباحثه گذراند و از غروب تا طلوع بتفکر و مطالعه اشتغال نموده عمر بسر رساند شعر
وکم یکون لدی احرار منقبة جعلته لعطاس الفخر تشمیتا
حق هماینده آن سعادت میسر فرمود کما اقترحت صدرم همت صباحا و امسیت مسرة
وقابلک الاقبال من کل جانب هذا الکلام صد گنج شایگان بهای حقیقت
منت را که صحو و جیفه نیست محقق است که شرف انسان و امتیاز
او از سایر حیوان جز بادراک علوم نیست و تفوق بر اقران و نجات دل از هجران بعد از این
متصور نیست و نسب و نسبت را اصلی جوهری که قیمت علم و درد دین حیات فضل باشد
در میزان عقل و معیار خرد وزنی نهند نظم کسی که در کمال هیچ هنر ز نوع من
کسب کمال کرد عمر جهان شقی شعر لن الفتی من یقول ها انا ذا

و حاسدان خصمی خود بسوی خاطر آید شعر من جالس القدر لم یسلم ملابسه

من السواد الذی بالقدر یتصل ⁘ صحبت با طالب علم و مجالست با ایشان

که من جالس العلماء وقر غنیمت شمرد نظم هر که با عالمان نشیند بجو عالمان خود شود

با خردمندان نشین تا عقل افزون شود ⁘ و حسن خلق و رعایت ادب با اهل الله

که ادب النفس خیر من ادب الدرس نصب العین خود بصیرت کرداند شعر

یا من تقاعد عن مکارم خلقه ⁘ لیس التفاخر بالعلوم الفاخره ⁘ من لم یهذب علمه اخلاقه

لم ینتفع بعلومه فی الآخرة ⁘ عمرش دراز باد و از حوادث روزگار امان بحق الحق و اهله

ایضا من انشائه لابن عمه خواجه رضی الدین الجامی فی تهنیة قدوم

شکفته شد گل هستی بوستان امید ⁘ نشست بار سعادت بر آستان امید

جاء البشیر مبشرا بقدومه ⁘ فخلعت من قول البشیر سرورا ⁘ والله لو وقع البشیر بمهجتی

لأعطیته فرأیت ذاک یسیرا ⁘ از اشارت بشارت و خبر مقدم قدوم اقدام فرقد سای

بهر جا که رفتی او بین چشم دولت ✿ نشکان رو بد همه خاک راهست

عمر در جنت و جنت حوادث از کامی دولت منقطع و کوتاه باد بمحمد و آله الامجاد الانجاد

أيضاً منه الى خواجه برهان الدين نصر الجامي ببلدة خوارزم

إني ولم أحظ منك بكتبة ✿ رطب اللسان بذكر فضلك مفصح

أمشي على نشر الثناء مواظباً ✿ وعلى دعاء صالح لك أصبح

بعد ازین ایام فترت و اوقات شدت و محن الصغار والاعادی ما آن بدین شیخ الاسلام الاعظم

خلاصه اعاظم علماء العجم ممهد اعالی الحکام فی مناهج العدل والکرم بکانه

ومقتدای آفاق الموصوف بمکارم الاخلاق ناصح الملوك والسلاطين مطاع الخواقين

ربان الملة والدين قطب الاسلام وتاج المسلمين مد الله في عمره ابداً وجعل بينه وبين الحوادث سداً

یاد کاشی مفرح قلوب ومفرج کروب باشد نرسید است و نسیم صبا سوال مشتاق

ومروح روح و قوا عمر دکان فراق باشد نفرید و صبح تفصیل سبب فتوح باطن

چنین یاد تو من میکنم همی کانم ✿ که باز بند کند خاطر تو یاکند

بعدلار رفیع حضرتیدین وداع و محمدت و ثنالنهایت سالی عالم آرائی کیم کند صدر ایام صبا

و اوقات شماریکان صاحب فضیلت لار لار اهل هنر و کمالات اصحاب فضل و ارباب

لار ممالک خراسان نینگ اطراف و اکناف لار اقطار و اجانب جمع بولغان ایدی **نظم**

هر بیری عالمی الغ علم و هنر منی و بار ✿ فارغ لار نینگ ویری کیمیش عالم بولدیم

دل لطافت بیرجهتی یا الصبا سنینگ اعیان ✿ درو و لاکو صفت ثابت و محکم بولدیم

حلقه زلف بتان رشک همین کوز ما ✿ کرد لار الی دیندین هم بولدیم

مناسبت و اتحاد و یار یاری و خاطر بالکل یکانه یاری حاوید یا بولو **مصراع**

ناگاه چشم زخم حوادث کیلدی سند ✿ آن جمعیتها متفرق و سد و تفرقها جمع آید

الرصحبت سرتفر لار یکی دیر یحن نتلار ایکنکی ممتاز بولوب یهی ماندن و الحاله

آن تا سف یاوی ولد محمد ملازم و تیلدا کی حرفت فرقت حزن اهل وصال متصور

بماند از جهان جهت پاک و حقه تهی **شعر** یدنو بریح البصل المذموم اکثر بیته

ویترک النرجس المشموم عربا نا ، علو همت و کمال کیاست ایشان است

انظرونا نقتبس من نورکم ، **نظم** ، اول انکار دل سوختگان میکردم

دردم آخر همراه همه سر و کار است انجا ، الا **ع** بهر حال مرید راه شکر بر

شتاب لیکن بکنم کار خود بکو کند ع که رفت کار زنده ای هیچ بار دگر

همت عالی ارزانی و من بعد از انعام سلام و تفقد پیام محروم نگذارند **مصراع**

ونسیان عهد الاصدقاء ذمیم ، را مرور کاشند و اهل مخلص الی هواهم ان حالوا الحلاو

شمه ای و بعضی شما سندر ، در هیچ موضع سر گفت و شنید نیست

الا در آن مقام صد کر شما رود ، و فر کنانه ، هلت و علمه مستند انعام محمد علیه السلام

من انشاء خواجه معین الدین الجامی الی خواجه برهان الدین نصر

بالاشارة الملکیة المعزیة الحسینیة بدیهة فی جوابه

وبیت خاصه زبان ابده نظم همچو همای سایه اقبال گستر • هر طایفه جهر که الر آشیان ال

همگی همت عالی مصروف است تا آینه چشم را از غبار معارف حدحث از تغییر نفیر عاطل و عاری

مانده بصیقل ملاوات نقرگستر و طلعت روح پرور روشن گرداند و بخصوص مجلس لازم بزمگاه

سنه سالکشداد محی فرق همایون گیدا ایام محنت بکدرسه نوبت غم بسر ایدی کل دولت اله جشکه عید

سو سعادتی گوهر بار اسر وفا ایکار نظام کیو حسن بقصا نهاشو زبان همگنان بدین ابیات

طنان کیلدی نظم رفت الک رفتی مار ستم بری زنک بولدی • واندوق را ایندول یار دینک بولدی •

الغر سان بار شادی دمی بزند ✦ لذ داخ صدرکشا کش بالشن جو جنک بولدی •

شاد باد که ناز نعمی کل هلال اید و العلت کلبعی نفیر ولاد رکوع عشق صوبح بی عید

رفتی بمود وحشت فرزت کوی طلاع عام عموم ابرش افتاب مرام بکشود بدر انعمه زینتی

ایدی بیاه لطف تو این دل شکسته نیز   لز محنت شماتت اعدا برسته باد

شکر نعمتها و اداء حصر بالای جل ذکره بالای بکدر اسر هرا ایز ریگان جهان جانون جهان

کجا بودی بیا ای سرو آزاد ✿ که رویت دیدم و اقبال رو داد

بالجمله جهان آبادانی و صحت شریف غم نوازی مخدوم صاحب سعادت محروم مانده بود و مفارقت

صورت ضرورت ارباب قالبی بی جان و شمعی بی روان بود نظم

بی روی تو زنده می توان بود ولیک ✿ آن زنده که از هزار مرده بتر است

للقصه این خداوندگار زمان و استاد الافاضل جهان بشاد آمدی و خرم و خندید تخت بادی

مقصود کل و مطلوب اصلی وجود بجود تو بود نظم مرحبا وصل نعم حصول عیشم منقضه

خانها که بعد از این درنیا شد گو مباش ✿ در رفت با ابد فضلا که از فرقت شما فاسد

و کاسد شده بود بحضور مبارک باز رواج تمام یافت ان شاء الله بحسن تدبیر و رأی صائب آن

یگانه زمانه وحشتها مرتفع شود و اتفاقات حسنه اتفاق افتد نظم

هم از لطایف تدبیر او توان بود ✿ که از میان طبایع خلاف برخیزد

و دعاست معهود کان لامع مراد و مقصود زود شود فرمان رفیع کار اقبال آثار اخواند

ذی غرة وضاحة يضاهيها ◦ شرق الهلال وليست لها كانه ◦ قد صار للشرع المبين مليكه

كآبائه ناظم شمله سلطان ◦ اكمل افضل المتبحرين ملك لسان العرب والعجم لا زال معانا الله

ومعينا للمسلمين بود و هست و خواهد بود چون صفات كمال سلطنه مشتمل نظم ابيات لطايف

لفضائل لطرف وسامی شهر و سنين **شعر** بالفاظ المنظوم الكلمات ◦ ومعنى كالسحر الحلال

دلارای سمجهی گل نو شگفته ◦ فيه نحس سمجوی الاغوانی

لا امكان تعبير و مكان تحرير و تسطير شمه از ان خدمت اجل محترم منبع مكارم الشيم

فخر الاحرار المختص بمزيد الاختصاص جالبی قدر ذلك الحر المختار باوفات قصيده معرض عرض اولوا والا

مني اليك اشتياق المحيط ابده ◦ وصف البيان والقرطاس والقلم

امنه والده سبحه قطرات قلم و خطوات كم ذيع نغمات شد والسلام على من اتبع الهدى

محل اسم المحرر آقای جالبی ركن ولايه الحافی ذخاير دعاير ابو الفتوح الكبروی

خواجه معين الدين الى اشه البنيه خواجه ضياء الدين يوسف

تو با آن مردم کوته نظر در چاه کنعانی ✿ بمصر آ تا ببینی شاهان خریداران

چه هر جا که تویی تفرج آنجاست و نظر صاحب همتان بالاتر است

در ایام جوانی و غرور شباب و کامرانی در تباشیر صبح سعادت استعداد خود اضاعت

کردن کار عاقلان نباشد **نظم** باشش چرا کنم ز زمینی و خطه ✿ کز فیض هر الکن نکهت و حوالیش سبز رسد

جایی روم که از چمن مشکبار او ✿ هر دم نسیم مشک تتاری بمن رسد

مولانا جمال الدین سلطان مینگاشت که یوسف سعدیت از محافل زرکشان در سنا قبر ساکنان

نبرده شک نیست حیف است خواجه عبدالله انصاری رحمه الله علیه میگوید با کم نکند

مرد نگردد نشود بعضی مکتوبات سلاطین از اطراف فرستاده اند و فرستاده ام مکتوب سید الحجاز

از غایت طول و اسل عرض نبود ✿ و چند موضع تصریح و کنایت نوشته است اسعد ممالک همه هند

بشما مفوض خواهد بود انشاء الله الملک المعبود اصل از آن فرستاده آمد از اطراف فارس و عراق

خود چه گویم صاحب غایت حوالها ز دیگران حال یاران بود اند چه عمر قریب هفتاد است

خدا ایشان را به راستی آورد انشاالله وحده العزیز ایضاً منه الیه رضی الله عنه

اللهم اصلح نظم کافیست حرف درمیان تا به زلف نبست * گرفتن حرف در زلف زرگس خوش خواند نیست

یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم فرزندانم چون دل به متابعت واتبعت

ملة آبائی ابراهیم و اسحق و یعقوب نهادم و ترک بکنید نص انی ترکت ملة قوم لا یؤمنون نشد

و بار کعده ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار بعراد جای و الهکم اله واحد لا اله الا هو

الرحمن الرحیم فرو گرفت و لذلک طبع الله علی قلوبهم و اتبعوا اهواءهم بجلقه و الذین

اهتدوا زادهم هدی و آتاهم تقویهم درنیامد و فرمان و لا تکونوا کالتی نقضت غزلها

من بعد قوة انکاثا نجات قبول ننمود و تعظیم لمن لا شیخا الکبیر الجاهل ستاویز و مضمون

و برا بوالدتی با خبر الجنة تحت اقدام الامهات جمع بکرد لا جرم تا اثابت نماید و کلمه طیبه

امنت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و سلم نبیا و بالقرآن اماما و بالکعبة قبلة

و بالصلوة فریضة و بالمؤمنین اخوانا و بالصدیق و الفاروق و ذی النورین و المرتضی ائمة

هیچ کسی را ید و باز نخوانند لکن گاه نجات برود طفل کسان در کنار

ولتسألن عما کنتم تعملون باکید رسید و تذوقوا السوء بما صددتم عن سبیل الله و لکم عذاب

عظیم تهدید لطرفی الوعد و الوعید من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها و ما ربک

بظلام للعبید لا فلیستمعا ان و بارها مصراع نیست خوش یوسف کیسی کاو را نظر کن

نمودن و بنیاد کار او سن من بیت العنکبوت نهاد دل و جان شغل اتش من ساکنی الموت

بالا کرش ار کجاست و من کفر فان الله غنی عن العالمین کار نظر در کذشت لیس الخبر

کالمعاینه و اعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه مدار رسید است ولتعرفنهم فی لحن القول

دلیل و نشان نظم ار از نشان ضرر عیسیست درهر او جو نفر سید است

سیماهم فی وجوههم من اثر السجود علامت نیک صالحت و وجوه یومئذ علیها غبرة

ترهقها قترة اولئک هم الکفرة الفجرة نشان اهل خسران نظم

کر هو جان نکنفس سانکی شد صبح باران های روشان کی هر کجا آن

اوانید ومن اظلم ممن ذکر بآیات ربه ثم اعرض عنها انا من المجرمین منتقمون صفت خاتی او

کشته سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی

ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم بما کانوا یکذبون مصراع اثافی وادوانی فی واد

من لکجا و تمنای تو بکمان زکجا والسلام علی من اتبع الهدی ولله الآخرة والاولی

من انشاء خواجه عماد الدین مطهر الصاعدی الی خواجه سیف الدین بخاری

ما را غمت آوارهٔ کشورها کرد ✦ واندر طلبت حلقه زن درها کرد

تا بر آثار شمائل انفاس مشکبار آن الحمد صبح یوسف مصراع اندر سپاهان سحری کو عنان دل ما

با جماعتی مخادیم عظام مسانح اسلام با روضه مقدسه جامع حبلها علی الکعبه ام مشتمل علی الهام

بر عمیمه سلک اخبار افاضل ما نشدکی مخدومی المعظم الاعلی ضیاء الاسلام ادام

الله ظله الوافر مرافقت و موافقت و مساعدت و مطاوعت نموده نظم

معلی رهی تو در دل خیال زلف تو در سر ✦ تسعی کعبی تو ما را نسیم وصل تو در سر

صان الله مشایخ زمان سؤل و نهال اساطین هدایت قدوة العرفا المحققین المرتقی الی

مدارج الحق و معارج الیقین خواجه معین الحق و الدین رفع الله تعالی معارج قدره الی

یوم الدین انشاء شعر فاخذته و فتحته و قرأته ⁂ و جعلته حرز امانی الجدّ بان

ورود آن مبهج روح و راحت و وصول آن سبب فضائل ابواب معرفت و شوق گشت و کیف بیت

این نه روح پرور لذات خوی دلبرست ⁂ وین آن نه کامی لذت حوض کوثر است

معنوی سر نقش اشرایط الجلال و تعظیم تقدیم رسید و معنی لذایذ مدایح آن معلوم شد و

کان سلک صفات در کف صحت و سلامت است و مال ابتهاج و ارتیاح بحصول پیوست

ولله الحمد و المنة علی ذلک باضعاف اصناف الطاف و مکرمت در معاطف آن

مدیح بود دعوات عنبر نسیم و تحیات عبهر شمیم اتحاف میکند و چنانکه اشتیاق بحضور عزیز

در نصاب نیست که نظم دل خواست که شمع اگر کند کوی خمیده ⁂ کالای که کان ز ابر او آنگه ثار آن کند

انسان ادراک اتصال به روز مبتغی محصل باد عشر اوایل غرض فقدت الحرام عمت برکاته و

علی المسلمین سلام بود و عاید و الکمل والحی مخصوص است و بالتفات خاطر منصوص

و خاطر عاطر متعلق است **مصراع** چنانک دیده بر دیدار دوست آرزومند است

اسباب اتصال سعادت وصال بود درین اوقات و چون درین سلک عالی المسیر بالیمنه وجود

این جواهر اخلاص با صفی ذی قعده الحرام از مقام قشلاق ملازمان در سلک اختصاص

منتظم گشت بود از حال وجوب حمد ربانی درین وقت صلوات معظم سماحت اللهی آمد

و احوال سلامتی ذات ملک صفات مستانید موجب ابتهاج و انبساط گشت الحمد لله علی

مزید الایادی و کلی و فور نعمای حضرت عالم از آن صوب بود و بصواب اقرب دیده خود را فراز

خاطر اقرب دهد **نظم** ور بلکه در خاطر آن کار خوش نیست چاشنی ز درد دل یادگیر کند

ما سوال و جواب که رسم قدیم و حال مستقیم ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح باشد

و بموافق از احوال سلامتی ذات با کمالات انعام اعلام فرمایند تا بر محبت کرد

بار احوال احوال صدر کامل متصل نمایند می‌کنند و بکلی تصدیع نمی‌دهد عمر و دولت مستدام

صبای روضهٔ رضوانه بدابهی صحه بادی   نسیم وعدهٔ جانان چه گویم چه بویی

سرفیر سروسی وفرحت وبهجتی بوطه حصول ایله طراز خلعت سعادت حاصل شد

زبان بیان ولسان تبیان ایله شرح وتقریر ایلی عاجزست **نظم** که کلک تو وخال کرد

حاصل خشک وتر وبحر وبر هم   تاکه بریدم غرر الفاظت   درنظر هیچ نیاید درهم

بوجدانه ایله سعادت عظمی وکرامت کبری وظایف حمد وثنای حضرت واهب العطایا

تقدیم رسانده وبرابط تعظیم وتجلیل واستقبال آن سریر اقبال بجای آورد

باری سبحانه وتعالی ایله مخدوم بنده کرم ومخلص نوازی سال ایله حوادث زمان وطوارق

وحدثان دوران کار ادا باضعاف واصناف والطاف وانصاف لن ملازم اشراف

اکناف عتوهان نثار رسیده اند موقوف عرض رسانند آن کرد ومنبلی ملازمت جناب

عالی انزان حدود ومجاوز کرده وبدان بیان رسیده شغل مستوفی ممالک نسبت

محمد الحال انضباط تواند کرد وبامشرف فهم آن کار لامن ادراک آن تواند

سحرگهان لب سادمی رود خاطر ✿ که بگوید کسی سلامی چایم آید

از وسلامتی حالت اثر فتوح رسد ✿ اگر یکی و اگر صد هزار می آید

معهذا بنا بر عادت صوری ضروری نیست با حضرت فضائل مآب شریعت دثار مخدومی حقیقی مولانا

ومعظم الموالی علی الاطلاق وارث المناقب والمناصب والمعالی بالاستحقاق شیخ الاسلام

الاعظم مقتدی افاضل العالم اقدم سلاطین مشایخ العالم وارث علوم الانبیاء والمرسلین

خواجه عبد الله والحق والشریعة والدین مصلح السلاطین فی العالمین ادام الله ظلال

جلاله علی المسلمین الی یوم الدین حاصل است که در عالم معنوی کاهما خیال وصال

و تماشای جمال آن صاحب کمال را نقش مخیله جان و مرآت خاطر روح فزا ساخته

با خیال تو بسر می برم ایام فراق ✿ نیستم بی تو بنزد خواب و نه در بیداری

هست امیدم که دهد عمر امانم تا باز ✿ از وصال تو باقبال تو گردم کاری

فراوانی خدمت و اخلاص از محض صدق و لیاذ و اختصاص انبعاث یافته باشد مرفوع عالی میگردانند

و با حق شناسی و بی وفایی محرز و یکدیگان و معتمد الدین اکابر کار فرمایان بوده حسه گوهر دهنده

چه هیچ منخواست تا کند خللی ❀ لیکنش فرصت و مجال نبود

آخر الامر لجه خواست بکرد ❀ طریقی در خیال نبود

دلا یار اطبا نمودی از ملال خاطر عاطر می اندیشد مصراع

جانم ز دل یار کند بیمار طاقت ❀ حضرت از حد الملک شیراز و عزیمت اتفاق افتاد

و با صفهان سید بحمد الله والمنه و بهمه ترک کوه گذار انجام. مجموع ممالک عراق عفوا صفوا گا

در تحت فرمان آمد و بهامت افکار و اصاغر از سر طوع و رغبت در مقام اخلاص و انقیاد الکرحا آستانه

بسته سر و جان و جان و مال فدا او کردند و از اطراف و جوانب همسایگان نظر بو مساعدت

از روی طاعت و اخلاص هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند و علی التواتر والتوالی و تعاقب ایام

واللیالی فوج فوج ارباب و مرکب و عساکر و لشکر امیرشیروز و ملحق و منضم می شوند امید

بعون عنایت الهی و همت سعادت بخش مخدومی عنقریب تدارک این وجه شود و دلخواه باشد

ومعتقد باشد در رعایت وعده خواهی کی شد بهجة الجنان بحث بر بماند و توقف ننمایند

بکسر معنی بجاورنها شدی بالتماس و تاکید محتاج نمی گرداند و بانهمه کام سعادت ملاقات فیض بخش

ورود مخاطبات علیه سامیه صدور و مسرت ملاقات مطلعان جناب تقوی سلسله ابا جمیعهم

سلام و دعوات معتقدانه می رساند و در جمیع اوقات مستعد ادعیه می رود سلسله الکس المسعود بالنبی

محمد و آله الامجاد الی یوم المعاد ❖ بتمیز برکات و دل مشتاق ابواسحق

من انشاء مولانا تاج الدین حسین الدهلوی للخواجه معین الدین

مفاوضه شریف و مکاتبه لطیف مسلک همایون دعا نی بوفیض فضل آسمانی آثار دریای رحمت

و رافت عالم بانی مجموعه العلم الاعظم سلطان سلاطین مشایخ العرب والعجم سبحان الله بان

مادر الدوران افضل الفضلا و اصح العقلا خلاصة الملوک قبلة ارباب الیسر والسلوک

معین الحق والدین لکلام الله برکات انفاسه الشریف الی یوم القصص اکرامی آسایش رسید دلها

اعلی حسن بحجرات علی الشعوا بعمل با اقبال آنحضرت رسانید اقبال خوش تصور افتاد

مولانا و شیخ الاسلام الاعظم سلطان الطریقه مآل الحقیقه قدوة الواصلین زین الواجدین
مطالع الملوک و السلاطین سماح الملة والدین امام اهل الحق والیقین اسبل الله ظله علی المؤمنین
از مسائل و عادات و حد و حو بها باب متجاوزیت حصول آن مراد که مقصد اقصی ارباب عقل
و عروة وثقی اصحاب نقل است سببی بخیر اعود علیکم است و گفتی شه هند از درس مهر معارف حسمانی
تا گرگ مع ساقی در عهد شیخ ساقی برود که مگر طومار رسالتی در منقار داشته نظم

بسی شدی آدمی مع خلقتی بشد ✿ که تا نشود از دعای در منقار

بعضی واسطه محاورت لسان قدس لسان مولوی شیخ الاسلامی ملاذ کاه خواسته
حق التحیات الخیرات نثار اشکال این مخلص جه کمال و آن آستان ازین حبس جنس شد جمال

از قدس سبحانک سلطنت حبیبی ✿ ما لنا آستان او رفیع
سر دلت زر افسر سلاطین ✿ بخاک نگار خانهٔ چین

اما شما از که سبب شرف خود در عرض این لحضرم بلند و بر عزو شرف انتساب

وکانت قمیص یوسف فی اجفان یعقوب و نسیم روض علی حرّی الاکباد و الصّلوب

لاجرم مقصود بود از شرایط تعظیم بعد از ماقبل و لو شعه اسراوات الطاف کافی در رساله حسب سنه

ظلمانی یافت حکمت انّما اشکو بثّی و حزنی الی الله و نکته لا تیأسوا من روح الله تعلیم فرمود دل شکسته

و خاطر خسته رسید تمهید طراز خطاب اِنّی لَاَجِدُ ریحَ یوسف می‌خواند و واسطهٔ زبان پیر راز

نهج استقامت گرفت و الحمد لله علی ذلک ما تعذر نظم دید راضی نیم شود بخیال

دل قلعه شکند بخر اما تهعال کن رانشکرید تا فی حدیث بلا فی و لا

کاتما و نقد پیمان مخلصان ثبت و مطالب اهل تمسّک اینک اکا سر رشته آن در دست نقد درست

و بادستهٔ حسن تدبیر بسیط حدود و وسطی فی تمهید قواعد سرادقات عظمی و کیمیا حکومت مقتضی

با ساحت و معنی بادراج فواید بود درین بار حسب کلمه تحدید مولانا المعظم مجمع الفضایل و الحکم

سلطان الله جلاله و حمیت عن عین الکمال کماله کفه شد لاجرم حاجت تعلق داشته است فقیر

اعمال نمودید و در دفع موانع باقصی الامکان کوشید و بعین طالع و نجاح و ثوق و ثوق صدق

از انشاء الملک العادل عبید الله الغوری الی خواجه معین الدین

سلام الله ما طلع الثریا ۰ علی تلک الشمائل والمحیا ۰ سلامی چون نجوم سما زو منوّر ۰

سلامی چون نسیم صبا رو معطّر ۰ سلامی چون سبع المثانی مکرّر ۰ سلامی چون سبع سموات برتر ۰

سلامی در سوز و شوق عشق مدغم ۰ سلامی در واو و نون حسن مضمر ۰ سلامی همه شوق چون روی جانان ۰

سلامی همه لطف چون لعل اطهر ۰ سلامی همه زینت خلد اعلی ۰ سلامی همه صفوت آب کوثر ۰

بعد از عرض ادای تسلیمات و تبلیغ ادای خدمات خواهم صدر عالی معهود مخلصان است

و سابق حال مشتمل است بر شرح و نمای اوصاف بی تکلف اهل عالم در حق ایشان و

لیک بیت میخواهم ع چه حاجت است مشاطه روی زیبا را ۰ ایشان در کمال حسن خلق و کمال

الحوال غایت الاحوال و نهایت الاعمار باقی باد بحق النبی المختار کتاب رفیع قدر او و جواب

ترکی مخلص ولا بعید و خاطر زدن و امتحان زمان ایام و حضور سعادت خدمت مخدوم

شیخ الاسلام الاعظم و مولانا الاکرم الاعلم در باب ولد الذین الاعوام و باقی الشهور و الایام

و اوهن من بیت العنکبوت ع نشسته بودم و خاطر خویشتن مشغول . شنوم غبار غارت

ایام که بر عارض وصال و کرده و وقت اختیار که چون جال درشمع مسرت صبا باشیم و نه در مجلس صحبت

صفائی غیره بالظلم امواج محی و انتشر بالکم امواج فتن ع گاه چون چرخ در خی ذلیل شد آیی

از شکایت حکایات ایام نا فرجام نوای شعر خلت الدیار فلا حبول دیر تجی

منها النوال و لا ملیح بعشق . می سرایدم و گاه ع چون عاشقان بسوعای

از حکایات سعادت بانه عد از یا سار کار نوای که انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین

که می شنیدم بای دهان سحر و سر در گریبان تفکر فرو برده ناگاه صدای هاتفی از غیب مصراع

بگوشش رسید افروختن خجسته بام ؛ که ای مسکین مظلوم و ای محروم محروم

گر زبان فصاحت بودکه صد و ساله قلم را کسی که بسته است الی یوم الطلب چرا

باش دهان قلم کشیده و سر که سامان فرو برده و دست پاس تیز باز زانو که حلقه عبودیت

و لکم ملاذ من حضرت مخدوم علی الطلاق ولذت مولاش که با الاستحقاق واحد من الحب الطالب العلماء

وقوعی لا یدرک فی الکمال ۞ لکن بنا بر کرم و حسن شیم لری سپهر هودج زنگوله‌دار و آن خسرو و

خاندانی نامدار شعرین ولد خلیع العذار قدم مباسطت درسیلان عالمک نهال لری حسبا رتبت

بنده ملکی و خادم اصغری اسکندر که خضر آسالر آب حیات تفقد خبایا سیراب اولمشت

و در بواطن مهمات ملکیه اضطراب رواصر جواهر آثینه و در آلی درالوعیه بر طبق نیاز نهاد

لذکج حضیض اوبار طالب علمی یا وجه جهار پاشن مسند سلطانی معروض و مرفوع مینک عاند

جایست کله گوشه قدرش فلک ۞ اول که کله سفند زیر بش

عشق تو و سینه جوشن کبس ۞ طاوس و سرای پرستاری

و باطنهم خجالت **نظم** من ز کجا و تمنای وصل تو ز کجا ۞ و ابجه آن حصولی ... استقلال جستیم

شوق نگرهای ملیح که سلیمان جرم **مصراع** لن الهدهد ابا علی قدر لری مهد بها

و خوف گسست بو سیلک اثر فضیلت نیاز و فضیلت اثر و سلطت سپهر سپهر سفراز اولان

هبوب صبا صبح و عنفوان نشو و نما خصوصا الهی زمان مساعدت دلالت عوالی فی صادق

و مرکب شاه که کف دستان از بهر سکوی ستن و لیس مرتبه خویش نشستن بصواب الوده نمود

ناطقه خوش سرای عاجز مدح تو شد ∗ الحرم آغاز کرد زمزمه اختصار

بعد از اصغای این مصرعات نامضبوط و استماع این معمیات نامربوط با وجود خاطر مشوش

و الفاظ ناخوش کالبحر کالسفینه کالملاح چند بیت دیگر از صد از اقبال اگر شرف اصغا را

ارزانی فرمایند با قضیه مرضیه **شعر** ما ان مدحت محمداً بمقالتی ∗ لکن مدحت مقالتی بمحمد

بوقوع پیوند انواع این عقد و اصناف این لطف از بیان شاهانه و شیم خسروانه

غث و بدیع نخواهد بود **مصراع** ومن عادة السادات ان یتفقدوا **نظم**

چو از سواد سر گیسوی معنبر شام ∗ بیاض چهره آفاق گشت غالیه فام

صفای چشمه خورشید را مکدر کرد ∗ غبار شب که از او مولکان اجرام

نقوش نقش صبح از مطرا شد ∗ لباس اطلس چرخ زر نقش از آن کبود خیام

ز کوه مولکی شد ز عنبر بعدی شب ∗ فراخنای جهان گشت زعفران طلا هم

سر قبیله شاهان محمد سنجر ❁ چراغ دوده او اولاد شیخ احمد جام

سمند دانش او در فضای عرصه فضل ❁ ربوده است سبق از مساحت اوهام

نگاه صید بلند همت عالی ❁ طیور سدره نشین را عیان حلقه دام

جناب درگه او مستقر دین و دول ❁ مقام ساخته او مأمن ملوک عظام

ایا ملک جمال تو چشم جان روشن ❁ غبار راه تو در چشم عقل کحل مدام

ز حسن خلق تو گیرد صبا سحر خنده ❁ کند ز رای منیر تو شمع خاور وام

سپهر مرتبه بالاکیست در عزت ❁ که تیغ حکم کشد بر سپهر عقل مدام

گرفته صیت جلال تو سربسر عالم ❁ برند نامه صبا در صبا الی الایام

زمین ز رای تو پیوسته ملک را آرام ❁ بر آستان جلالت فلک کمینه غلام

بطاق امر تو ابر میان جان بسته ❁ نهاده‌اند چو کاوس و خسرو و بهرام

پدید تحفه تو بینی ز رای روشن خویش ❁ سکندر از رخ آینه و جم از دل جام

بعث مفتخراً في العلى ومنتظماً ❁ بيمن جاهك كل الفضل بين انام

من انشاء العلامه مولانا سعد الدين التفتازاني الى السيد

سلام على من لو ملكت مراحي ❁ لما احضر الا في خدام مراحي

اتم وعز شانه وعظم سلطانه اشعة انوار الطف ومظلة سحاب مكرمت حضرت مخدوم

شيخ الاسلام الاعظم خلاصة اعاظم الاكابر في العالم سلطان مشايخ الانام معوان

طوائف الانام مهبط انوار الكشف والالهام محرز اسرار الملك العلام معدن نوادر الفضل

والافضال على التمام منبع انواع الكمال بلا الكلام نظم حوى شرع قوى ساعد وحوى عقل قوى سلمى

حوى عدل الكوسير وحوى علم الكوبام ❁ معين الحق والشرع والدين غوث الاسلام

وغوث المسلمين مد الله ظلاله على المشرقين والمغربين ما اقام سلطان قياسا قسام لطوائف

عالميان عموما وتخصيصا انان محرم خصوصا بانسوط محمد وقطار لدالنبي وعلى آلن ضر اعتن اواسط

حمالي الاخر لرقته الاسلام خولد زم زلا ما للنه سن القياس على البلايا وقلة الاكراث

با اضطرار اختیار که بر وفق و لنواینک قبلهٔ رضا با توجه آن خان تحریص فرمود

وخدمتش اقدام نمود و سخن کفایت مصراع او خود بر توجه کاری خویش کند

ظل ظلیل ابد الله بر ممدود و عالی بالنبی و آله الامجاد الانجاد علی جاه شیّده

مخدوم سیادت کان عن لغزش محابا مخصوص است خصوصا اکنون که صدور عیب حقیقی و نیز ابد ما نبد

حق سبحانه و تعالی شان در ظل سلامت سایر حالات الحضری باشد و مستدام کامراد

ایضا از انشای الیه نور الله مرقدهما و رضی عنهما

کنت وفی قلبی من البین لوعة ✿ تهیج احزانی وتسکب ادمعی

وعیشی من الاشواق بالوشح جنتها ✿ بالبین صعب قبل ان یدعی

بعد عرض قرب ایام خدام آستان قدس اشیان مخدوم اعلام بنا سلطان

اهل الانشاء بقیة اعاظم اولیاء الله عطیه ولقد کرمنا بنی آدم ولقد اصطفیناه نخم

آن به رای عقل که شناسه ✿ وزنده و نیک این جهان آگاه

ولدی حال الرواحل با نسیم صبا اکر سیر تصریع و نثار تمام اکی نثار ایتدی که نظم

چو بجناح سفر بال عزم کشادی ⁂ بکی شتابی و حور ابکار و ولدان کبی سان

سیاقش منتظر اکی نامه بنویسم ⁂ تو با نوشته حدیثم بکیان یکسان

بدستبوس مه تعمد آستینش را ⁂ ولی زهجر زمین پر آتش آسمان کبی سان

رشیح بالهٔ اندم سخن چو در کیمی ⁂ بکی مبالغه و با آسمان کبی سان

ملالت مدی دیش او خواجه با باشان ⁂ هر سکی بکی ولدی سلامسان کبی سان

بعدالیوم ع زرقه جاک تروکی ولبندی خواه ⁂ فتحسسوا من یوسف واخیه

ولا تیأسوا من روح الله نظم یاران اکر فلک یا سبع چو کن اکدری ⁂ حصرکی موسوم نصف وصل وصنف

بناد ولد زمنی زر بستبوس سر نفس ⁂ ملک قدر بود قوی و تعالی کبی سان

علت تشوق ای صاحب کمال و اوفر نصیب من الفضل و ذوالافضال سردفتر لکار

ولکارم جهان سر فرا افاضل و اماثل زمن فرمان عنصر شعاع هلال ثمر حقایق ملت

وتحریر صادقست و بدل روح کامل بر وفق معالی عماد و حافظ اسباب و ارتق

وحدیث مقصود و مراد من فوق همه **نظم** ما بغیر از تو نبود از همه تمنای دگر

رفتی در رفتی تو میخواهم و کنجی همه عمر ✿ بر وفق مراد دل و جان بتحصیل آید

ساعالی آن آفتاب معالی مهر کامل ایام و لیالی بر جهانیان تابنده و تابنده بالنبی و آله

الطاهرین و صحبه اجمعین **علی حاشیة** مشایخ الاسلام و اعاظم ائمة مناقب

ومکارم الایام و مفاخر و مآثر اسلاف عظام عن اصناف المعالی در اصداف

همم العوالی غیاث الاسلام وقطب الایام و جلال آل الانام مد الله ظلالهم سیما المشهور و دار العوام

معمول و معلوم محل اصابت رسیده منتبه گشت **ع** حدیث شوق بطول ار رسد هم آید

بحال مولوی الخضمی بحال فی زمان و آن اوقات متعاقب گشته مقبول موصول باد والسلام

من انشاء آخواجه یحیی الجشتی الی خواجه عمر الجامی

عهد میمون و اوقات میمونی که فرخنده تر هر خجسته بهر سعید رسیده باشد اعنی مخدوم زاده ایام

والمکان المفتخر بولایة اصحاب المملکة والامکان خواجه جهان و جهانیان معین الحق
والدین شمس الاسلام و بهاء المسلمین خلد الله ظله الکریم و اید علی وجه الایام ملکه متنه
بهر سعادت و نعام مخلص ستهام و معتقد یکدل خدام آن جناب می رساند و بعد مراسم سلطنت
و سنت صحبت موالات و مصافات که لحضرت صوالحات و اعلام میکند نظم
زرکن السلاطین که او دوش ❀ همه عالم اسلام از رسالت مست
خوش تحایات و وعدهای مسار صادقه عنایات لله صاحب کمال و کرم را از مکدرات
حوادث روزگار و سانحات ساعات موسوس فی اقشار مصون دار ادع ع
تا عشق میان ما نماند فی غم ❀ فسائط لطف و شفقت آن بعید عالمیان برا
ز بس هستان موالات و خدمتکاران و موالی مسوط ع تا بو که در آن میسر یکی مراسم
حقی دره یاری و مدد نظم اگر در سمرقند و گر در بخارا
دعای تو گویم نهان و آشکارا ❀ حالا این اثر لطف اشرف برای مطالعه خط

وشهاب الملة والدین الاسلام لسدعی معارف المسلمین ظله معروض ومرفوع میگرداند وشرف
معاودت خدمت روح افزای روح پرور که بسر انیس روح وجان ومسعای حرم منتهای است
مشتاق میباشد چند روز بمعاودت خدمت که مسعای جهان آرای موقوفست کمال وجان
لکن مخلص با تولای ایشی تمام اصلح و تمادی باری تا انی اطناب حاجت نباشد مصراع
احتاج النهار الی دلیل ✤ لکن حدیث الحادی عشر من ربیع الاول
لکن محروق بهارات صنعت عن الآفات والمخافات بعد تحریر افزایی الحوال لحمد میکردد عز الحمات
ثم حوالها و حوالها بکرم عمیم میکند بیا که اکنون مصراع عذر آن نیکو مکرمت که بار کفت
بس لکن تحریر قدر مولانا الاعظم اعلم ملک الفاضل والواعظ فصیح الملة والدین
رسید چند روز که در حکومت محیاها آن شاه قطاع الطریق شر و باکوم زیرکانی بوده میکنند
ولد فساد و قطع طریق و درهی کی ساسید بحد الغرم مشدالیه و مرقوم سحاب باوجان جوانان
وحوال ایشان الیه یاری حصین الاعلام باساسانی توده عالی و متعهد سعادت دهاورکه احوال برمندیال

الحمد حمد حضرتی بعد سید انواع حالم بوالی و اصطناع زاد و وظائف دعاگوی او و مساعی او بود

عمر جاودانه باد مرا در جهان فضل ❦ عمر عزیز می‌شکند از غم بهر وصل

کلک متبرکه در الطاف فضول بود زر سند و نقد سفینه جمعه انشای درگاه سبز اکنون بود

روز و افتخار و بارک اقتدار باد زهال سما که ابر والیان جام کرام و ولیان احکام

آن معلم رسید بوصول آن مفتخر و مباهی گشته در ادعیه صالحه فاتحه و فرو معطوف گشت

اوقات باللّه تعالی ساعه عنایت محمد وعی اساله‌ای با مساعی سر حد اعلی و عالی گویان صلوات الغلا

مستهام باید و سید اعلی کار اداء محمد و عترت الانجاد ❦ الداعی الیه الاصغر خدام

از انشای خواجه فضل الله مهنی للّه خواجه معین الدین الجامی

الا ای شهی دلم سالها جو جسم سال زجان ❦ ز روی هیچ طریق کدر نخواهد بود

که هم زمان عصمت وضع بطبع کرم ❦ بلی پسر خرسند بدر نخواهد بود

نعیم گلشن کسب فلک صحن زمین ❦ نه بی همت تو ما حضر نخواهد بود

نام عشاق از نسخه همی کرد کسی ❀ نام خود را محل تعبیه کرد انجا

من انشاء ولد حرمن الفضلاء عز الدين الامير الاعظم

الاكرم الامير اعز غوث شاه الليه جوابا لكتابة التشريف

خطاب حضرت عالی خداوند شیخ الاسلام الاعظم ملجا طوایف الامم مربی العلما و مرادا فاضل

قدوة الفضلاء والاماثل سر الله في الارضين خواجه معين الحق والدين ادام الله ظله

على مفارق العالمين في العالمين مشحون بفنون اللطف والاشفاق نظم

رسید وقت غم دل را شعر ساخت ❀ سعادتی همی خواستم ز کوکب بخت

زمان زمان که خط اشرف رسیده رسید ❀ بغیبت مهجت انسان ... تمها رکان کشت

و منتج ابتهاج شد لرتباح و مزید بهجت و وصال و بکالت و اتحاد آمد اضعاف

اضعاف الطاف خدمت و دعاء صباح و مسا مبلغ و مهدی میکرداند اما حد

النزاع قد تجاوز عن حد النزاع لاجرم دل را خوض بموجب اتحد ساعت عشرت

الباب السابع فی رسایل فتح القلاع

من انشاء خواجه کمال الدین حسین المنشی فی فتح قلاع و بلاد آذربایجان فی الکرة الاولی بعون الله تعالی

هو الغنی

شاهرخ بهادر سوزومیز

الحمد لله الذی یؤتی ملکه من یشاء بقدرته و ینزع ممن یشاء بکمال قدرته و سطوته الذی ذلت له اعناق الجبابرة و الاکاسرة و ضلت فی سرادقات عظمته ادراکات ذوی العقول و الآمال هو مفتح الابواب و مسبب الاسباب و الصلوة علی رسوله و نبیه صاحب المعراج و المحراب الذی نطق بکلمة الحق و الصواب و علی آله و اصحابه خیر آل و اکرم اصحاب

اما بعد چون واهب الوجود جلّ و علا و مبدع عالم بدایع کن فیکون بامر او فضل بی غایت و کمال لطف بی نهایت بهر انتظام مصالح امم و نظام اقالیم عالم ذات شریف ما را که مظهر تأییدات الهی است آینه ذکر بندگان کردید و در قسم اصطفا و اختیار بناصیه احوال ما کشیده

و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم تلفیق این کلمات و تنسیق

این مقدمات مبنی است بر آنکه در وقتی که رایات نصرت شعار بتسخیر مملکت آذربایجان

وقوع لشکر کرمان نهضت نموده والی مملکت کرمان کمال سوهیتی آمده در تحت تصرف

ع ایشان مانده بود و اولاد قرا یوسف از صدمت لشکر ظفر انجام انهزام نموده

جهت تنبیه نیلان الجوی کرمانی رایات نصرت شعار بطرف صلاح لشکر حرکت

فسلامتی در فرم آن نموده و در اول ... الله ... نهضت اتفاق و اقبال همعنان

معاودت بخیر رسانیده ... ولایت ... و اولاد سعد اتفاق کرده اند

و در صحرای ... غلبه ... لشکر ... جمعیت بسیار مجتمع شده

حضرت اعلی مبارک ... تحت ... تا هدایت معلوم گشت ... طرف

... محمود ... وخامت عاقبت ... نماید ... کار

ما رکعوا ولا ... فبالکل شئ این شاید بود نظم

در عقب ایشان بی هلمان عزیمت کرده و در ضمن آن یورش آنچه مقصود بود میسر شد

بسعی الحمد و علیکه مقهور و مغلوب شده و بهمت رفته چنانچه **نظم**

فرصت تیر رکابکشان بود ... سنجان باکیش ی انداخته شد

عاقبت الامر خران ولیسر کشته و اصل و حشم ایشان گرفتار شده و مادر چولکه

نوهر بوهر فهوده و عرصه آن صحرا مضمار سر ادوات حلال بوده متعاقب خبر

رسانیدند که اولاد اسفی و اولاد سعد از صدمه لشکر گریخته اند با سکندر والد

لال عسف ملحق شدند و غلبه مجتمع گردانیدند و بهانه ایشان جنگ مشغول اند چون

حقیقت این حال که ضمیر انور مکشوف شد عزیمت بمناهج حرم فهوده صلکی مملکت را

از خار تعرض ایشان بعلل پاک گردانیم و نظام العشائر این طایفه را از ریاض

علت منفسح سازیم عساکر منصوره جهت اطفای آن نایره و استیصال طغرسک کالیز دوع

آن حالت در حرکات آورده از چولکه نوهر بهضت فرموده و در اوجان چند روز مقام

شد

و در روز اول حوت ایشان الحان رسانیدند و اظهار انقیاد کردند لشکر ظفر اثر حصنت

قتال بعضی عوام ایام هر روز علیه لشکریان حمله آوردند و جریح شدند و اولاد پهلوانان

جمعی از اضداد شیر دلان ابطال هندو روز چهارشنبه آخر رجب بود که سلطان کشورگیر همت

بر عرصه سپهر تاخت و لشکر هند و شام ترک و تاجیک از لشکر حوادث شتابان کمر روی بهم نهاد

چو خورشید تابنده بنمود چهر … در باغ عشرت گشاد کمان سپهر

لشکر موصوف همه صفوف کوه پیکر … ع … که کوه کوه بسته داشت از جا برود

لشکری که از ایشان حاکم ایشان بود ع را در هوا مجال رفتن نماند و از کثرت سحاب

و ابطال و خیل و فرسان صباح را مجال راحت و بهار مجال آن چون آن حال دید ثمر افعال

و تیر اعمال از گردن پهلوانان هو محال کلید نیافتند و بحکم ضرورت حالت حربی وقف

و اضطراب داشتند بمحاربه و مقاتله پرداختند در حال آتش جدال اشتعال و بانگ

قتال التهاب یافت و از هر دو لشکر جوی باصرصر حمله کردند و جوی بعدو و برق آتش بار

سال العبید والحرم معه الی پاسعد بهادر لطف الله تعالی در فی ظل السلطنة العماره

که در میدان محاربه کارنامه کاری شیر بیشه شجاعت است بحکم الشبل فی المخبر مثل الاسد حمله آورد

و شمل منتظم مخالفان را چون عقد ثریا در هم شکسته بود بنصرت شمشیر آبدار

چون بنات النعش متفرق گردانید **نظم** چون بنات النعش گشته این کسان کز اجتماع

روز و شب با یکدگر مانند پروین بوده اند ‌ و جمله فیلان فتح نمودند و رستم

هنرمند را ... مقرر گشت **نظم** کسی را که فرزند باشد چو او

دلیر و خردمند باشد چو او ‌ چه غم دارد از صعب کارزار ‌ وگر جمعی دشمن بود صد هزار

ولی چاکر را اظهار در رستم حمله آورد و جمله بهادران حمله آوردند دیگر دستان

مسلح گشت ولی دیگر جوانان ایران و فیلان و امیران ... یکبارگی نمودند

و بهادری کردند و با نفس مبارک در میان لشکرگاه ایستاده بودیم دیگر از جانبین

حمله آوردند ... فساد و فتنه در میان لشکر جمله بنصرت ... نصرت ...

وحصول وانواع امن والمسرة والعباس الرحمن از نعیم و تحصیل کامل غیاث الشکر حمدا له

ولکن والله یؤید بنصره من یشاء حضرت فتحی عظیم و موهبتی جسیم روی نمود **نظم**

کجا نصرت و فتحست چندان از ملک دو ◊ زبان از شرح آن عاجز خرد در وصف آن حیران

ولی این بود آن فتحی بسر شد بعون حق ◊ که نشنودست و نه دیده کسی دیگر بمثل آن

و بدین فتح و فیروزی امرا و ارکان دولت و اعیان و عساکر نصرت شعار در ظل سلامت

و انضمام این فتح همعنان در قلم آمد سلطان احمد خان و محمد درویش و جوانان

صدر سلطنه همراه اهالی و قضاة و علما و موالی و صدور و اشراف و اکابر و اهالی آنجا بایدر

استماع این خبر بهجت اثر مبتهج و مستبشر شدند و طنطنه کوس بعیوق رسانیدند و دبدبه

این بهجت و مسرت در اطراف آفاق منتشر گردانیدند فتحنامها بسایر ممالک همعنان با سعد اکبر

موفق گردانید و دعا بار حضرت بالحمد و الشکر بنظم امور و اشغال مشغول گشتند

و در اواسط همعنان امر تحصیل و مرتب گشت در غره شعبان المعظم سنه اربع عشر و ثمانمائه

بتقدیر مهیمن قدیر بتوقیع رفیع تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء آ

باقیست و مسرع هلاک کشتی بقاش بحباب توقف در تسخیر ممالک آفاق و از همه است ملک خلاق

بمآل الغدوها شهر و رواحها شهر شناخت **نظم** ای کمان هر روز مجموع جهان را می گرفت

بیمش ماند چو خورشید از صباحی تا بعصر ❊ بر سپهر سلطنت بنشست چون ماه سحرکش

آنکه بنشست او بملک شاه انجم این قدر قصیر ❊ ولذلک قال مضمون این مقال بعض من سمّاه

کانّما الدّهر تاج و هو درّته ❊ والملک والملک کفّ و هو خاتمه

والبرّ والبحر والاعلام اجمعها ❊ والخلق والفلک الدّوار خادمه

و هر روز ملکی تازه مسخر فرمودی کار اساس اعمال اساسش ممهّد و ملکی لا یبلی

در ابتدای حکم حاکم ازل در کار کشتی بنا اساسش سمی آمد و همراه او اکثر جنود عظیمه و اکثر ازدحام

جنود حشمت آن خسرو رفیع مقدار از اکابر ممالک و بلاد فضلا و رجال و عیال

و اطفال مسلمانان در قید اسار گرفتار شده بودند و باعث اهل جهاد در مملکت

روز رزم از قوت اقبال ما دفع خصم ❊ باز فتح جدیدش کند منعم همی نو دری

از رفعت سعادت اندیشی و سالک طالعان عرصه جاست سلکی حضرت اعلی خاقانی

که عطاء الله مصحح در زمان حمایت از آن بهمه شد در تخلیص آن اسراو بحر آن بعرا

المعانی فرمایند چون قصاید ناسخ صحف عماست بکر اندیشه طبع آن از انواع بقلم نشان

از کام سلطان عالم پناه سمت اتمام یابد ولکم فسخ البینات حلول المسات

با عبادت درعهد تعلل ماند ولو با خود در معمور او از اسم اساس آن از بهود الکون

امال انسان از محض حسن الجمال تا میسر گردد کما قال الله دره **نظم**

سالها آمال جان گویی هوای اقبال افلاک ❊ تا تو در صید آن نصرت دهد چنگال گشتی

مثل کسب سعادات از ادبار کاشت ❊ تا عنان حسن بر تسلیمی آن گشتی

وفی خیر وثواب وفعل صواب سهم همت عالی حضرت صاحبقران و سبب نیل

معالی همایون و در آسمانی هم قمر و مهر والا درخشی هم مهر جهانی گردد چون نقد این نیت

چه خوش باشد که بعد از انتظاری — به امیدی رسد امیدواری

و درین عمل صواب که موجب نیل ثواب و خلاص از عقاب است دستوری که در حدیث

صحیح و نص صریح هادی سبل و افضل رسل صلی الله علیه وسلم ثبوت پیوسته عن

انس بن مالک ان ثمانین رجلا من اهل مکة هبطوا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم

من جبل التنعیم متسلحین یریدون غرة رسول الله سلما فاستحیاهم و کرما فاعتقهم

فانزل الله تعالی و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکة من بعد ان اظفرکم

علیهم مشاهد سنن سرور غازیان سلاطین عزیمت آن کرده بامید آنکه در رفق ثبات

ذخر ایام ما باشد و من رغب عن سنتی فلیس منی و ما یحکی من حال الملوک و آثار سیر

والقلیل عند الله کثیر و بعد از آنکه اسیران رخصت انصراف بمقام و مأمن و محل

و مسکن خویش یافتند خواستیم تا امینی معوّل علیه و رفیقی معتمد به ایشان الامکان

و معاهد خویش رساند مولانا الاعظم افتخار العلماء و الافاضل قدوة الاماجد

که بحقیقت لسان ثواقب حقایق فنون معقول و منقول و فلک کواکب دقایق علوم

فروع و اصول و مرصد نظر ارباب فضل و دانش و منظر بصر اصحاب عقل

و بینش و مجمع علمای زمن و منبع فضلای جهان و مقر مهندسان عقده گشای

و حکمای صاحب رای است شعشعهٔ انوار استقلال و واسطهٔ افاضهٔ استفاضه

بتوجه خاطرش مطلع انوار نکات لطیفه و مخزن اسرار روایات شریفه

و طبع سلیمش مفتاح مغلقات مسائل و ذهن مستقیمش مظهر آثار معضلات متون

و رسائل و کلمات فیض بخشش تحفهٔ اهل نهایت ادراک و فکر باریکش مبین اقصی

درجات دقایق افلاک ⁂ نظم ⁂ کانشوری در صف ارباب علم و فضل

عقل کلش زد رقم بر ملک اعتبار ⁂ در فن افتد جمله سیاره اگر

بر فلک افتد حمله افلاک را مدار ⁂ بنابر استیناس تام بمجالست و

مصاحبت شریفش همه تمامتر حاصل منمود و اینک در هر سه ماده که

لی اسرار الهی نهاد و در حال دلالت ارباب کشف کان بی ملال سلوکن سبیل رعایت

و مراقبه خواص ضمیر نمود اورا رخصت ارزانی فرمودیم **نظم**

لکه دو بیتی وصل شمس نفس ما شاقیست ❊ لجان یافت ... چونکه مشتاق لیست

و مقرر آنکه چون اجماع عزا اهیکر خوش ساندهند ... شرو ... اباؤ اجداد

کلام فحوی العود احمد را لتسبب استیناس بالحضور موفور الحبور خوش کرداند **نظم**

بازاو بازاور ذکر ... فضایل در جهان ❊ بازانی ... حسن شمایل در جهان

می باید ... الاصلاء در منازل و مراحل ... مضاجع نشو و نمست و اکرام

... والعمرتی ... نشده بسلامت تکرار نمند و نوعی سازند که ... تمام بار رسانند

و لشکال محرر ... مسلک ... و صلحا و علما و مشایخ و الحضار اکل مقدم اورا معزز ... شمارند

و طریق اعانت با جماعت ... مسلوک داشته حسب الطرق و القدر ... مراقبت بجای آورند

کتبه بالامر العالی خلد نفاذه فی جمادی الاول سنه اربع عشر و ثمانمایه الهجریه ... بخط

و بمن هدایت اسلام نیکی در فضای زمین بقا و صفای آسمانی خاک و صیت عدل گستری

و ذکر عدل او روی [illegible] ما را او محکمات متشابهات کشور گشایی ما را او وفور فضل بی نهایت

و لطف بی غایت بالسنه کاتبه سیوف و اقلام نوک [illegible] متقید گشاینده و فلک

فضل الله علینا و علی الناس همانا به زینت همت بلند [illegible] و الحق و [illegible] مبدا [illegible]

شکر این موهبت سنیه بما هو حق قدره و الا نعم بالشکر در اعتلای [illegible] اسم کشورگشای

و اتفاق لوالاعزم شهریاری و بسط امور اطراف ممالک و اخراج رعایا از [illegible] ممالک

نیل اهتمام فعول و اقامت [illegible] معنی موجب استحکام دین و دولت و قوانین عدل

[illegible] مبدا انعم و بوفوق [illegible] الحضرت عز خلت قدره بتصریح و اسهال [illegible] دوله

و هو مبشر کل ما سوال و مسئول

نظم

بشتر الی کار این سقف معلا کرده اند
وین مفرش کبود نه توی اعلا کرده اند

نسخه انسان [illegible] و آخر خسرو نسبت
هلت ما را [illegible] الله [illegible] کرده اند

مقصود از [illegible] این حال و مطلوب

و در لوح فیاض خاطر نقش اشتیاق و استیهال مرقوم و مصوّر گشت تا آنکه خورشید عنایت

بی علت مالک الرقاب فلک جنابی با این ذره شان او درفشان شد و لمعان انوار اشفاق ذاتی

و اقتباس انوار مصابیح سهیل الشان نور بخش اقتباس افتاد که طلعت رفیع مکان او از اوج اشراق

وصول بصفحه منیر رسید و من بعد بشرط صلوات سر صدق بنهد و قدم در جاده خدمتکاری

نهاده بنیت صفای طویت بر منهج عبودیت استمال و سفینه سینه را از گوهر اخلاص

مشحون ساخته و لنگر کشتی اخلاص بر ساحل عنایت رسوم ایتلاف در قعر بحر اختصاص

انداخته لا اشک سعادت احوال اقبال از باخ علم فرو شاهانه اجلال آمد و تسبیع

غواص عنایت الصدق الصادق فی نهال حسد و کامان اعمال اس مال اعمال در

ملاقات و آلای مرام شد * از بستان عالمیان که سر نهاد

نکرد شد که عهد رسائل سرپرست شد * اتمام علی هذا المقدمات صحیح

زمجد فام در کامیابی تا بعهد جواهر و زر از کامکار صبر یک مهر سلطنت

و اعیان ممالک و ارکان حضرت ملک سعادت قرین مقرعاتیه لری مضمون حکم تحافه جایز اولدیغی

و مراسم اعزاز و اسعاد و لوازم تقویت و تمشیت تعظیم رسانیدن هیچ دقیقه لری دقایق

مکرمتی مهمل قلنمیه و الحاصل شرایط توقیر و احترام تواهی بود بجای آوردن مساعی وفا

ولیه و علما و مشایخ و موالی و اشراف و اعیان و اکابر و اهالی و سایر سکان و عموم متوطنان

مملکت و اخر اذربایجان خصوصا اهالی تبریز احسن الله احوالهم افراد احالکم باستحقاق

و ولوهی علی الاطلاق کافه سی قدم لری منهج طاعت حالی اوزرینه نهند و سر ارادت

و کفل لری طوق متابعتی اوزرینه بخند و اوامر و نواهی اوامر مطیع بود رجمیع ابواب

رجوع عد و کماشکان او نمایند و حاضر و احضار اوامر معنی کاسر امر الاعظم مشار الیه

تربالد حصور اوشار عنایت ملکوانه و مساعی مملکت مدار یافته در قسم و لایت کاری

وطعیت عشی روبی اقبال ماشر دولت مانمایند و در رفعه احوال رعایا و رعایای کمال اهتمام

مبذول اصدو در ضبط و نظم امور و استقامت احوال جمهور بکوشد و شرایط تیقظ

عدل و انصاف و ازالت آثار جور و اعتساف منوط و مربوط است و در هر قرن و زمان

حضرت عزت جلت عظمته بمحض والله یختص برحمته من یشاء از میان امم یکی را باسم و قوانین

و تنفیذ احکام سید المرسلین یکی را از بندگان خود بکمال عنایت برگزیند و باج و کرامت

برسر او نهد و سریر سلطنت را بفر وجود او زینت دهد و زمام حل و عقد ممالک اسلام

بکف تدبیر کامکار او سپارد تا رسوم کفر و بدعت و شرک و ضلالت را از آن بلاد

آ

چه ملک و دین متصل است زانرو الدین والملک توأمان و این نجاست در کتاب الهی

مطاوعت سلاطین حق گذار بمطاوعت حضرت پروردگار جلت قدرته و پیغمبر علیه السلام

مقرون است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

و درین مدت حضرت عزت بلطف بی‌غایت و فضل بی‌نهایت زمام ایالت ممالک اسلام

را بقدرت ما سپرده بود و مناشیر امر و نهی ما را در جمیع بلاد و امصار نافذ گردانیده

و تار و تنور آن زمان با شرح حبشه کفر را از نزح راه لعین و یاجوج و ماجوج سیاه

اهل حل و عقد این مملکت از سادات و علما و مشایخ و سالک و امرا و وزرا و ملوک

و اشراف و اعیان و اهالی و اطراف و کافه رعایا اکثر من ان یعد و یحصی متفق الکلمه بطوع و رغبت

با ما بیعت سلطنت کرده‌اند و بعهود و ایمان و مواثیق و ایمان مؤکد کرده‌اند و نقض و استقصوا

آن ایمان بعد توکید مدار انصب القصبی سلطنت و باتفاق همگی همت باظهار شعار دین

حق و اعلاء کلمه الله و جهاد با کفار و امر معروف و نهی منکر مصروف کرده‌اند و طاعت ما

بمقتضای فرض لازم گشت لکن افتراض سنت الهی که و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا

نمود سادات و مشایخ و علما و ملوک و امرا و ارکان اطراف و اشراف آفاق و کافه مسلمانان ایران

بمساعدت و مساعفت خود مستفید اند و موافق آن در جمیع بلاد بامر معروف و نهی منکر قیام نمایند

و تمکین رسوم کفار و طغات در بلاد اسلام جایز ندارند و حل و عقد و قبض و بسط

امور حسب وفق شریعت مطهره جاری دارند و اگر کسی معنی باخیر رود بهر اینه سحمالک شان

حرز بان تیغ و تیغ زبان نباشد و لقد اعذر من انذر و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

تدبیر صایب و رای آصف مثالی نظام سریه و عمارت بسیط عالم و سبب بقای نوع
انسان است زیرا که اثر معاونت مشتمل بر تکفلات امور دین و دولت و معظمات مصالح
ملک و ملت بکمال درایت و وفور اصابت او را اعتماد باشد مصداق گفته جناب حضرت رسالت
علیه التحیه والسلام که فرموده من ولی شیا من امر المسلمین فاراد الله به خیرا جعل معه وزیرا
صالحا ان نسی ذکره وان ذکر اعانه صدق و عیان عنایت بصواب مقال حکم ربانی و تقلید
این امر خطیر لا اهمال امور جهانبانی این جانب مستقیم و بعد از تقدیم اعمال فکر بسیار و اکتساب استحسان
حضرت آفریدگار قصه تنار رب اجعل لی وزیرا من اهلی سمت اجابت یافت
و تلقین و تعلیم ما نفث عنه منصب وزارت ممالک بمساعی تقبل و قبول جناب
صاحب الاعظم الاعظم سلطان الوزراء فی العالم خلاصه السلاطین الخواقین مالک اعنه
وزراء المشرق والمغرب الکامل نوع انسان برگزیده حضرت یکتا معین الحق والدین
خواجه جهان المخصوص بعنایت رب العالمین مد الله ظل رافته علی مفارق المسلمین

بکف کفایت او باز داشتیم و امر نصب حکام و عمال تمامی ممالک و ولایات و مستوفیان کفاة اندیم

تا هر که را بشرف امانت و کفایت موسوم داند بازنماید با امر اعمالی که مناسب باشد

ولایت نماید و هر کرا از سایر امنا و عمال و حکام و ولات بقصور و بدخدمتی منسوب داند

عرضهٔ صولت عزل او نماید مستعد سازد که القصور گوشهٔ عمل و امور را المحقق باشد باید که

امرا اسم شغل موسوم گرداند و بی‌استحقاق را طامع حرمان بجبر رفتگان نهد

و در معرض سهو و خذلان آنکه وحشت نوائب بقبول السائل القول الاستحقاق قلم متین

باید قدم امانت گذرد باید شعار راقی صدور ملوک و امرا و وزرا و صوابحد قصد و ور

و اشراف و حکام اطراف و متملکان ممالک و هم و اصحاب دواوین بحقوق محابات او نمایند

و در توقیر و احترام و تعظیم و احتشام او دقیقهٔ مهمل نگذارند و در لوایح سلک صاحب او

اقتضا کند اعتراض جایز نشمرند و اشارات او در وجوه دخل و خرج و حل و عقد

۱ و قبض و بسط ممالک تصرف نفاذ دانند و اطاعت جانب شریف او را با طاعت

تعیین کرده رسانند و بمیمکی اعمال ممالک بولحسنی ضبط امور و احوال هر کس بعرض رسانند

و اطراف ساحه محروسه را بر وجهی بسوی ملک حیث حشم جهانگیر در حفظ مملکت کامل میسکنند

بمکنات که حمله کردند و مضمون منشور همایون را بسمع اتقیاد بشنوند تا مستحق مزید

اعتماد گردند والحمد لله وحده کتب فی جمادی الاول سنه خمس و تسعمایه الهجریه النبویه

جلوس حضرت سلطنت پناهی اعلی الله ابو الحسین محمد کرساری بحث عز و جاه

در مدینه هراة صانها الله عن الآفات والمخافات بتاریخ جمادی الاول سنه مذکوره

من انشاء خواجه کمال الدین حسین المنشی فی سواد منشور

صدر عن دیوان صدر السلاطین و بدیع الخواقین شاهرخ

فی تولیة اوقاف جام بقوت خواجه شهاب الدین ابو المکارم

هو الغنی شاهرخ بهادر سیوزومیز قال الله تعالی عز شانه و برهانه

ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها بحکم این نص قاطع و برهان ساطع

شیخ الاسلام المرحوم خواجه قطب الدین محمد شیخ الاسلام و متولی اوقاف

معارف پناه جام بود بجلالت و حشمت مشهور و آن مهم کلی از روی ضبط و نظم

عاری و عاطل ماند و من حیث الشرع و شرط الواقف تعلق آن اشغال خطیر کار

منحصر در اولاد و احفاد الحضرة العلیا حضرت قدسی سمت سلطان الاولیاء فی العالم

حجة الحق علی باطنه لامع بمجالس ارباب الهدایة و الدرایة و التوفیق محل اسرار التایید

و التحقیق هادی الهداة الی سلوک مناهج الیقین منقذ الوری عن شبهات الزیغ

و التخمین ابو النصر احمد الجامی قدس الله روحه و افاض علی العالمین فتوحه

و در شرط واقف مسطور شده که آن شخص اعلی فی العلم و التقوی فهو بالتولیة و حکمها احق

و اولی باشد این معنی بحسب تفرس مخدوم و مزید تفرس لمعان نظر فیض اثر ما اولاد

شیخ الاسلام المرحوم نظام الدین احمد علیه الرحمة و الرضوان صلاح فرزندی

واقع است و تعهد شغل تولیت مخصوص ایشان بلا ابس مناقب شیخ الاسلامی

و سادات و قضاة و ائمه و علما و مشایخ و موالی و صدور و صلحا و اصول و اکابر
و اشراف و اهالی مملکت محروسه و متولیان اوقاف و سکان اطراف و اکناف بدانکه شیخ الاسلام
الاعظم خواجه شهاب الدین ابو المکارم را شیخ الاسلام دانند و متولی اوقاف خانقاه
معارف پناه حاکم شمرند و شرایط تعظیم و احترام و دقایق توقیر و احتشام او مرعی دارند
و لوازم تقویت و تمشیت باقامت رسانند مهمات شرعیه بجوع کنند و وظیفه امر الله و شعار د
بجای آورند او نیز باید در همه حال بکمال عقل و وفور فضل او متعارف سنن اسلام را شعار
اشتغال نماید و در رواج و رونق امور شرع و قضایای دینیه بکوشد و مساجد و مدارس
و خوانق و معابد را معمور و در احیای مراسم رضیه و ابقای معالم سنیه سعی موفور ظاهر گرداند
و رقبات وقف را در تعمیر عمارات قدر استطاعت آورد بگماشتگان امین کافی سپارد نماید و محصولات را
بمصارف شرط واقف صرف نماید که ذکر آن حصص موقوفه باید در جمیع امور مشار الیه را رجوع کنند
و حواله او کنند و بکلی پایه منصب و محاسبه با او وقوف صحبت نکنند فی سنه اثنی و عشر و ثمانمائه

وصد این مباهی اوامر ونواهی مادر مقتضای اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

در فضای ربع مسکون در دوال و متعالیست تقلد امور جهان و مفاتیح انتظام احوال

جهانیان بقبض اقتدار حضرت سلاطین بر سبیل رعایت درجه عالیه ما رایدروه السلطان

ظل الله فی الارض ساختند و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء لهذا بنا بر مقتضای

این مقدمات و موجب این کلمات در ضمن هذه الحالات لازم شد بنابر تحمید وشکر حضرت واهب العطایا

کشادن و نقش صلاح امیر و دوام فلاح لکن التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله

بر صفحه ضمیر و صحیفه خاطر خطیر نگاشتن **شعر** فحمدا ثم حمدا لله

علی ما کان بالرجاء الکرم ∘ و شکرا ثم شکرا له ∘ علی ما هو اهل لکل النعم

ولمصحات این معنی و تتمات این دعوی این تصدر فحوی قول شاعر **نظم**

فلک را امر مطاع کسی نه بخشد ∘ که مال و ملک بفرزند کامگار دهد

از خراسان طوس و مشهد رضوی و ابیورد و نسا و باورد و خبوشان ساین و ولایات

وکاسب عدل ابو غیث و ناموس شرع افضا حسنی بود حقوق خدمت سکان این بلاد

ضایع نکذاریم و شرایط رافت پادشاهانه نظر بر رفاه حال ایشان بجای آوریم و در وقت تک

لن اللّه یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ایالت و حکومت این ولایات با ضمایم

و توابع و لواحق و مضافات و منسوبات بفرزند ارشد کامکار المنظور بانظار عنایات آفریدکار

نور حدقه سلطنت نور حدیقه خلافت ما وکلک پادشاهی مهر سپهر ساطع شاهی طغرای منشور

کشورستانی طراز خلعت خسروانی در صدف شهریاری لعل کان فیروزی رکن الملک والدنیا والدین

ابوالفتح علاء الدوله بهادر ابقاه اللّه تعالی و متعنا بطول بقاه و یمن لقاه مرحمت ما را

در کار و امضا در کار ایشان و دلائل شاهی پادشاهی بر ناصیه احوال او واضح و مخایل بختیاری

از چهره اعمال او لایح و در استحقاق شاهی و اعتلاء پادشاهی اختصاص این السمی صد

ورث الخلافه کابرا عن کابر ❀ کالرمح انبوبا علی انبوب

نظم تفویض فرمودیم و ولایات مذکور را باستقرار اصولها موید و اولکا را اولکا نیم

مشهور بود تا هنگامی لا زال منعما فی اقطار الربع المسکون شرف اصدار و سمت نفاذ یافت

و دولت کامکار انتقام لشکر جهانی و امرای نامدار و وزرای عالی مقدار که محجب

مسطور شود حاشیه همه و تبدیل قواعد این سال میشد و در استقرار و استحکام

آن کوشیده سیاست و قضاء و سلاطین و اکابر و اعیان و اهالی و سایر سکنه و عموم متوطنه

و اهالی هر کوچه باید در قدم آن حال مشاهده فرسخی بوده و اوامر و نواهی

مطیع بوده مال و شوهات حوزه آن ابتدا باید نیل اشغال آن فرمان

در جمیع ابواب رجوع بدیوان آن اعلی فرموده باشد و در احوال آن باشد

مستظهر و مستوثق بوده باید از لطف آن اظهار عنایات در حق او و مکنون خاطر قبل بصورت

و اول العیب گشته شد نسیکب **نظم** این مباحث در حق حرو سیت

کار کلی سیه در دفتر سخت — باشد صبح گلشن بد

کن هنوز از ساحر سحر سخت — و حرفی جمالی الحسنه و بلبل و تماشا

واذا المنیة انشبت اظفارها   الفیت کل تمیمة لا تنفع

مصداق این مقال احوال مخدوم صاحب کمال شیخ الاسلام السعید

الشهید الغریب رضی الحق والدین علیه الرحمة والرضوان بطرفی و حشم عبد بیگ شاهی

که بعد از ادای حج اسلام و زیارت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بحال بر جای

نماز نشسته بود در مقام وحدت در خلوتخانهٔ لی مع الله وقت زبان بکلمهٔ لا اله الا الله

بکشاد و تسبیح یسبحون بالغدو والآصال کرد و از میان دل و جان سینه و چشم

بدریچهٔ اجل الموت تحفة المؤمن نهاد و گوش روان بایتها النفس المطمئنة

ارجعی الی ربک راضیة مرضیة داشته تا ناگاه مرغ روحش با ملائکه ملکوت

در پرواز شد و جان نازنین او فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بمقام الهم

تا شاوان فیها ولدنیا مزید فرو فتادند   آها ولو نفع البکاء معشر ما

لمات شید آه العراق تأوهها   فریاد سرو یعنی شاه و الان فرو شکست

تا بغرلو نکعولر آسمان جدا ❀ اکا قدر اوشاسنه بر زمین

کاید نیت و بد نشو هر فلک سها ❀ دهر کار غدرلر خسیس جهان

نفسنی حسد بر و فلک ناسازکارلر لئیم جهان کیمی قصد نموده **شعر**

الدهر اغدر واللیالی انکد ❀ من ان تعیش لاهلها یا احمد

قصدتک لما ان رایتک نفسها ❀ بخلا بمثلک والنفایس تقصد

ماکان یارک الحق ان لا تنثله ❀ لکن الذی علی العزیزة تجحد

دریغا که آجام جام همیشه لرکن جهان که و بیشه شیرانی که و میدان

زنده فیلان حضرت حسین داود بوده است ضایع و عاطل مانده **شعر**

وافرد سهما فی الکنانة واحدا ❀ سیرمی به او یکسر السهم کاسر

لکن اغراض فاسده مرتفع نکعولر طایفه وطبقه کسی با استحقاق سحال الحمد مستند

یا طالبا من ذا الذی تشبهه ❀ هیهات کلفت الهوی ما ان مجالا

ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها ع شمعی که فروغ مهر برافروزد باز

وخاندان الحمدی و هوهان زید فیل احوتها علت نوکا امت فیما بدوان که کسای

کن فیکون عقد مشکل بکشاید و عروس و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی

الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین الیس الصبح بقریب نماید و سر تسلیم

وقد علمت ربیعة بل نزار ۰ بانا الراس والناس الذنابا ۰ سر انگشتان شعر

بنو احمد عینی و نحن سوادها ۰ علی رغم من یاتی و اشم قدرتها ۰ ز رهرو مفهوم شعر

بر بند علی بحره البسیطه واحد ۰ فهو المراد و ذلک ابن الواحد

مفسر منطوق نظم برهان اهل فضلهم و سلطان اهل وقر ۰ بسیم ابو المکارم و ابن جعفرم

کهو و نعم اسشعر لئن و لئن کان قوم فی الوری علما ۰ فانی علم فی فلک العلم

بحق عشق سر مصراع والله غلام من که بود کیقباد و جم

هر لدنی سجدات شکر با کارسازی کوید الحمد لله رب العالمین حمدا طیبا مبارکا

تا دید دیده واقعه زین صعب‌تر ندید ◊ دل کی خبر شنید کسش با خبر ندید

لز جان خطاب وعید هر آن فریاد **شعر** فلولا زفیری اغرقتنی ادمعی

ولولا دموعی احرقتنی زفرتی ◊ بعیوق رسانید کتف **نظم**

دیدهای بخت من سیه لیل یا بستی کفن ◊ تا ببینی حال من بعد از من بنگر بیستی

جمعی جان بنسبت باجار سعد اخلاص با اخلاص می خواهیم ولیکن بسی رسانان راثم

خدایا در ساعت لز کنج بحمت ◊ بس روح و راحت روحش رسانی

و حضرت ملک سلطنت پناه مظهر سیر السلطان ظل الله **نظم**

قضا توان قدر قدری زمانه یار ◊ فلک عنان عهد شید بلالی کیوان جاه

مالک رقاب الانام فی الآفاق و قدر سریر السلطنه بالاستحقاق **شعر**

هناک سناک المجد لا متاخرا ◊ اصاب العلی عنها و لا المتقدم

هو الغیث هطالا هو اللیث مشبلا ◊ هو البدر ضوءا هو البحر خضرما

آتش اثیر را بتند باد حبابی می نشاند و آب حیات را بغبار غمامی انباشت و چرخ

نیلگون قطعه کحلی ابر خاک می ریزد و سر کیوان چون هندوی عریان ظلمات

می افروخت و قاضی فلک طیلسان از دیدار می افشاند و جلاد بیداد گر هندی شمشیر

و باخ خود می شکست و چراغ عالم افروز سپهر صبح بار از مشعله مهر سر و دم می نشست

فسقت علی لبة البیضا رسوم صدیدها ٭ و تیر دبیر قلم تدبیر می انداخت و سک

زعفرام افشان از غایت اضطراب ع هر روز بغم دل و هر شب جانی در رنج و غصه

عقل حیران و فکر سرگردان ٭ حالا چه حالت و واقعه و طوفانست منادی بعد

بغم منادی قدر این عالم بالا ندای کل من علیها فان در داد و گفت نظم

ای مصر مملکت که تو دیدی خراب شد ٭ و آن نیل مکرمت که تو دیدی سراب شد

سرو ربیعستان مکارم فرو شکست ٭ برجی ز آسمان معالی تراب شد

و قلم فرمان خطوط فنا بر ورق بقای حضرت سلطان اعظم انار الله برهانه و نقل بالمیراث

جه فایده ولوله و واویلاه اکابر و اصاغر جه حاصل نظم

کر کوه سنک دل ایشان دهد کواهی ✿ بر تربت مبارک او خون بباریدی

ور کاشکی امل را برکشته اجل جه که ✿ تخم امید تا قیامت بکاریدی

آه آه درین واقعهٔ هایله چاره چیست و درین حادثهٔ غایله همدم کیست نظم

بنجوی سوخته خرمن که کشی آه بار ✿ تا که از حال من سوخته خرمن شنوی

آری مارا جه اختیار و با جور و حکم الهی جه کار نظم

مار اختیار اقبال جه روی است جون قضا ✿ تدبیر ما بمشورت ما نمی کند

لاجرم بدعوات و حیمات مشغول کشته میکوید ✿ خدایا بر آن تربت نامدار

بفضلت که باران رحمت ببار ✿ سقی الله ثراه صوب غفرانه و کساه

حلل نعماته و ثوب رضوانه و حضرت مخدومهٔ جهان و جهانبان نظم

مهد اعلی عصمت حق سایهٔ کردکار ✿ خدر اعظم مریم ایام بلقیس زمان

من انشاء قاضی عماد الدین الصاعدی عن لسان العدل الولاة
امیر علی المؤید فی فوت ملک الاعظم محمد کرت الی ابنه النبیه
ملک غیاث الدین بن علی کرت و تهنیة جلوسه بدله بهراة

قد غاب من روح البدر بیت سعوده ◆ ولم یک عال صاعد کصعوده

شها تاج و کمر زیبنده بادا ◆ بتو تخت سری پاینده بادا

اگر ماه سعادت منخسف شد ◆ فروغ روی خور پاینده بادا

سبحان الله فیما ساء و لا ساء فیما سر کی تجدید تمهید قواعد سلطانی و تشیید
مبانی جهانبانی و تفویض زمام اختیار حل و عقد روی کار بتایید عنایت
ربانی و مقتضای قضای مبرم آسمانی و ملک ایام نداولها بین الناس بکف کفایت
فرمانروایان حضرت سلطنت شعار شهریار کامکار خورشید جمشید مکین فریدون حشمت
سلیمان اقتدار ثمره شجره ترکوان نهال اقبال ظاهر و کامکاری ناشر لوای العدل

ان نقل شمس الکرم مخزونا ✿ نمیبود که عمید نیکنامی

که در خیلش بود قائم مقامی ✿ فرود امثله مشکل طراز بنده نوازید

مشتمل بر صنوف عاطفت و مرحمت و متضمن نعوت شفقت و رافت و مبنی از جریان اعمید

روفوق مرام بجهت التیام جراحات نبال سهام ایام و قدر انداز قضا الکن

قاب قوسین او ادنی باشارت بعضی از آن تدبیر و کار سید از دست و لکن للّه الحمد

هدف جان سهام رسانند بوفور کشته **شعر** ابکانی الدهر ویا ربما

اضحکنی الدهر بما ارتضی **نظم** گر حسد فلک بی سر و سامانم کرد ✿ در ماتم شادی شرو گریانم کرد

لیکن چو کلید ملک و مفتاح نجاح ✿ تسلیم تو کرد باز خندانم کرد

فان مع العسر یسرا ✿ **نظم** گر گل چه شد چه همه سرسبزی تو باد

ما را بس است عارض تو یادگار گل **ع** لاتک ما العذو ان ذهب العدد

لیکن التفات خاطر ملازمی کنون مکنت تصرف لدی الخلوص اعتکاف در سوح علاها وامانی

روانه گرداند زمرهٔ نهضت لشکر و نیز صاحب اعظم سپهسالار ایران نظام الدین محمد

با جمعی از امرای متوجه الحضرة گرداند و شرایط عبودیت بتقدیم رسانید با فی حکم حضرت سلطنت

بهجه حکم کنی با فرستد فرمانت ◦ چه هواخواهی و خدمتکاری و اخلاص

و هواخواهی و اختصاص بالحضرة مؤکد گشته بود ما فوق مالک سلطنه فسایعه در اضعاف

و تزاید خواهش بود ما اول و ما سوال که آن سنه سال رحمة سواحل اول صادق

ز اخلاص شمه نه و در قوای تشریف لشکر عاله السلطانی فرمانبر و کماهی الحال با فرستد

مشاهده و پهلوانان معظم گشته و متعاقب پهلوان اعظم تاج الدین حسن فولاد

را با ارکان گرداند اعمال عرضه خواهش کرد و زیادی ایام رفعت سلطنت و کامرانی مخلد باد

الباب العاشر فی رسایل المتفرقه

مهجه حجه فی النکاح من انشاء واحد من اهل الصلاح

الحمد لله الذی خلق الانسان من صلصال کالفخار وخلق الجان من مارج من نار

بر مبلغ نوده مثقال ونیم مثقال زر احمر مثلی خالص از غش مهر اسمی جبلاً الی انقطاع

النکاح بینهما بایستی کامل وبر مبلغ سی هزار دینار علی الحد هر فض ضرب شاهرخی

سلطانی معلوم ده دینار هر یک از آن نقد یک مثقال ونیم کامل نقره جید باشد

وشرط اینکه اگر این ناکح مذکور سوای این منکوحه خود زن دیگر بخواهد یا سریت گیرد

یا یکسال تمام متوالی از وی غیبت نماید خرجی ونفقه ندهد یعنی نفس ونفقه تا یک منکوحه مذکوره نرسد

ویا ناکح مذکور منکوحه مذکوره را از سر غضب بی جرم وخیانت شرعی به زدن مولم

خرجیه اثر ضرب بر عضوی از اعضای او ظاهر گردد منکوحه مذکوره بوقوع هر یک از این شروط

مذکوره وکیل باشد از قبل ناکح مذکور برای خود ساختن طلاق باین یک شاید

در هر وقتی که خواهد وتمام از مهر بعد از آن خواهد از دفعه ناکح مذکور لازم الادا باشد

نکاحا صحیحا شرعیا علی سبیل الشهرة والاعلان لا علی سبیل الخفیة والکتمان

ولان الناکح هذا کفو لنکاحها والمهر المذکور مهر مثلها ثم لاد الناکح المذکور ان ود

والمذکور هذا الغرابا عن المذکور ذلک او العمار ذکر انه حق البائع المذکور هو او ملکه یدا

فرقبة وفی تحت یده وقبضه تصرفه بلا مانع ولا منازع لکن زمان المبایعة الشرعیة

جملگی هر ده مع آب ارقناه کاهریز معدا باد جام صادر آب من الارباب والشرکات

بیست و یک شبانه روز جاری و هر شبانه روزی لیران اهل هر طاق باشد و هر طاقی شش بار

بار و پس متعالمه للکیل والهنها و هر طاقی لیراث هل هفت ربع باشد با جمیع حقوق

ومرافق ولواحق وتوابع ومضافات آن من الحریم والآبار والسوقیات وملحقاتها

والمنابع والمماثل والمجاری والمسایل والسواقی والاراضی الصحراء من الحجار والوسط

والدرقی والسقیة والجنسیة التی هی تابعة لهذا الماء ومستغنیة عن التعریف

والتحدید لاستفاضة شانها والاحاطة علم المتعاقدین صغیر اهل هذا القریة

بمکانها وکیفیتها وکمیتها بحیث لا یخفی علی احد من اهل هذا القریة مکانها و کیفیتها

وکل حق هو له داخل فیه وکل حق هو له خارج عنه من المنبع الاعلی الی المصب

منقد مدابجه حالا البايع مذا ارسا منه والبايع مذكور قبض من وفته مشتري مذكور
له جميع ميي وحوبا واعادعي لشت قبضا واستيفا اابرا تخطا واسقاطا وابرا
وبايع مذكور جميع مبيع مذكور اقرار على كل بايع ومنازع تصرف مشتري مذكور
ما ذكر اشتري ومشتري مذكور جميع ابر القبض وتصرف مالكانه شرعي منه فصار المبيع المذكور
حقا للمشتري المذكور بسائر حقوقه وملكا كسائر املاكه وذلك بعد ان اقر
المتبايعان مذا انهما قد عرفا جميعا جميع تلك المبيع المذكور وانهما قد نظرا
جميعا الى جميع تلك المبيع رؤية تامة مسقطة للخيار من رؤيته وتخيرا
وتفرقا بعد ذلك عن المجلس مراعي تراض منهما بجميع ذلك تفرق ابدان ولا اقوال
بعد ما ضمن البايع المذكور مذا الدرك الشرعي الذي وقع فيه بالغا ما بلغ عن
قبل كل احد من الناس ان استحق المبيع كله او بعضه شايعا او مفرزا على قانون
الشرعه وكان ذلك منهما طوعا حال الصحة وثبات العقل ونفاذ الحكم وجرى ذلك في

مرتبهٔ تکمیل شیخ رضی الدین علی لالا قدس سره با خرقه فرمود و سپهسالار شیخ لطف نمود

ولایت شیخ مرشد بقلم گهربار در نثار سحر آثار آورد بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه محمد وآله اجمعین قال الله تعالی وما کان المؤمنون

لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم

اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون لیکن چون حضرت صمدیت در علو حوصله عالی کمال حشمت

حظوظ و ادراک خلایق در حوصله و طاقت و عجز و تعبیه افتاده العجز عن درک الادراک

ادراک پس حضرت آفریدگار سبحانه و تعالی محض عنایت بر علی طایفه را از

بنی آدم برگزید و ایشان را واسطه حضرت کمال ساخت تا ضعیفان که از حصول طاقت

صرف نمایند حقیقت همه مشابه صورت ایشان ممزوج کرده ایشان از رجوع جان نتوانند

و بمین نسبت در حقیقت کمال و مسائل بی معتبر است و حقیقت خود شینده بود است سید اولین

و آخرین صلوات الله علیه در افق حق تعالی طلوع کرد و جان عاشق شد صدیق و در هوای

مستعجل گشته باشند بعد از امتحان بشارت وقت از انقضاء گذر و اقرار آن گشته باشند شوق
تا جمعی از صدق ارادت باز یافته است و از رفقه در حضور کار گشته جمعی بمقام حضور
باز رسید بقدر طاقت و استطاعت از شیخ و استمداد و اقوم بکار جمع و ابرون آید
و خلوت و معاملت از هر گوشه بستاند و لجت کاشند فرمان حال را گوش از زبان قال
گشته چه قال در محل اعتراض اعتبار ادب و حال بقوت سلطنت اقوی از گفتار و اعتراض
از باطن بیگانه و آشنا محو گشته باشند و اگر طالب را صدق ارادت در جلسات و بعد مسافت
دفع تشویش او گشته باشد ضعیف نتواند رسید کسی کار وقت بر کشف تشویش چنانک
دیده و گوش فتنه بیش او نهند و اهرا در صحبت خلوت از آفات و اگر فراست یک گشاند
و از بیگانگی با آشنایی رساند و از راه خدا امر امضنه نکنند و در بقدر حق حالت ضلالت اه
فرو بگذارد و مراقبت حالت کسی که بدو پیوند مراقبت کنند و در همه احوال از
حوال و قوت خود متبری باشد و همه تسلیم تعالی از مواهب عنایت و ولایت خود

در حفظ خود بر لزد و امداد لطف و عنایت خود منقطع مکناد الحق محمد صلی الله علیه

و آله و سلم کتبه الفقیر الی الله شرف ابن المؤید البغدادی حامدا لله و مصلیا علی نبیه

در انشاء شیخ الاسلام مرجع الانام خواجه قطب الدین فضل الله المهنی فی ولادة ابنته مریم خاتون

اما بعد فان الله تعالی صبیحه یوم الاحد الخامس والعشرین من ذی القعده سنه سبع وسبعمایه

ما نحن الشفعویه والحنفیه اعطانا بفضیله عطیه واهدانا بمزید هدیه

وانی سمیتها مریم وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم فتقبلها ربها بقبول

وانبتها نباتا حسنا وانا العبد الافقر الاقل فضل الله المؤید

در انشاء مولانا زین الدین القدسی بر محبوبی فی الاشتیاق

اید الله عواطف ربانی و ایام احکم سبحانی که بر حال رفیق آمال از زید آمال

و امانی و غایت کامرانی کل بهار دلبری سرو جویبار جان رونق حسن نظیر و محبوب

محبی سلطانی مهربی اخلاص اثر بخدمت آن جان جهان ما اسمای الطافت

نظم

گل گلستان طراوت درج نهانی لطف ریح دلربایی

لل اختر یح جان فزایی ۞ ولی ساعت روح سمندم

ولکن بن حال لر دل صافی در آنده وفق لر جمال لشتی لیلی ابن سنجواند

تا جان کالدم غمت زجانم نرود ۞ مهرتن ندر دوم یانم نرود

ان دم صبرم و شهادت کویم ۞ جز نام خوش تو بر زبانم نرود

اگر عنان قلم سر رشته سخن کسسته کیدرلرم لر ایدی فراق وادی محیط اشتیاق

قطعی یار سوار نمو بنده سمند ولی دل نثار منزل الدوام بر جای خبر مشغول ایت

لر یاد تو نیستم زمانی خالی ۞ یا نام تو می کویم و یا می شنوم

اگر شمه لر حال زشتان وصف کیم ۞ ترسم دل نازکت نیابد طاقت

نظم

همت در دل صحبت یاد بیرد لتکلیف منهم قالدولر اعمی کبی

فهو كظيم خوانها از بار كشيدن فارغ گشته كه فأبين ان يحملنها مشرق و بر كنار ياکی

رفتی تو كس نديد و نهادی جنت هست ❀ طباخ گستاخ ميكوبد نظم

اندر بن مطبخ بر رگی مگر ❀ نام حمزه ز قصه خوانی شنوی ❀ در زمين نام نان جواجه مبر ❀

قرص خور شد آسمان شنوفی خوانی سالار شب قرقره با آن جگر سوخته بر عاشقه

ربنا انزل علينا مائده ❀ تا بكی باشيم مائی فائده ❀ بكاسه‌ها شبی نوشته

من يشرب منه فليس منی و بر كاسه‌ها بز نوشته و من لم يطعمه فانه منی

خدم و حشم از غايت تشنگی و نهايت گرسنگی دهان باز آب و جگر ها كباب ❀

از تجمل هست و امساكش ❀ كی بهر دست نان پاكش ❀

نيست ممكن كه بگيرد و قطره خون ❀ آيد از دست همه رشش بيرون ❀

بلا نيابد جان و جان ندهد بر آبدار طشتان نظم

قلتبانا چو خورد شب و روز ❀ نان خشك و پنير باشد و كو ن

عبودیت منعوت بانواع اتحاد و خدمت معنبر معبر و حال **نظم**

سلامی چو قوت شوق مضمر * ثنایی چو روی عشق در غم

چو در وقت زمین رسالت روز بری ورقت * چو موتت جنان آنکه تمس معطر

لذت نیاز مندی مستمند بخدمت آن سرو بلند بی مانند فرستاده می شود **نظم**

می نوشتم نامه و بر نامه میکردم حد * کو حرامیش آن مهجور نبیند روی او

شدت التیاع نیل زلال وصال آن نیکو خصال صاحب جمال چون ماه و سال معالست

در شرح آن حوض نمی رود **نظم** بخدایی دستی قدرت او

کو فرشتی جمع راهی من کو * که خدا نام دلم زد و منهای

که بصد نامه شرح نتوان کرد * اتصال دلی جمال با کمال زرودی

روزی باد معلوم ساقی لعل آن ماه مهربان بالا دهنت در وعهدی هیدر و قلم بسته

و حالم خسته مهرمانی لیست ورزه ولدر مهوالی چغیر شید خسار آلی کل عذار

تا باشد ز غمش دل و دین هیچ بسا حل ز غم اندوه ویش لار در حب نحماب جانکدا

زنکداز نظم رفتی بهای صد هوا نشدم ❁ رحمتی کر نکنی افسانه شدم

أيضاً من إنشائه الشريف في هذا المعنى

عالم آرا سرا لوای و مطلع الضمایر آگاه که با لشکر فراق خیمه در صحرای دل زده است

لذت همکانی از دل و عمر با لحقت بنیاد او اما نظم دیدم ز فراق تو جفاها لیکن

نادیدن تو هیچه دیدم بتر است ❁ و حقا لذت و کامی صحبت در حواله سعادت

آثار طلعت آن دلدار ما بغایت بوده اما روی اندیشم غم ز غم و الم ز الم کی افزاید

و حالات غرائب صفات و حیات مرا بادو ولی نیست ز نان میدانم و صبح و شام میخوانم

بر بود رفتی کار را از کار من ❁ لیک لطف روان دل بیقرار من

و دلم سنه یاد دل ستمدیده بنیاد مند گویم هر کس قیمت ایام وصال کسان

بلای فراق مبتلا گشته د نظم حال دل حجوی تسلی لذت

از ضمائر انشائیه فی مهام المعنی

صورت اشتیاق طلعت و معنی افتراق خدمت آن ماه پیکر پاکیزه منظر بشوق لبی
لبابی و فا بر دفتر اصحاب صفا قابل تقریر و بابت تحریر نیست نظم

چو گفتم صفت هجرم ز خاک درت ‖ همه دیبچهای جهان گفته شد

خدمتی با نوال صادق مبین و عبودیتی نزد مخالصت متین بخدمت عرضه میدارد
تحریر حرقت فرقت و حدت اشتیاق طلعت میمون و غرت غرا همایون چگونه وصف توان کرد

بحق ای قدیم عالم حی ‖ که جز او حی جاودانی نیست
که مرا بی لقای طلعت تو ‖ هیچ حظی ز زندگانی نیست

وجود محکم علائق ظاهر و عوائق متظاهر و موانع متنوع و کلفت متفرع است
دست ادراک بدامن سعادت اتصال نمی رسد لیکن غایت مستمندی و نهایت آرزومندی
با نسیم صبح می گویم نظم ز روی لطف در جانم نظر کن ‖ پس آنگه سوی آن دلبر گذر کن

میان همت جه فرقست ودشمن خوناخوار • ولی اکک زلتی وصفوتی لری مخلص
دروجود آیدجان لری روز حیدرست والحساب نمودن مصرع
نظم هو همتانست ونه شرط نهر ها • دی بن هان مبالغه جه معنی صفه نظم
نمی رسی خواهند جهانی یا ربی معنی • ملکی ملکی دیکونیست هه لری رسان
علی الخصوص ممالک هست ولدیانی انیست • نمانی حاو جانی یا غایه بیر آما فی

مرا نشاء مولانا حسام الدین عبد الله الکسوی فی تهنیه الولاده

مبارک یا الوموعن الوخرم • مصحبا با النجم الطالع برج السعاده
والطالع الناجم من هجه الشیار سلیل الکرم ابنا الصناد ودیت قصبین تغی اسو الصید
بهجه جبهه تراءنون وفی صته طرف الطرفین منی قلوب الحسانک الاعیان لبحانه
الی وجه وفاکهه الجنان مالله تعالی والو نعانی فی هاله عالیه العماد
ومتع الوالدین والاقربین بحوته فی نهر صافیه الزلال واقیه الزوال الی یوم المعاد

من انشاء العبد المحرر فی تاریخ الکتاب وکیفیة
جمع الابواب مادحاً للحضرة الآصفیة ومطریاً
للممدوح الغیاثیة رحمهم الله تعالی الیهما وغفر ذنوبهما

بفضل خداوند جان و خرد ❀ حکیم ازل پادشاه ابد

مصحح شد این دفتر ارجمند ❀ گذشته ز ماه نبی روز چند

ز سال عرب نهصد و سی و هفت ❀ که در جام اتمام این کار رفت

بدستی که بُد بندهٔ پرگناه ❀ امیدش فراوان بفضل اله

که اصلش بجام است و معروف نام ❀ لقب دارد از اصلش کمالی جام

بشش سال مجموع این جمع کرد ❀ که زین جمع عالم پر از شمع کرد

بصد قرن باید کتابی پدید ❀ کتابی چنین کس بدوران ندید

که بحری است در گوهر شاهوار ❀ نه یک بحر صد بحر گوهر نثار

پس از صحبتهای پاکان دین ❖ که بودند در ملک ایران مهین

که آورده ام این مقالات را ❖ بخوانان تا بدانی حکایات را

درو باشد اکنون تماشای جان ❖ چو خلد برینست و خلقی در آن

پس قصه معلوم کرده ترا ❖ پس حال مفهوم کرده ترا

بهر صفحه اش درج گوهر است ❖ در لعل و یاقوت سیم و زر است

از و فارغیم از فروغ چراغ ❖ که تابنده شمعیست در باغ و راغ

چو بستان پر لاله و سنبل است ❖ ز هر رنگ و بو صد هزاران گل است

پس نسخه بودم ز این دست داد ❖ ز درج درکانم این در کشاد

بدم مست جام می احمدی ❖ بهر خلعت خاص بر احمدی

بهر دو شدم حلقه رو نمود ❖ سعادت که در هم دری میکشود

چو وصف دو نامه بدست آمدم ❖ پس از بلندی و پست آمدم

نظام ممالک قوی است از نظام ❊ بدو بود هر ملک را انتظام

زگاه کیومرث شاهی بود منتها ❊ که شد رسم شاهی ازو ابتدا

بصدر وزارت وزیری خبیر ❊ بحجت جوان و بتدبیر پیر

بصد دیده مثلش سپهر برین ❊ ندیده بایران و توران زمین

بفر و شکوه است و فرش روان ❊ سلیمان مکان است و آصف نشان

ز یمن قدومش جهان خرم است ❊ دعاگوی عهدش که در عالم است

ز شرق جهان تا بغرب جهان ❊ ز ملک عرب تا بهندوستان

دعاگوی سلطان بعدل وزیر ❊ و زعیم اقرانبا شد نظیر

بتدبیر صائب بکلی زمین ❊ چنو یافته جهان آفرین

ز تدبیر او عالم آباد شد ❊ ستمکاره چون خاک بر باد شد

در ایام عدلش بحفظ رمه ❊ شده گرگ چوبان چوبان بله

لوا فاطمی پاشی کاشتند ۞ لقب را بگوهر برافراشتند

وکیه که جانی بکجا رفته اند ۞ بصحرای گیتی بسی خفته اند

که در صدر آن بندگی کرد نام ۞ همه شهریاران کشیدند غلام

نبینی بناهای زیبای شان ۞ چه جای که تا بود ایوان شان

بسا کنگره طاق کسری فتاد ۞ ولی صیت عدلش نرفته بباد

که آن صیت عدل انوشیروانیست ۞ که بر اوج گردون برآیند لیست

که از آل سامان حکایت بسیست ۞ در اوصاف شان دفتری بس کسیست

بسا کاخ زرین برافراشتند ۞ که بشکست و آن کاخ بگذاشتند

که آن کاخ شد خاک و بر باد رفت ۞ ز هر آن افلاک لز باد رفت

که آن کاخ یک خشت برجای نیست ۞ که دنیای دون پای برجای نیست

که از شان زخیل بر رو گسست ۞ بگو تو بدرشان که بر رو گسست

بوقت نهضت رایات نصرت شعار و ملک اقتدار جمشید آثار رایت روضه بار الحق فیده

سدرت رسمی گیلک سلطان صدر الملک ولایت شهسوار میدان طریقت مشغولی ابدالیت حقیقت

وشرهت سلطان خراسان علیه وعلی آله الصلوة والتحیة من الملک المنان **نظم**

روضه کشیش ریاض خلد باشد صدر سیر ❁ کعبهٔ اقبال هلال قبله اقبال دین

لر کرامت کاهش قبله ارباب ملک ❁ ور سعادت آستانش مهبط روح الامین

مطلع خورشید رمهی مشرق صبح کلاه ❁ بعد حشم اسمان و زینت روی زمین

وتفریح سندری مانند لر سکندر محکمت خواهد بود و جهانی از معمورین معمور بی

حوض محیط خواهد گشت ❁ بندی ایش خسرو و خسرو نشان بجام

مهجه بنای معدلت حوش گشتوار ❁ بندی کیف کشال شود کار عالمی

زین سنگی بلکه جبه کشایش کرفت کار ❁ بندی صیش حمله طوفان سیلها

مندرجانه جون که حوش باد ار ❁ بندی ضو بهار ز آتش نسیم موج

و الاحسان باسط جناح الامن و الامان لاهل الایمان مالک رقاب طوایف الانسان

ملک ستان تاج ده شاه سریر سروری ◊ سایهٔ رحمت خدا ماه سپهر مهتری

ملاذ العالمین غیاث الدنیا و الدین معین الاسلام و غوث المسلمین لازالت الویة العدل

و الاحسان بعساکر دولته خافقة و السنة اهل الایمان بثنایه ناطقة لجلایل ملک و ملت را

که بواسطهٔ انطوای لوای همت و انطفای ضیاء ضوضاء معدلت و افول کوکب پادشاهی

و ذبول نهال اقبال در مضیق تعب انفصال اشتغال طایر نفس قدس آشیان

حامی شرع رسول ماحی دین ضلال ◊ شاه فریدون نسب خسرو جم مرتبت

انار الله برهانه و افاض علیه غفرانه از خطاب مستطاب داعی حق یا ایتها النفس المطمئنه

ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در اقطار جهان عموما و امصار خراسان خصوصا گ

لا تحسبن ملکا مضی لسبیله ◊ سانح و لایح گشته است حال بلاد

ما یستضی من بدر فی الدجی ◊ یا ابن بکای فی امره مدفونا

و دولت ممنوعی می گشته اضعاف اصناف الطاف و اعطاف صاحبقرانی فوق بوده

عنوانات و تحفات جهانبانی بموقف عرض می رسانید اسباب مقبل خاقانی بکا

جهانبانی بارجمندی در اعلای بحر بیان و بحر میجاید الحرم در سلک شروع می نماید

تقاعدی صانعات در القاب اسم تهنیت و تعزیت اقبال قصور حمل فرمایند در تقصیر

هوا خواه با ابتی بارگاه مرتضی و صاحب اعظم امیر سعد الدین محمود متوجه حضرت بوده

در مسابقت بواسطه موانع متنوع با وجود غلبات اشواق بحکم الحریص محروم متوقف مانده اند

و حیل بینهم و بین ما یشتهون میخواند و اعتذار **نظم**

فرشته ایست کزین بام لاجورد آید ❁ که آتش آرد و بر مخلصان کشد دود

و بعد اللتیا و التی بنهایت احوال توجه و مراجعت مرتضی اعظم تاج الدین امیر حسن بدر الدین سعدی

بعرض میرسانید باشد و بر وفق بهلوانان معظم سپهدار ایران تاج الدین علی سعید

رسید و مثال جهان مطاع و لحقت اتباع نافذ شده بود کبر با اولاد کی ریا جند بیر کرد

آسمان خورشید سعادت ایشان سپهر عظمت دریای در شهریاری اصل شجر بزرگواری

زهرهٔ برج پادشاهی زینت زمین و زمان ان الله اصطفاک وطهرک علی نساء العالمین

بانو اهل اسلام و برگزیدهٔ حضرت تعالی شاهزادهٔ جهان سلطان خلد الله تعالی

سلطانها واعلی انصارها واعوانها الی الدین جوی و خیرات بسیار و برکات

بی شمار والی عظمت و مکنت و حشمت حضرت و زینت ملک اسلام پناه پرورده سلطان نظم

سپهر حشمت و دریای فضل و کان کرم * جهان حشمت و کوه وقار و کهف امان

امان روی زمین پادشاه تخت نشین * عنان عظمت و دین پادشاه ایشان

خلد الله تعالی لواء عزه فی المشرق وامضی احکامه فی الخافقین وشید ارکان دولته

ما تعاقب العصران ومهد قواعد سلطنته ما تداول الملوان جبر نقصان و علتهای کار بار

فنا ... لسان ابن خلائق حاجی ... الی یوم التناد بعد از فضل ایزد کار نعمات

مجدود صد جهان و ... مخدوم ... انسان ... مستند ... محمود باد

سعادة معرفة الحق والذين افاض الله على قلوبهم سجال بره ورحمته کشید لشان فی ان یعان بر ا

لحالات فهو والذی حالکه ایل محاسن و مسکر عادت و منزل غرور و درفی برای الخلد وجنة المأوی

وکان السرور نهار و رضوان صلوات الی **نظم** معما کعبا دل دریای

تا ز وحشت نکل کان یا فی • در کار فرح یا زینی اوی فی مقعد

صدق عند ملیک مقتدر قد ذکرت بانه انا لله وانا الیه راجعون لیزداد اعلی

بدرة المشتهی سید **شعر** وما الموت الا رحلة غیر انها

من المنزل الفانی الی المنزل الباقی **نظم** ای سلطنت خوش صبح در جانه یا بیان

فی مملکت جمشید هر بیعت یا بدوش • ای کنه هر دغا و گر زو یا بیان کل یا ک وفا نمود

دل در ... ز عشق ای ... مپسند • هر که ... خویش کاین کار

وصبح بنا بناین خرینا فتنه ال الجواهر کنز اشت **نظم** ای مهر بنا ... ایام یار کا ن

الا انبای حال شد محکم که یا نیست • ای زاله فنا الی اشراق و یار ای

سلطان ملوک زمان غیاث الحق والدین خلد الله ظل سلطنته علی المومنین

دارای تاج و تخت و ملک و بخت ممتع و برخوردار گرداناد بحق محمد و آله الطاهرین از جلوس مبارک

بر سریر سلطنت بعزّ و نصرت و فرّ و دولت ع شاد باد عالم خصوصا ملک ایران زار

گر گل بشد چه شد همه سرسبزی تو باد ❁ بار آبست عارض تو ای نگار گل

لانک ما زال الورد لن یصیب البرد ❁ درین قضیهٔ مرضیه نظم

گر دست رسی بما میسر بودی ❁ آنجا که دل ماست میسر بودی

فی الجمله کار بجمیل و صالحست و حاصل عمر ❁ در تمام رونق ایام جوانی صرف

ی حاکمند ع هر که در سال دهد تا باد ❁ قال النبی علیه السلام

ایضا من انشائه فی هذه المعنی للملکة الزمان جهان سلطان

لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون

رفت آنچه بود صالحی باقی خاکی که زمین پار آسمان بی باشد و صرصر قهاری

ایضاً من انشائه الملک الاعظم بر علی کرت فی فوت

ابنه البهیه ملک معز الدین محمد کرت انار الله برهانه

لا اله الا الله الباقی بعد فناء کل شیء **نظم** دوام ملک و بقای قدیم ما را نیست

خدای راست بقای قدیم و ملک دوام * که هیچ مخلوق را ز انبیا اگر و بیان ملائک اعلی

از شیب خاک و مقام مغاک تیره خاک خلاص نداد * **شعر**

فلو کان للدنیا بقاء لساکن * لکان رسول الله فیها مخلدا

وما احد ینجو من الموت سالما * فان المنایا قد اصابت محمدا

که بگذشت روی بر فرش خاکی * که بر کام اوی عاقبتی نداد

چون خبر واقعه الهی و داهیه عظمی عبارت از رحلت حضرت مخدوم سلاطین عهد

فرمان برگشته حضرت سلطان بمثل امتثال ان الله یامر بالعدل و الاحسان

معز الحق و الدنیا و الدین انار الله برهانه و نقل بالمبرات مبرات از دار فنا بدار بقا رسانیدند

ولانا علی الاخوان بعدک انهم ∗ کان العقول تبدل ابدالها

ای مسیح آدمی را حق تعالی از غم نجات نداد و از غم نجات بی نصیب نگذاشته

کو آن گلی که خسته دل از زخم خار نیست ∗ کو مستیی که عاقبت او خمار نیست

کو آن دلی که از غم گیتی نگشت خون ∗ یا دیده ای که از ستمش اشکبار نیست

ای عاقل ار جنابک را هست عقل و هوش ∗ دل از جهان منه که جهان پایدار نیست

آری چنان ما شاء الله کان **نظم** بر دست ما چو از حل و عقد هیچ نیست

بعیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم رواست ∗ که چند واقعه کبری و حادثه عظمی بود

الا بحکم انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب اللهم صبر الکوان **شعر**

خلقنا رجالا للتصبر والاسی ∗ وتلک الغوانی للبکا والمآتم

مرد باید که جگر سوخته خندان باشد ∗ نه همانا که حزین مژه فراوان باشد

امید بنصرت الهی الا ان نصر الله قریب حاصل است و من حیث لا یحتسب تحکم

وگلبن باغ کامرانی و دوحه بخت ما · آسمان سعادت در این محاق گرفتار آمد و آفتاب
سپهر مکرمت در عقده کسوف ماند خاصه بساط انبساط آن خلاصه سلاطین مشار حام
کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام طی شد **شعر**

فلو کان فی الدنیا بقاء لساکن ۞ لکان رسول الله فیها مخلدا
وما احد یبقی من الموت سالما ۞ فان المنایا قد اصابت محمدا

همچنین بنابر قضیه ضروریه کل نفس ذائقة الموت **شعر**

وما الموت الا رحلة غیر انها ۞ من المنزل الفانی الی المنزل الباقی
ایام اورنگ علم بود ارکان جهان ۞ بی کوه گران قلم ندید بنای خاک
وما کان قیس هلکه هلک واحد ۞ ولکنه بنیان ملک تهدما

همانا در وقت رحلت ومقام نقلت نعره آسمان در شب ظلام کائنه **مصراع**
وقد عرف قدر الشمس بعد غروبها **نظم** مقدار آفتاب نه اینست مردمان

الباب التاسع فی رسایل المصایب وغیره

من انشاء خواجه معین الدین الجامی فی رحلة عمه الشریف

ناصر الملوک والحکام رضی الحق والدین خواجه احمد الجامی

هو الله الذی لا اله الا هو له الحمد فی الاولی والآخرة وله الحکم والیه ترجعون نظم

دوام ملک وبقای قدیم مارا نیست خدای راست بقای قدیم وملک دوام

که هیچ کس را از شربت فنای نصیب نگردد وان من قریة الا نحن مهلکوها

قبل یوم القیمة الا انکی این منت جای روضه من ریاض الجنة مصراع

در حجرهٔ بهشتش روزن بکشایند ان الابرار لفی نعیم وفرقه در مهلکه

حفره من حفر النیران فرعون صفت بنیل دغرق کنه ان الفجار لفی

جحیم فی الجمله عمر بعدی حساب کرده رفتکار زیا ساد کار منحرف کرد

بشر اجل ذات اول بار کنند امعی با تو الی جان را در خشل او خلاص نیابد

تلمغان جرمغان دهستان سمنان باخان غور غرجستان گنج روان بهاری **سمرقند**

قبه علیاباد **عراق** کاشان نطنز شمساکهان همدان و بلوکات مازندران اهل ساکنی

بنابر آنکه هر مملکتی بالمرا نهادی و انجای ممالک بعنایت الله تعالی در قبضه قدرت ایالت بست نظم و حلت محال

شرائط بلاد و عباد و مراقب صلاح و فساد بفرزندان کامکار با تمام الله تعالی و امرا نامدار

تفویض منفرمود و ولایات مذکوره را بفرزند مغفور مرحوم بایسنغر بهادر طاب الله ثراه

مسلم و مسور داشته و فرمود بموجب آنکه وعده حق بحکم قاطع کلام ربانی که کل شیء هالک الا وجهه

و مصداق حدیث نبوی که الموت حق حتی آنی وقوع سن مدتی بهادر روح اشرف نفرت کرد مشتابه

بدن بسوی فضای عالم علوی روان کرد و استشعار عمر عزیزش از نص الهی ندای جاعیات

یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی بقصد مقصد اصطیاد و سکنی ریاض قدس بر زبان گرد **نظم**

روح اکبر اکرف باستقبال رضوان بهشت ✿ طرقوا گویان الی السلطان خوش با مرحبا

سلطان اعظم جهانگیر کجا لبیک شاه و منهج سداد فطرت و خاطر انور جهان کشا صواب

ایضاً من انشائه فی منشور صدر عن دیوان سلطان سلاطین
زمانه شاهرخ بهادر تربیة وتقویة لحافده وفلذة کبده
وهو السلطان الاعظم رکن السلطنة علاء الدولة بهادر

الحمد لله المتعال عن التغیر والتبدل والزوال المنزه عن وصمة الحدوث وسمة الاشکال
المتفرد ببقاء الوجود والتخلد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد المقتدر القدیم
الحی الذی لا یفنی ولا ینام کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام الذی
ذلت له اعناق الجبابرة والرقاب وضلت فی سرادقات ملکوته عقول ذوی الالباب
المتوحد فی سلطانه عن الشریک والوزیر المتقدس فی کبریائه عن التشبیه والنظیر
یؤتی ملکه من یشاء کما نطق به فصل الخطاب یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب
اما بعد چون ایزد تعالی جلت قدرته وعلت کلمته بکمال قدرت ومشیت ووفور موهبت
وعاطفت ابواب تؤتی الملک من تشاء بر روی حال ما گشاده است و درهای طاعت

و تولیت اوقاف خانقاه معارف پناه قدس قدره شیخ الاسلام الاعظم جامع انواع

العلوم والحکم الفایض بجمیع الکمالات علی سایر الاکابر و الاعاظم شهاب الملة والدین ابو المکارم

اعلی الله قدره چشت آمد و افراد من حیث الشرع و تفویض شیخ الاسلام المرحوم خواجه

قطب الدین محمد بن شرط واقف متولی بوده معین دعوی استحقاق مباشرت مذکوره کرده اند و هم

مؤلفان ابواب دولت و مصنفان کتاب کفایت سلالة النقبا الاعظم درویش اسلام صاحب

کمال این صفات و حسنات احوال او ظاهر است و از خصال و صفات آبا و اجداد او باهر

حضرت شیخ الاسلام مشار الیه الدین کاتب تقلد اشغال بقبضه اختیار او باز داده آمد

و عمل و نصب مباشران و تصرف در محصولات وقف مخصوص او مفوض بلا شرکه غیر و در سایر

امور با شیخ الاسلام الاعظم خواجه قطب الدین و خواجه ظهیر الدین بالاتفاق مقرر داشتیم

و این منشور همایون از اقبال متعذر اقطار الربع المسکون سمت اصدار یافت

سبیل نواب دیوان و وزرا و امرا دولت ما و وزرای عالیمقدار و اعیان مملکت تما

لر کال کلمات تامات بالّذی کوهر لسترینها و لر بحر الات بینات سبحانی

دری بابها تضمار اصحاب اصلاح رویش و کاملان محررات و عاقلان مهذبات احوال و افعال

بین مبین الهیات حقوق صبح وجود و فاضلی ابابیرات اولاک و افلاک و شام عدم

مثل کنجفه نبینامت عمر شریف بهالی لرهم اول لیل و نهار نقصان و خلل بابرد ادعایت

ازهمه وحسن الخلف نکات فی باب صاحب کمالی را اید لمع کنده بیان او محرر فضیلی از

فصول علم و کلامت و بیان او مقرر هر بابی لر ابواب فصل و بلاغت باشد و کامل کال رائی

اخاف فرباد رعقل او جهان فقه و حاشر اسعار و فکر او اقلیم ضمیر و تقوی سا اشهر بار

ورا اشجار نسبی او لنهار حسنت شکفته و در کلبن طهارت اصل او بلبل خوش اواز

فضل اشفته باشد باید فیستلک عجایب قدرت قادر صانع طاهر کفه و دربن سبب

غرایب اختراع مبدع ذی مبایع ظهور باید یمحو الله ما یشاء و یثبت وعنده ام الکتاب

مقصود لرکتب لرین مقدمات و عرض لرینتی لرین کلمات لک حق حضرت

حدائق و مساعدت ما مقرون شناسند و در صلاح و فساد و روائح و کمال العمال رجوع بدرگاه

او کنند تا بجمیع جوانب شیخ الاسلام الاعظم سلطان العرب آفاق العالم خلاصه

سلاطین التوامین مالک اعنه فرمان المشرق و المغرب لکل نوع انسان

معین الحق والدین خواجه جهان متع الله ظل اقباله علی مفارق اهل الایمان بحسن جلوس

طویت و صفای عقیدت و فرط دیانت و شهامت صحیح جوهر کمال صواب رای فعال امور فرمائیم

در تمکین امور دین و دولت ملک العظمه حضرت جلت عظمته مرعی باشد و در تحصیل رضای کبریایی

عالم تاکید مبذول صورت شواهد علو حال اتصاف انحراف نیابد و در اعانت

مظلومان و قمع ظالمان و جبران و ادای استمالت عامه ملالت نخواهد

و در رفع اسباب خیر و رونق مساجد و مدارس و خوانق و مساعی جمیله مبذول و اقصد و در احترام

و توقیر قضاة اسلام و تعظیم و تبجیل سادات و مشایخ و علمای ساحات ابواب مستحق ایشان تمام

تقدیم رسانند و وظایف و رسوم ایشان را در مواضع سهل الحصول بحوالة الوصول

ایضاً منه فی وزارته بمعاونة ملک الختلان مولانا العلامه سعد الدین التفتازانی بالاشارة الصادرة عن حضرة المعزیه

الحکم لله العلی الکبیر هو الذی جعلکم خلائف الارض ورفع بعضکم فوق بعض درجات
لیبلوکم فیما آتیکم چون حکمت حضرت الهی بموجب نص والله یختص برحمته من یشاء زمام
حل وعقد وقبض وبسط مصالح متوطنان ممالک اسلام بید قدرت ما سپرد ومدار سعادت
توفیق عالیان اعلام مسلمانی واحکام احکام جهانبانی بر رای فیروز وکوکب سعد سعادت را
از برج شاهی طلوع داد و آثار بیکران ما ساری موهبت هیبت کرد مقتضی لئن شکرتم
لازیدنکم مراسم سجده شکر آن نعمت عظیم بر کام جان نعمت بی‌نهایت محض عنایت الهی
است نهادیم وقدم تدبیر وسعی در منهج طالبی بسر حد ادراک آن رسید بقدر قدرت واستطاعت
بشهی باکار رسانیدیم والویه عدل وانصاف بر جهانیان بگشادیم وبساط بذل
وامتنان ولغو وامان در میان ایشان بگستردیم وچون مقرر بود که عرصه مملکت بی مساعدت

اصل رعیت امرای نامدار و سلاطین روزگار و خواقین کامگار در صف جدال

و قتال ایشان سبکر رفتی ظفر بندیه بودند و حرمت شان نیز ازان آتش جهان سوز ایشان را

آب تیغ و جوهر وافی لسد حق جهال فرو نشانده و دیو رجیم ایشان را از راس الملاحده

و رئیس الزنادقه بسوی شهاب ثاقب تیغ ایشان را بر خاک ادبار انداخته فقطع دابر

القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و در دفع ظلمات ظالم و کفر زندیک بوده

بعلی جناب القاب اسلام که بدو غایب سعی ایشان و الواشیم و بکرات علماء اسلام و فقهاء انام

که احکام احکام و اعلام اعلام اسلام بسنان و بیان اللسان منوط و مربوط است مفوض بوده

که ناحیه سلطنت باستحقاق ایشان و اکتساب با جزالت فرق همت ما نیست و خلعت جهانداری آیه

و کسوت شهریاری حر مناسب مناصب قدر قدر ایشانی و حرم مسکوند مادام امطار و عدل شاهنشاه

ایشان ما اسلام حاک نیست و اوامر اعمال و جمعات و نصر و اله و وصایت فرمان ما فرستی ۱

با دوس و دین سلطنت معمور در جهار شنبه نوزدهم جمادی الاول حکمت سنه بود

وحفظ در محافظت اطراف واکناف ممالک آفریده ودر این ایام تیغ واصحاب قلم

که ایشان ملک محروسه تیغ وبوک قلم ایشان مربوط است هیچ دقیقه نامرعی نگذارد

وعلما وصلحا وگوشه نشینان باعزاز واکرام دارد وهیچکس با نفاذ از اقوی بر ضعیف واز شریف

بر وضیع حیف وتعدی نرود ومملکت معمور ورعیت شاکر باشند **نظم**

تا صیت نام نیک بود از تو منتشر * با ذکر فعل خوب بود از تو یادگار

فرمان شاه شیخ الاسلام خواجه معین الدین الجامی

وقت جلوس الملک الاعظم مالک رقاب الامم ابو الحسین

محمد کرت علی سریر السلطنة فی الهراة صانها الله تعالی

لله الدایم الباقی الی الابد والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم

بر خواطر ارباب عقل واصحاب خرد وفضل اولئک الذین هداهم الله واولئک

هم اولو الالباب پوشیده نباشد که نظام جهان وبقای نوع انسان باقامت مراسم

ولوای آسمان جلالت ایله قره باغ ایالتی که گلشنستانی نوادر ازهار طلعت سیمکانی جالبت

یکدل و خدمتکارلری و اوطوراقلری عالی الهمته لیت الحوزه یک حکومت مملکتی و سرعسکرلی

کشوده سپردار اولدیلر اشارت ایلن معینلکن عیش اوریسایه شد **نظم**

قبول حضرت پادشاه مبارکباد ⁂ سعید گشت و فیروز و سکه شدی

و رفعت مکان العلیا درطاهر حال اوم صعنی نموده ایالت و حکومت آذربایجان بالواحق و توابع

والحشام ویرلکمه آن مملکت تحت اقدارلرینه تخصیص پرس الکعبی هواتی و تحت حوالت ملوک و ولایت

ستان لکی روضه زینتها ازهار رفیع وصا گلستانش گلجه تحتهی تحتها الانهار بانوادر

معدلت و ازهار نصفت ایله لیت **نظم** سنود فخر کند بلاد روس مصر

کنف گشت ممکن عدل پادشاه تبریز ⁂ تفویض رفت فرمان حل و عقد و قبض و بسط

ونظم و ربط امور انجا بقبضه اقتدار او با رجال آمد منشور میمون لازال صیغرافی الربع المسکون

شرف علا یافت فرمان کامکار ایلقا ملهم الله تعالی والمرآة خلافت بار و بند آبا عالیمقدار

از تمهید این مقال آنکه درین وقت که مملکت آذربایجان بعنایت الهی بسرکار و پایتخت سعادت ابد و

با رفیق کامکار و نصرت شعار ابد و نجم حشمت سپهر آیات مطلع ماه جهان شد و

و مرکز اعلام فیروزی آیات ظفر پیکر گشت نظم همین دارد باید حقوق را رعایت

نمای هدایت ما سایه شرف اندر لغت * ملوک و ولات و حکام و امرا و سرکاران

ممالک و بلاد از مطیع و عاصی و الحاق و اقاصی طوعاً او کرهاً رغبةً او رهبةً بدلالت هدایت

اقوال و اطوار درگاه ما نهال دولت اعلی مجتمع آمده خواطر آمال

هر یک از اعیان کار و اعاظم هدایت فاهره ما مخصوص ساخته ایم

و منصب ایالت و حکومت آذربایجان بکسی مطیع نظر کرده توانند بود مفوض فرمائیم

در این باب نظر تفرس و حدس تأمل در ناصیه احوال هر یک ملاحظه رفت صفوت اخلاص

در ناصیه احوال و افعال امیر اعظم الله السعید سعدی

ظن آنکه در طهور جلوه حال و التجا مشاهد افتاد

چو سعی حضرت اولیا فی تبار ❁ سلام من رسان که فکل از یار

همی گو بنده یاران در دوری ❁ ندارم هیچ درمان جز صبوری

رقعه نگارم از نامه مشتکیاً عن بعض احبابه

یاری که به بندگیت اقرار دهد ❁ با او تو جفا کنی طلب یار دهد

حمی محبت که بنیت عهد قریب تشیمانی از جفا محل یار و مسار و وفا از شوالد جفا مصفا
بحق محمد مصطفی از رو منشی ملقای آن یار و وفا و آن عمکسار که جفا به دلها مباهست
که وصف سر وفا بل تحریر باشد العلام خلام از سرو کل انداز من رود
همچنانکه سبب هستی و وفا تلف است موجب دشمنی جفا و عنف است نظم

یار باید که مهربان باشد ❁ همدم و مونس روان باشد

لا جرم در طرف دشمنی شنید و جعفر و جفا از حد برد و اغیار را بر یار گزید برادرانه
بکالی روی نماید نظم ❁ چو همت جعفر کید زمن و جفا جوید نظم

روبه باشه و باز و تیهو بهم | دوه میش دنبال شیر اجم
جهان شهر بند در ولایتی لار | رعیت لار و عالی سپاهی لار
که یارین بماند در پایی تخت | وزیری صدر پایی تخت است و بخت
بباغ مدیحش چو من عندلیب | اگرچه هزارند بنوع غریب
ولیکن یکی را چنین لحن نیست | کزین سان حوالی بهر صحن نیست
نه کذب است و نه لاف ایلک کتاب | هربین سکلر اندا صدق و صواب
سه بیت مناسب بشهنامه ام | بیاد آمد آغاز آن خامه ام
یکی خدمتی کیم انی شهریار | که ماند ز من در جهان یادگار
بناهای آباد گردد خراب | ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند | که هرگز نیابد ز باران گزند
به شاهان ایران انجم سپاه | که رفتند و بگذاشت ایشان تاج و گاه

بسی کهنه درها بکاویده ام ❖ چو طوطی ز هر گونه بنچیده ام

بسی دیده ام خوب و ناخوب را ❖ که تا دیده ام دیده مطلوب را

قوی بود صد کس ز ابنای دهر ❖ که باشند ازیشان نشانها بدهر

ز هر کشوری جمع این دفترم ❖ که در فضل والای صد کشور اند

دو خروار کاغذ نبشته آمده ❖ که دهقان از انجم برشته آمده

بصد باب رفتم دهها باب شد ❖ پس از شرح معقول اصحاب شد

عطارد شناسد که این باب گشت ❖ مزین باوصاف والقاب گشت

بوصف وزیری که مثلش خوش است ❖ جهان کرم خواجه بن احمد است

که گیتی سراسر بفرمان اوست ❖ چو شاه زمین و زمان آن اوست

جهاندار با دانش و هوشمند ❖ سرافراز و بخشنده و ارجمند

زر افشان بهزم و سر افشان برزم ❖ چو با دست و چون کوه در عزم و حزم

درحجله‌گاهی که روحانیان عالم قدس مثلث عطر سعادتی مجمر مسدس اجرامده سوزند

ومشعله‌داران سماوات مصابیح خیرات وقنادیل برکاتی ایله مناسبات حرکات سیارات

واشراقات ثابتاتی ایله نفحه شمه‌لر بشارت فبشّرهم بغلام علیم بمشام همسایگان قدیم رسید

که در بوستان افضال گل اقبال بشکفد واول اوکلامه صبح شهامت دمید ودرخت

سلطنت ایام باحترام بر سر ایامی کلام نهال نظم شکفته شد گل دولت ببوستان امید

نشست باز سعادت بکاشیان امید ۰ وسعادت روزگار در بحر برکات اعتبار کشاد

بسبب یمن وقوع فرزند ارجمند کی مانند دل پسند مبارک اختر حسن المنظر

کوهر ایکان مروت عین بحر فتوت کوکبی لر اوج جلال ماهی لر سپهر کمال شعر

شمس وبدر ولدا کوکبا نظم ز آفتاب وقمر مشتری پدید آمد

همیشه بتثلیث زهره و مشتری ۰ اثر معالی اکرام در حرم عشایر وقبایل

وآثار عظام وانعام عام کسالی وامراض اسباطی مهد وحوالی مسفح او عصار اد

بسی کوه و دریا بگردیده ام ۞ چو طوطی ز رغبت بسنجیده ام

بسی دیده ام خوب و ناخوب را ۞ که تا دیده ام دیده مطلوب را

قریب دو صد کس ز ابنای دهر ۞ که ناشی از ایشانست اشعار دهر

ز هر کشوری جمع این دفترم ۞ که در فضل والی صد کشور اند

دو خروار کاغذ نبشته آمده ۞ که هر باب از انجم برتر آمده

بصد باب رفتم و ره یاب شد ۞ پس از پنج مقبول اصحاب شد

عطایا ثنا شد این باب گشت ۞ مزین با وصاف و القاب گشت

بوصف ولی نعمتش خوش نشست ۞ جهان کرم خواجه پیر احمد است

که گیتی سراسر به فرمان اوست ۞ چو شاه زمین و زمان آن اوست

جهاندار با جاه و هوشمند ۞ سر افراز و بخشنده و ارجمند

زر افشان بزم و سر افشان رزم ۞ چو باد است و چون کوه در عزم و حزم

در هنگامی که روحانیان عالم قدس مثلث عطر سعادت در مجمر مسدس اجرام می سوزند
و مشعله داران سماوات مصابیح خیرات و قنادیل برکات از مناسبات حرکات سیارات
و اشراقات اتصالات ثوابت می افروختند شمه از بشارت فبشرناه بغلام علیم بمشام همایون قدیم رسید
که در بوستان اقبال گل اقبال شکفته و از افق امید صبح سعادت دمیده و دولت
سلطنت ایام با جاه و اکرام بسر اسای کرام نهال نظم شکفته شد گل اقبال از بوستان امید
نشست باز سعادت بر آشیان امید ۞ و سعادت روزگار در بحث برکات اختیار کشاد
بسبب یمن قدوم فرزند ارجمند که ماه مانند از سنبله مبارک اختر حسن المنظر
کوهی از کان مروت و غنی بحر فتوت کوکبی از اوج جلال ماهی از سپهر کمال شعر
شمس و بدر ولد از کوکبا نظم ز آفتاب و قمر مشتری پدید آمد
همیشه بتثلیث زهره و مشتری ۞ از معالی الامور بر حسب مراد عشایر و قبایل
و آثار عظام و لعدالکلام که کسالت و امراض از نواحی مهد و حوالی مضجع او دور دارد

حضرت مخدوم زاده سعید الغازی کرمه الملک المنان شجاع الملة والدین محمد سلطان

که مکان روح الله روحه فرادیس فی الجنة فتوحه صحن مهر ولطافت عنبر بهشت جاودان

بهشت از صفه وصحن لطیفش ❊ گهی زینت گهی کاهی نظافه

ز رشک خاک عنبر بوش هر دم ❊ شده در خون دل آهوی نافه

و در مرقد مطهر خاقان صاحب قران المختص بالغفران جعل النعیم المقیم ابد مسکنه الله

فرادیس جنانه والبسه حلة رحمته وغفرانه از رشک روضه رضوان است نظم

روضه روح بخش جنت حق ❊ منزل اقتران رحمت حق

شعله شمع عالم افروزش ❊ برده از نور آفتاب سبق

مجلس گشته بود تا بعد درس علم وفتوی وشرایط نشر هدی وتقوی اشتغال داشت

وطلاب علوم وارباب رسوم از شاخ معلومات ودخایر مفهومات او مستفید

ومحظوظ بودند وقطعا اخوان بی یاد که عمری قدم در طریق مصاحبت ورفاقت

رقص میکند اما از خوف رقیبان نغمهٔ آن بلبلان و تحریر این بیان مقدور مخلص ناتوان نیست

بل زبان محرم این نیست که در دل صدهم یقین این و نی گمان چنانک **نظم**

مگر زبانهٔ اعمال من شود معلوم * حکایتی که مرا با تو در میان باشد

این جان و جهان هست نهان رقیب * عمریست که با تو عشقها میبازم

ولی غایت اضطراب بحالی انجامید حمال قناعت که با این همه شعلهٔ اشتیاق و بار افتراق

دهل زبانه زند و صبر و سکون این حال نکاره که صبح زندگانی در فراق شب رسید

و جان از شدت اشتیاق بلب آمد **نظم** رفتم بمثابتی که شب آمد

جانم بزیارت لب آمد * همسایه شنید یارب من

از یارب من بلب آمد * عقل هر اندیش کند که هم این الم

دستگیر این غم است و قصهٔ آن در دل اندوه جان کی قرار یابد ماه رخی غم گداز و سنگ شود

و قصهٔ غصهٔ درد فراق و شکایت حکایت الم اشتیاق عرضه داشته گردد

شیرینی کنارهٔ راحه کشی ❁ ز صندوق مطبخ شب برون

کنیزکان بدر شعار مترنم **نظم** تو پس پرده و با خون جگر می پریم

آن لکه که در رافت کشور الکریم ، باصحاب کسوف نصحت درس حدیث

فرواید **نظم** نان تو با بر ساتر لذران نشست ، کس نبیند بخوش و نهان

نان خورد اندکاج کنبشان ❁ ولی جلب سایر فن کن اندخانه

این بنده حقیر این حال اشاهده کرده گفت این سر سوز درد ربنا آتنا فی الدنیا حسنه

وفی الآخرة حسنه وقنا عذاب الجوع وعذاب النار یا کریم یا ستار یا حلیم یا غفار

زیادت این حکومت **نظم** خدایا بکوبی عدم جاش ده

دلت آتشین جای با واش ده ❁ که جاش نکل صد میان مهان

خسیسی بریان بود در جهان ❁ استغفر الله مما جری قلمی

من انشاء مولانا زین الدین القدسی لد محبوبه فی الاشتیاق

بی نظر بندگی سی دی غایت وحدت دی نهایت لر حسنه و لاوی و غیرت بحر اشواق
و ماهی سنی آب و عاشق بی خواب قبول فرمایادر تیغ غم و لولر هوس نگاه ند
بکی بهان لری محبوب زعنالری دلدار دستی میکند پیکست پای مال بحر لری کاهاند
فاما مهر و وفای لری جهر و وفا بغایت لیت که لر مصدر وه حال کشته نظم

معلم ایلسه دور وفای توام ✿ بسته زلف مشکسای توام
ازلدن و جهان آبروی منی ✿ از دل و دیده خاک پای توام
دلبر خوب خوبروی منی ✿ عاشق زار مبتلای توام
هجر تو میدهد تسلی دلم ✿ تا من خسته آشنای توام
تو گل بوستان حسن و من ✿ بلبل مست خوش نوای توام

آبروی جوانی لر افزون باخرای مضمون و محروس بالملک القدوس

ایضا من نتایج انفاسه الشریفة فی هذه المعنی

بار یابد اثر امعلول هیچ تصرف نشده باشد و عمری بر این باد صحبت تمام نباید ساختن

حلول نشده باشد و در رعایت جانب طالبان خود الرشد نگاه صدور ولی عهد را

تکلیف هیچ تمامتر تصور کند در روز قیامت خود اما اول کاند و بدانکه احادیث

تصرف در قلم آمد با لذ و از جنس مبشر کرده و تمکت دین متین محمدی بخلق رسید

و خود اکثر هیچ کس کار نیابی کان خصوصا مریدان را که ضعیف بوده اند

مرحج بزرگ بود و در خلوت عرفان از احمال نظار کیان غافل نماند و نشست و خاست و گفت و شنید

لذت اتانه هوا و نفس پاک صرف و تبدیل الحضرت بازنگرده زبان هیچ نگوید بسود در اوقات

وصیت همسایگان و دعای ارواح مشایخ و صلوات ارواح مقدس انبیا بر خود واجب دانند

و لذت اثر باطن را کما بما با شریعت و حقیقت رفتن شان که ضعیف معلوم شد میکنند

تا تحقیق هر عمل تصرف مرسوم مثال آنکه بوده و تقوی و حسبیت اثار خوف ساند

تا از خود در دنیا و آخرت بخیر جار باشد ان شاء الله و تعالی حضرت حق او را و دل آگر غ اورا

تصدیق نبوت صفت در قفس آمد با جنت کمالات عثمان و غیر او رسیدند بان وارث

آن اشان بنا و اوند آن کمال را در صفت و لکن سلطان صدق تعبیه کرده با مناسب مزاج

آن ضعفا کشت و بدان وسیله آن حضیض بان جانکی رفتن بر سوی کمال قبول آورده اند

لکن چنانکه علو مرتبه در حقیقت مانع ادراک کرده با چنانکه کاملان در جلال آن اوحد

حقیقت خلقت محتاج وسایط شوند غیر ایشان نیز که همه ایشان کمال محروم مانند

در رسانند فواید بعض حقیقت هر یک در میان آمده محتاج وسایط گردند اشارت حق سبحانه

در بیان و ما کان المؤمنون نیز حقیقت نیست با طایفه را که استعداد قبول باشد

که او را قدم در راه نهند و بدیعه همت خود را بدان مرتبه رسانند و فایده

اصل غیر نتوانند رسانید و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم نوعی از ضعیف آن ضعیف

شرح علی مرتبه ها است با آنکه صحبت آن ضعیف با فایده است و لکن حقایق اصغر دهی

بهره مند کشته و بنا نکن تجدید عهد و اعتقاد شناخته یک یک آن ضعیف آمده و حکم صحبت را

هذه رسالة شریفة فی اجازة الأستاذ مربی الانفاس قدوة الأوتاد شیخ مجد الدین البغدادی للشیخ علی لالا قدس سرهما

شیخ مجد الدین بعد از آنکه بعد از تکمیل شیخ نجم الدین کبری قدس سره
بخراسان جهت افاده فرستاده بود و در شهر نیسابور ساکن می‌بود و خوارزمشاه
که پادشاه با جاه و جلال بود او را اکرام و اجلال بخوارزم برده مسند عالی نموده همراه برد
و در خانقاهی که باسم او بنا کرده بود اجلاس فرمود و این شیخ مجد الدین ابتدا از
که بدولت ملازمت و سعادت مصاحبت شیخ نجم الدین کبری مشرف و مستسعد گشته بود
ملازم پادشاه خوارزمشاه می‌بود و او پسر طبیب خوارزمشاه بود خلیفه بود او را
و او را اباء او جهت صدر الشعراء خوارزمشاه بخوارزم فرستاده بود و ایشان همه
جمع دانشمند و فاضل بودند القصه شیخ نجم الدین کبری شیخ مجد الدین را
نیز فرستاد تا کاملان عصر گشت و نزدیک ملازمت سلطان و صدر الشفا گردد از

صفقة واحدة بمبلغ تكهاار و ناصر دينار عدلي رائج جيد مضروب ضرب

فلان بن شاه بيعا وشراء صحيحا جايزا نافذا باتة بتلة باتا بتاتا قطعيا محكما عريا لا انها

مستجمعا لجميع شرايط صحة العقد انعقادا ونفاذا مشتملا على الايجاب والقبول

الشرعيين في مجلس واحد قبل تفرق الاقوال وشرط بطلهما خطابا باشفاههما وجاها

وعلى التسليم والتسلم الشرعيين وعلى علم كل واحد من المتعاقدين بهين موجب البيع

والشراء عن سائر الطواعية والرغبة والجد والاختيار خاليا عن الشروط المفسدة

وعاريا عن المعاني المبطلة لاشرط فيه ولاخيار ولاعدة ولافساد ولاعلى سبيل

رهن والوفا والامانة والالجاءة والوثيقة تمامل بل بيع رغبة ولزالة تلك بيع المسلم

من المسلم الخيانة فيه ولاغرور ولاغبن فاحش فيه ولا يسير وقع هذا البيع

بقيمة العدل في الوقت والثمن المذكور فيه من مثله بتقويم المقومين العدول الماهرين

في هذا الباب لاوكس فيه ولاشطط ليس شيء مما كون هذا المسمى من مسمياتي كونه مقصود

بعض مهر المهر المعين المعجل فباع منها مما هو ملكه وفي يده تمامي سرائى محدود بمبلغ چهار اركا

موصوف وايضا باع منها بهذه الاقمشة المفصلة والمفصل هو هذا

جامه نحاس سبز دوخته	جامه محالل	جامه اطلس	منجه سالو	زنسلو هفت ار	كنفشد كمخت	موز كمخت
٣	٤	٣	٨	٢	ربع	ربع

فباع الاقمشة المذكورة باسرها دفعة واحدة بمبلغ ده هزار دينار موصوف

ولو بحكم حدود دفع وفرغ بيعا صحيحا شرعيا ولما تشتري اسميل اليه فيما وقع او جنسا

از مهر موجل موصوف مقاصة شرعية كرده شد بس تمامه درعوض اين با كح مذكور الا المهر المعجل المؤجل

بتمامه وعن الباقي المهر المعجل منه لو كان ذلك حال صحتها ونفاذ جميع تصرفاتها الشرعية

بالطوع والرغبة في اوايل شوال ختم الله تعالى بالخير والاقبال سنة كذا

من انشاء افقه الفقهاء مولانا حاجي شاه في بيع الماء

بما هو ثبت نص قاطع وبرهان ساطع احل الله البيع وحرم الربا بحضرت سيد كي

حضر مخدوم شيخ الاسلام الاعظم فلان بن فلان فلان الدين خدمة فلان بن فلان

والصلوة والسلام على خير بريته محمد المصطفى المختار وعلى آله الابرار وصحابته الاخيار

وعلى سائر من تابعهم وتابعهم الى يوم القرار اما بعد فان الله تعالى احل النكاح

وحرم السفاح على ما دلت عليه الآيات ونطقت به الآثار والروايات ثم انه سنة

الانبياء وطريقة مرضية سلكها المتقدمون من البررة الاتقياء به يحسم مادة الفساد

ويفتح باب الصلاح والسداد والاشتغال به افضل من التخلي لنوافل العبادات

ومن رغب عنه حرم الفوز والفلاح والسعادات پس بنابر مقدمات اقدام نمود رعاية

لمن سنة سنيه مرغوب صدر معظم افتخار جماهير الامم فلان ابن فلان ابن فلان فنكح

الخاتون المعظمة المكرمة زين المستورات كريمة الآباء والامهات فلانة بنت فلان فلان

باذنها فرضاها ورضاء وليها وهي يومئذ عاقلة بالغة مبلغ النسا واگر خواهد

بعبارت دیگر زوجه نویسد در این محل چنین نویسد فنکح الصغیرة المکرمة بنت فلان

بزوجیة ابيها المذكور هذا اياها منه بمحضر من الشهود العدول السامعين منهما الايجاب والقبول

متوجه گشت شعر حکایات لبت را و لبت ندارد ۞ خطرات النسیم ام خطوات

وعند الوصل بهای مقصد آمال و منوال مصراع از ضعیفی چنان شدم که مرا

با من بود هر که رفت ۞ نه بت کسوت نیست از نسج عنکبوتی و خلو ازمان ضعیفا و بعید

شد و ایام عمر بکام بعال و قال انی وهن العظم منی واشتعل الراس شیبا مصراع

نگه کن که شد روز من در حسرت سیاهی تا ۞ تا خط نمود بر رخسار از درد ناکامی بکام گاری

و از سعادت ملاقی بلقای مقام الکعبه نموده مصراع حالی نفسی بطاهرم همراز تو

ستجدنی ان شاء الله من الصابرین شروع در بیان حکایات اشتیاق و شکایات فراق

التزام تحمل ما لا یطاق می نماید رباعیه حیف نیست محال که غمش آه کنم

اظهار خود و حال خود آگاه کنم ۞ لن شد حکایت دل در شب هجر

با روز وصال یار کوتاه کنم ۞ احیانا الفات خاطر خطیر و ضمیر منیر ما سوای و فاء دل است

معطوف بنده بولد و مخلص خود باد النبی و آله الامجاد و صحبه الاخیار الانجاد ۞ د

جعلنا این تاریخ اللئالی * که حوالت عهد قدیم را امضا رسانید و در مصاحبت

سه کمال عالی درجه تبوسی مبارک حضرت شیخ الاسلامی ملاذ الانامی بهاء الله طلبه در بار فاما ما العایت

صوری و معنوی باشد فایز گردید ع طول عمر باد هم صبر و صبر فرمان حکیم و السلام علیه و علی عبده العلیم

من انشاء مولانا اسکندر الشاعر اعز الله جنابه

فهرس انجم زهره ظرف شبانگاه صبح * عنبر سفید عالم عنبر خطاب باشد

نمار شامی صلوات عطر آمیز حجاب ظلمانی سواد شب و بساط لامع حسام ابتسام لشکر ضیا کشید

و جلس جیش لشکر جهان سفلی رنگی عالم علوی ساخته و آلکان فرمان رعد از امهات لامع ارباع طاهر گشت

و حسرو سیاره کان جرمی وافر ترکی سپهری شد و صبح فرمود که بر ابلق مشاعل

کوکب که و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح مزین و منور گشت نظم حال فلک کوکب میان ظلمت شب

چنانکه در خط اصلی میان گزارد * در او جلوت جانی عرفات و دل کنج آشیانه محبت

چون چشم معشوقان سنگ تنگ و چون جعد دلبران تاریک و شب رنگ الضوء من الکانوت

نظم قیاس مخالف او انتظام یابد از لغت اختلال و اخلال مصون و محروس خواهد بود ترکیب

انما اذکر الغوانی و المقصد سعدی مکثر للسواد و لذا الصدر فیه کالمی و کالاحی و رضی و مراده

غوغای عاشقان و تمنای عارفان ❊ حرص بهشت نیست که از شوق لقای تست

امروز هیچ کس که از من مظهر کمال نوع انسان اراده افاضت انوار الهی و اشعه اسرار نامتناهی

مثل المشهور و الاعوام مستند العام با وجب حوادث لیزال علت گویا و بای عهد ابا ارکان معاصر و ملکه کان

در کمال تو چشم بد مرساد بالنبی و آله الامجاد علی حاشیته

شکر الطاف و مکارم رحمانی مکرمت یابد خلاصه الاعاظم و الاکارم من الله طلعه العالی

در جمع دریا و بحر غیر مرتفع نبود بحر جز دعای محقق و نیاز کاه و بیگاه معتقد محلص فی اشتباه

مست اهوش الکمالات کار و محاسن صفات که در دل یاد نگاه دارد و خلاصه همان لب

ممتع کار الجود و ملازمان رفیق اوصی معاصر یا مندان است گرامی کمال و معاصر دهر و دوعی

با حسن وجوه محصل و میسر گشتا النبی و آله الامجاد بعین کاه که ع مهر او در میان جان ماست

با اصحاب دستگاه و لوای تسلیه می خوانند **شعر** کم بلدة فارقتها متلهفا

علیک عداة البین قلبی بهامه * وکادت بنسیم الروح منی بخواصه * تحمی عن وجدی وغرامه

زبان ضراعت بر صلحت مصحا بعد از شان البراح استمالت می رود بالرحاله فقص عمام الغمام

شامل و زمین سال الحسان کامل البصر باشد در اوقات کعوه سند را عین عنایت ملحوظ فی ما نند

و نخل سعادت و نهی منظور خوانند **نظم** یکی نظر از لسان وصد هزار عنایت

منتظرم تا که وقت آن بنظر آید * اوامر و نواهی الحشم انتظار کشان و طالب ارتعاش اقبال

انشاالله تعالی برکت الحضرت سفینه حمایت الرغوات مهالک حسمانی تساحل بجان حاو حانی رسید ایام نمرود

لوح خاطر اثر و مهبط الفاضت انوار ربانی باد * بمحمد و آله الامجاد و عترته الانجاد

من انشاء مولانا سعد الدین التفتازانی الی الخواجه یوسف الحاجی

وصلت صحیفتک التی نمقتها * خطا کمثل الدر حسن نظام

وعبارة ادرجت فی اثنائها * خدع العقول وحیرت اوهام

بوسند که مبادا افکار ایشان اعطا العرایس عبارات و شاهد لطف استعارات با معنی و الوان

طرفی بوده‌اند و حال یاران گشت و سطحات آن چهار انتظار در دیر و فلک آن یک بعض از ایشان سواد کشید

و ما را دعوای کوید **نظم** هما بوی یار شوق بعض ما نیست • جواب یار شوق بعض ما بست

لیکن روشن شد چشم ما رسید دوستی که چهار مشرف کتابت این دیار بعد و هم ممالک مسطور و مقصد رفیع بودند

در سایر اوقات استظهار و تقویت کلی حاصل آید **نظم** سعادت همی ده همی آید همی روز

ما را سری که همی بآن نیست • حق تعالی شرف ملاقات و وصول آن مقصد حصول

سعادات کارزار و قدم ایشان میسر گرداناد بالنبی و آله الامجاد • والله رئوف بالعباد

من انشاء العلامة وجیه الدین النسفی الی شیخ همام الدین تبریزی

ای نسیم سحری ای نفس جان پرور • کر این بار مقرر شود عزم سفر

چون ببالای کوی رسی از سر اخلاص و نیاز • شفقت بنده بر رکاب همام الدین بر

ساحت عالی ... بساط نشاط و فرش ... شد شرایف حضرت مقدسه مخدوم

بالخیر والسعادة انشاء الله تعالی اول باصفهان رسید خواست کسی از نوکران بان جانب

فرستد و بعد از عرض اخلاص خود انرا بخاطر عالی رساند و بجناب هدایت مآب صاحب اعظم اعدل

اعلم خدایگان ولایة عالم افتخار و مربی ممالک اعلی المستعد بسعادات عنایات سلطان العالمین

نظام الدوله والدین خواجه احمد یحیی عرض انضمام برعایای فرستد و افتتاح طرق مودت سازد و تعلق

قلبی حقیقی و ارادت جانی که باستماع ذکر مناقب و مفاخر کاشریف حاصل شده

اظهار کند با غایت بسبب موانع موقوف ماند در وقت سلطان زاده معظم مقبل

شهاب الدین شیر کوه محل اعتماد و محرمیت جانب از عهده آمد و تعلق و نسبتی باولاد حضرت صاحب

ازان مقرر کرده بود و انرا کاه و در عهد متوجه و عازم است سرانه در انجا عهد برادر اعظم مرحوم

شریف حال شد که از انجا کمال اشفاق و فرط الطاف و اصطناع محدود و معین باشد

معامل معاند را از طرف نو و کرید تشویش باشد باآنکه جمعی از نوکران سلاطین صحبت خویشی

با کسی از نوکران روانه فرماید عنایت شفقت و مهربانی مشروح و مبالغه بالله ممکن و معتقد است

وکالعطشان الی الزلال بیان مستند و مشتاق جمال است و الکلمه العیان خاطر اسعادت بخش

با جانب آن الطاف جمعی و مریدی مخلص صادق الاخلاص و الاعتقاد معلوم و معروف است و تحکیم تعارف

ارواح و قربة القلوب الی القلوب بشاهد مصراع تفاوتی نکند قرب دل با بعد مکان

اما الکمال و وفا کائنی و شایق قدیم الجناب غریب و محبت مند اند که تا غایت بسر بسلامی

و تفقد ساحت ملتفت شده‌اند و قضیهٔ مرضیه تواصل بالکتب و اول بعد اللّه یاد آورانه و کتاد پشت

فعوف کلّ طوق اسلام و مکاتبات مهد و قضای نسبت آید نظم

فراغت سالی طرف خند ایکن خواهی ؞ فدای جانب محبت می فرماید

از جانب ما ابنی اساس الوداد و الاعتقاد و قواعد محبت و وکالت و همین تمهید و استحکام پذیرفته

که تا انقراض عالم و انصرام هر نیک الدهر سنح و هنی و فتوری بدان راه نیابد نظم

بقیامت برم این عهد که بستم با تو ؞ یاد دارم روزی که وفایت نبود

اما احوال این جانب و اوضاع ابناء الحال استیلای لشکر مظفر در ممالک فارس بلطف عذر

بار یافتن آن سعادت سیمای دل و جان و متمنای جسم و روان است علی احسن الحال

و اتم الفال مقدر و محصل باد عنه و سعه جوده آن بنده که غره ربیع الاول از کار الملک دهلی

صحبت عرض یافت از احوال بکرم حضرت ذی الجلال خدا بحمدالله و دولت آن آفتاب عنایات جلیل مقدار گشته

ساعة فساعة مجالس بزرگ تحفه می خواهد امیدوار است بعد الیوم بعنایت باری

معاینت گر اسلت بمکالمت و مشافهت بدل گردد و ما ذلک علی الله بعزیز باقی احوال اوراد را

موصل عرض خواهد رسانید بکرم الله صحت … که فرحت … شود و … دهد باری شوق

عمر دولت بادم دم … تو ❁ کارم امید است که تا … بار رسیم

از انشاء سلطان الآفاق سلطان شیخ ابو اسحق الی خواجه عماد

الدین الجامی مستغیثاً عنه فی استیلاء سلطان محمد بن المظفر

علیک سلام الله طیباً و نفحة ❁ کما فاح من صبح الحبیب نسیم

نسیت صدیقاً کنت تعرف صدقه ❁ و نسیان عهد الاصدقاء ذمیم

از انشاء شیخ ابو اسحق الجامی الی خواجه معین الدین مجیبا

کسی کز تو پیغام آید برش ۞ بچرخ برین برفرازد سرش

سر دفتر کامرانی و فهرست ابواب شادمانی اعنی طراز مسکینان و همای همایون فال مثال مبارک

مخدومنا و سیدنا المولی الاعظم والمقتدی الاعلم الاکرم سلطان السالکین مشایخ العرب والعجم

مهبط اصناف السعادات منبع انواع الکرامات مصدر کمالات الانسی مظهر تجلیات قدسی

عطیه خطاب کامل مکرر طغرای جلال مهر سپهر مجد و معالی خلاصه فرزند ایام ولیالی شمس الملة والاسلام

معین المسلمین عون الحق و اهله وقاهر اهل النفاق الوتر غزو علامه مرفوعه و کید اضداده و اعدائه

مدفوعه رسانید بتحفه نامجی محمد حاجی رشید بود که اثر حاجی بیک سلطانی رسید نظم

سعادتی ز صحن خوان سلیم رکوب بخت ۞ همان زمان که خط اشرف رسید سید

و در روانی ورق تحفه مقدمات ارکان تهانی و حصول کمالات جاه و جاه تهانی مصراع

چه گویم چها گویم از کامرانی شعر نسیم الصبا جاءت بریا القرنفل

از جار ارکان اصفهان صینت عن الحدثان مرقوم میشد و از حالات فضایل دیگر حضرت اعلی

در کل احوال ناصر و حامی است و بهال کلامات ناظر و نامی والحمد لله علی توالی نعمایه و تکاثر آلایه

در این وقت مولانا اعظم قاضی القضاة الاعلم الاکرم افضل و اکمل صنادید دین منبع معقول و منقول ایران

رکن الملة والدین یوسف الاوبهی زید معالیه سواد روان می داشت صحیفه اقبال نگاشت

و این صحیفه دعا بر قوم حسن الختام رقم کرده شد باکثر رساند عاجز با آوردن همت مبارک

متوجه بر آنکه زیور دوام سوانح مهمات و ملتمسات بجوع فرماید و احکام انجاح اهتمام

مبذول افتد کارکنان آن ممالک یکتا باقی باد معتمد سرمحیان و صافرین مرید اسکندر شجاع

من نتایج انفاسه الشریفة السلطانیة الشجاعیة

لخواجه ضیاء الدین یوسف الجامی الی ابیه

محمد مولانا شیخ الاسلام اعظم سلالة اولیاء الله العظام فخر الحسب الطاهر و النسب الطاهر

معتقد او بکافه زمان المخصوص بمواهب الملک المستعان معز الملة والدین ادام الله تعالی ظله

خدمات و جهات شاهانه معروض مسکوره و مساعی انخراط در سلک انتظام ایام ایشان

متوقع است اللهم یسر و سهل علی حاشیة من مولانا جلال الدین الله

اصدر و عبد محمود بن عبد الصمد **نظم** لکن تا در نیش روان باشد

یا خود از نام او نشان باشد ❁ کمر بندگی حضرت تو ❁ تا نیش در میان جان باشد

شرایط بندگی تقدیم می رساند لکن ازان حضرت محل قبول یابد **نظم**

کارش چنان شود که سپهرستان را ❁ از خاک آستانه او تاج سر شود

من انشاء سلطان المطاع جلال الدین شاه شجاع الی

خواجه معین الدین الجامی جواب الکتابة الشریف

اتانی کتاب کالزلال عذوبة ❁ وکالشمس اشراقا وکالبدر منظرا

اعنی مفاخر اقلام و مآثر کلام مولانا شیخ الاسلام الاعظم الاعلم مقتدی افاضل

الکمل اکرم اقدم سالک ممالک درویشی سالک مسالک فضل گستری ملجا و ملاذ

وی آفاق مربی اصحاب البراعه مقوی ارباب الیراعه مورث سید المرسلین المخصوص بالعز

القدسیه من العالمین فی العالمین **نظم** فرافسر در عمامه فخر قدسی بر جبین

تاج حشمت بر سر و فیض شبدیز نصرت زیر زین ؞ شهریار ممالک یعنی خواجه معین الحق والدین

لازال علیه الله بعین عنایته معینا وعن الله سلیم من سائر سعادته معینا **ع**

ویعلم الله عبد اقبال آمینا ؞ در کعبه حشمتش جبین سا و زمیان جان بنده **ع**

ولکنه غلام تو که بود کیقباد و جم ؞ در جنب همت کام و فضلای ایام نجاح غیاث

او منظور و علما در کنف حمایت او مسرور تحصیل طالب علمی شدند تو سیما با کسب اظهار فضل

دین حضرت حداد باشد پار کان آن عالی و بانوار لحضرت در محل عرض اشا و اظهار

تمتع آید والحق رحمت عالی او رحمتی است که اقدام مهول در راه اکبار احرار اعیان و اخوان

و شرط محیط الی فر و حضرت نا شد **نظم** با حلیه بلوغ و کمال هنر کسی

مرحبا حکو ندیدی که بحضرت شبنمی **شعر** سکوتی لیس ینقص منک فضلا

چون بنده او ز اهل ما لهم له من نور و الکافران است و عداوت او بر یوسفش او

حلاوت ایمان بمردم از کفر و کافری والحمد درو وقت نسب مالک رحمت بدنیا مقطوع است

ولید بن سنان ممنوع از قرابت نبی و بین ابی لهب بر ریسکین حکند فلما تبین انه عدو لله

تبرا منه بمردم ان ایمان باطله و بدر این فاسد ولید هر که مکن معاند شرع محمدی را

فتبرا منهم کما تبرّوا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم وما هم بخارجین من النار

ائمة الکفر لا ارشدتم ابدا ۞ سبل الهدایة ولا السلام والدین

رفضتم الحق فالحسنی نسخکم ۞ مسخ القرود لکم دینکم ولی دین

اگر کافر معاند و ملحد کم اسلام فاسد و اکبر مستکبر مفسد زعم باطل خود حق را باطل و باطل را

حق گوید ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین شعر

الحق حق وان جهله الوری ۞ والنار نار وان لم یرها اعمی

چون عقیده ناپاک اغرا اشد ان تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا اذا ابدا غول کارها

رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و حلال الله تعالی حلالا و حرام الله تعالی حراما و الجنة ثوابا

گردان از زبان او بیرون کرد اسلام است اصل اجعلوها اسلام امنین فرو باید درو بارگاه اکنون الیوم

گردینا کنید امنیت ساید ولی خطر بود اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم بر وی باید

و بار امتنان ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا

بدوش دل نکشد حاملی شرط و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون باید

هر سر آنکس جور و جفا بر آید ؛ که جان انست خواجه با شاهی

من ترک ادب البساط رد الی الباب و من ترک ادب الباب رد الی الدواب

التصوف کله آداب صحبت نفاق با نفاق هر موم بهر یار دوستی ان الذین امنوا

ثم کفروا ثم امنوا ثم ازدادوا کفرا یاری لنان زنهار کی بود با صرفا و الافلاک تلعب بالتوریه

ستعلم فی الحساب اذا التقینا ؛ غدا عند الملیک من الظلوم

رفیق عروسی شوخ شاه حکایت کند ؛ هر که زمین زرع زلف نهد بر عذار

درین حال مال و جاه و مملکت از برای خود حاصل کنم این قدر که ام تمامت ترکان
ایران و توران و ترک و هندوستان نیز از جان خواهان شما شدند اگر جاه و مال و کسب و کمال
می‌خواهی قدم در راه آورده که در هر حال که خواهی از برای تو و بهر مملکت خاطر کشد موافقت کنیم
والا که بصدق الامیر مولانا شرف الدین حسن یار از سر محلی فرح و قانع است که احد گویم
رحمت بر اعوان یا همه صحبتی کنیم **مصراع** تا خود بکجا رسد حکایت • بر ارکان اختتام
همه ملوک آل کرت اعلامات و امارات بخت خود بر ظاهرت خود را در سلک
بی استعدادان کشید از عقل عبرت بود قصه درویش نزدیک اشغال علاقه ایشان
نخواهند دید **نظم** باده کشان که در افتاد افتاد • بس صبر کرده ام درین وقت ایشان
الصبر مفتاح الفرج زیادت خیر نویسیم عمر بالعز والسلام میدانم که خواهند شد اگر عمر باشد
آورا دوز و دو یا الصمم [ع] بسیار کس زیش و نیز از سودا شعر مولانا شمس الدین است
پشیمان بسی شد ز دیگر خطا • ولی در زبانی صبر نداشت • می کفم و لیکن چو عمرو که

گر قضیهٔ اولادنا اکبادنا مقرر نبودی هر جگربندی بند او بسر صعودی **مصراع**

فربما یتأذی الروض بالمطر ❁ کار بکشیدی وگر هوس صحبت اصحاب و احسان عزیزان

و فرزندان تحصیل کمالات و رند اعنی یوسف اطال الله بقاءه و مزید فضائله و بهیج ثنائی

سیان عندی ان بُرِمَ الجمال بی ❁ اعلی العراقین او اقصی خراسان

گر نه کعبه بودی که وصول حجاز ❁ وگر سهیل نباشد ز کی کجا و یمن

همچنین تکرار این معنی را مکرر کرده ام طالب علم را اگر لازم است نسبت اگر اقرار حمیت و همت محکم

لولا فی شرف الهوی بلوغ علی ❁ لن تبرح الشمس یوماً دارة الحمل

اگر ارادهٔ قلد بودی حرکت سبب جز برگشت **نظم** نخستین قطره باران سفر کرد

پس آنگه قعر دریا پر گهر کرد ❁ سفر را گر نه این انجام بودی ❁ فلک را کی نفس از لعل بودی

سفر را گر نه قدری بنودی ❁ مه نو را سفر بدری نبودی

دکهی اعمی آینه حالی مناسب باشد و در مجلس اصم رباب نوازی را چه فاید باشد

بسعدک تزهو فی جهانک الایام * وتزینت ببقائک الاعوام

وقد مضت الایام ببسطه فی الوری * بینا تجدد بشده الاعوام

قد جاء نصر الله والفتح الذی * یزهی بکتبه وصفه الاقلام

باتم اقبال وامن بعقده * والعز والاجلال علیه دوام

والحمد لله والصلوة علی نبیه محمد واله وصحبه الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا

من انشاء شیخ الاسلام خواجه ابو الفتوح الکبرقوئی الی

خواجه معین الدین الجامی حوالة الکتابه من بلده خوارزم الی جام

اصفی العقیق ولم الخلل بوادیه * فکیف والبین قد کفت عوادیه

علاقه صفی که بی تکلف قبایل عالم صغری دل مستمند وجان آرزومند را باستیلا تمام

عتبه العلی فی سلک التمام رفعت والاعوالی الموالی صدر جرائد الاشراف واعالی المفتخر بجلاله

قدر عز المفاخر والمعالی یا قد مضروبه المجد والشهامه عاقد مخطوطه الولایه والامامه

بلقیس عهد فرمان دلشاد سلطان احسان فرمود و زبک خلق با نثار و ایثار نظم

بکویم و بکنم رخنه در سلیمانی ⁂ تو هر چه هست که در همه جهان ثانی
بمانی جاودانی بایعانت که امانی ⁂ سخن کوتاه شد والله اعلم والسلام علیکم

ایضا من انشائه الیه فی تهنیة قدومه الشریف

بشرهالتی بیالتی بشارت مصراع بشراک لک الیوم یوم لقاء دهان و لسان بشارت مقدم شریف لاستماع اشارات شعر اهلاً بعد مکث الشریف فانه فتح القلوب و نزهة الارواح از همت نسیم روح در فر آمد و طاوس جان جناح نجاح باهتزاز بگشاد و عیش بیغش صفای روح و بر کمّ عمر حیات نوح یافت و دعای مخلصان باجابت مقرون شد

ولله فعال بدعوة واحد ⁂ ما لیس یفعله بالف مجاهد

آنی تاج سر خاندان والی وهلت ولکن جام هومان کالعقد سعادت مدالله فی عمرک مدا لو جعل بینک و بین الحوادث سدا نظم

تا زهد او ولب دجله دلم پاک کند ❊ جامم را جواب دجله بغداد او کند

هیچ کس نیست که از یار سفر کرده من ❊ بر ساند خبر خیر و دلم شاد کند

انتظار و اشتیاق مخلص هواخواه بتقبیل انامل شریفه شیخ الاسلام خلاصه الکبرای

و کرام زائر بیت الله الحرام مقبل ... المخصوص بعنایة الملک الدیان ... الملة والدین

اکام الله ظله علی المخلصین بیش از انصار ... و تعلیب ... و بنهایت خدمات

معروض میگرداند و میگوید ❊ شعر ❊ ان قرب الله اللقاء وضمنا

سعت ... علی ... الوادی ❊ فلا قبلن ... المطی کرامة ❊ ولا خلعن علی البشیر فوادی

امید واثق چنانست که کار دسته بر آید ❊ وصال حضرت شیخ و این قوم بسر آید

در این وقت حاجی حسن بحضرت خلیفه السلطان ع دام ... بان ... و جنب نشست

والعارسار ... والاعتبار ... خلاصه مشایخ ... کار ...

بموجب دلخواه ... کلمه الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن خواند ٥

یاری که شناسد اهل دل و سلامت * حبذا که باز میدهد آشنا را

همچند ایام سست ظاهر شد اما **نظم** زمانه چو با تو در ایام پیری

بس خوش شد ز هجران جوانی است سوابق صحبت شریف و محاورهٔ لطیف

آن خلاصهٔ روزگار و فرید اعصار مرکز دایرهٔ مخلصان بر وفق محاوره رقم **نظم**

روز اگر هوس روی تو کردم بجهانها * شب ز در افسانهٔ گیسوی تو باشم

منی ان یکن حقا یکن احسن المنی * والا فقد عشنا بها زمنا رغدا

اگر وصل خوش حالی امید که باشد عقیب صورتی متضمن هلک مواصلت باشد

چهره کشاید **نظم** کلم ز حیث [illegible] روزگار مخالف * امید هست که خارم ز پای بخت بر آید

همچند روزگار غدار دور مخلصان و خرابی احوال ایشان [illegible] نماید و جمع ناسازگار

خاک جسد [illegible] از انکه [illegible] **نظم** عمر بسر [illegible] اسیر ماند

ان جان نازنین تو [illegible] دیده و [illegible] **نظم** کیفیت [illegible] حیوانی که [illegible] است

مجروح بوادی بعد می‌بینند نظم مکن که یارا کی ما را فراموش * که مثل من نیابی در پیدایی

فاما بحکم صلة الرحم تزید فی العمر و محبت خیر معتبر ان الله یحب حفظ الود القدیم نظم

یکدم نمی‌رود صورت در خاطر منی * حاشاک تخلو ساعةً عن خاطری

در خدمت ارباب حقیقت و اصحاب طریقت فراموش حقوق صحبت و مودت و قواعد خاصه صحبتی

سعی عمل اولوا تا آن قیامت داغ جان معطل خواهد داشت و اگر اولا آخر عمر لکام جان بیرون

نخواهد رفت جای نیست نظم یا این خوبها اگر نه بند صد سال * سودای من از این دماغ بیرون نکند

از طرف یا این یار معنی از حیات باقی باشد محبت و اخلاص است خلاصه زمان فرید هلال را

نکند خاتم جان و نقش دین و دل خواهد داشت و ساعد ایمان و بیان مکارم ملتفت نخواهد شد

لئن بات طرفی عن لقائک خالیاً * فلا ان عینی من محیاک الصدر

فلا تحسبنی فی فراقک صابراً * فمستحسن الا علی بعدک الصبر

از روی مبادا که کنم از تو فراموش * هیچ عهد صدیقی ز منت یاد نباشد

حضرت مخدوم شیخ الاسلام الاعظم سلّمه الله علی کافة الامم لعیری اوغلی عیسی افندی

کان مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد بکوشش همیشه حدیث سکارلری رساند اما خرده خرده کان

درین آخر تبارکی جای نی وکیف لا نظم عیسی ز مقدم تو بابایم مژده داد

لزمی این سخن نفس جان همه شاد / چون حسن تو بان وبهجت فی اندازه

حاصل اهل معانی عشق فریاد نظم اینک نسیمی جی رسد کو عصری لکو خبر

بهر کاستقبال او واجب بود ورشبر / بابوی کیوان ومنجوق عیوق سایند

لکا خرده خرده کان فی حکم نص وما منا الا له مقام معلوم بایه وانه لیز شاخت الحرم

بموعد قضیه مرضیه رحم الله امرأ عرف قدره ولم یتعد طوره مخلص هل تحول در مقام عجز

لیز کرانه شرسداید ولی ابیات مجوانم نظم من کیستم که در عشق سودای او کنم

یا آنکی فرق دل اسائی او کنم / ایتم هنر بس که زعشق جان بخشم

چون بکذر بعون هر تماشای او کنم / اصدا فنی وتصوّر حنان نظم

بجز دعای تو مشغول نشد طبع رهی * صبح کاهش اثر خویش نخواهد بود

جهان بکام تو بادا که کام گیتی را * بجز جلال و حشمت دگر نخواهد بود

کلمه‌ای چند در فقرات با نوادر صحبت سید بعد محمد و حضرت شیخ الاسلامی ملاذ الانامی

ادام الله تعالی ظلال افضاله معتنما للانام الی یوم القیام مقتبس شد فاما جوهر صحبت

مکارم اخلاق ای خلاصه آفاق و جوهر افادت و الطاف آن سماع و آثار گسیل العالیجناب را

بنا بر قصه مرضیه ع والاذن تعشق قبل العین احیانا ع تا این برید خیر گشته اسم

بعد المعانی ما تحول بعینی * انقطع اصل کان فی زلال قد نشا

فلا جرم خواست صحایف الجمل جوهر الحاضر عاطر دهد نظم

کی کلک دلخاطرت ای کار عنبرست * خاشاک از بحر دل دریا کر کند

و جوهر سوره الاخلاص خود را در صف الفعال هو الله الذی هو الکعاذ و صعود الاخلاص

خورشید اداده جهان نمای العین سالی ملک الشای غفر کشای مرتسم کند این سطور معشوقه در قلم آورد

وكان مثل منبع الفضائل والمعالي المختص بالفيض الرباني والمخصوص بالفتوح الغيبي

علاء الملة والدين علي الرومي رحمه الله تعالى افضاله در طائر خجسته فال فضل

وكمالش بمعاونت اجنحة الملائكة ليضع اجنحتها لطلبة العلم در اوج رفعت والذين

اوتوا العلم درجات بلند پرواز و قاصد فرخنده فال علم و افضالش رفاهيت سالك

طريقا يلتمس فيه علما سهل الله له طريقا الى الجنة در ميسكا هل يستوي الذين يعلمون والذين

لا يعلمون باكثرت و اغراق ليت و در تكلف در استخلاص آن حمله عايت سعي و اهتمام

و بذل جهد تمام با خواص و عوام سعد برساند **نظم** در حصول كام اگر غرض با

نفسهاي مجرد عزيز بود ، گاه با اژدها نفس پنجه ، گاه با شير در مصارعه بود

بحسب قضيه مرضيه و ما الكمال الا بالتمام لازم آن بود كه تنسيق آن كما ينبغي موقوف

بهر مألوف كه بصحبت صحيح عزيزش در مقام مغتنم و سر رشته طلبه علم منتظم بود

و در هر چند اكثر حصه عمر در تحصيل طلبه علم اتفاق در مجلس مبارك

سکه این نگار باقی و صیت این همت سبحانی این بکمال رسید بتوفیق باری

تعالی و تقدس دلالت کلی بود در تخلیص اسیران اسلام مسلمانان از بلاد و ممالک که در

آن بوده حدود شام و روم و دیار بکر و بغداد و آذربایجان و عراق عجم و خوارزم

و کاث و خیوق و اترکان و اترار و سیرام و فرغانه و اش و تبریز و قندز و بغلان و حصار

شادمان و بدخشان و شروان و یزد و اصفهان و شیراز و کرمان و مازندران و سیستان

بحکم قول نعم فکوا با تمام اسیران از ذل عبودیت و فک رقبه بموجب نص

تنزیل آسمانی و خطاب سبحانی و ان یاتوکم اساری تفادوهم خلاص شدند

و بمقتضای آیه فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء ما نقض و مخلص گشتند با عهد اکثر بسیار

و انتظار بیشمار باوطان اصلیه خود رسیدند و به اتباع و اشیاع خویش و اهالی دیار پیوستند

زنده بندگی آزاد کنند | بهر از عمر شاد کنند | از رنج و مشقت دور کنند

بوصل او با سرور کنند | چه رسد با آن معنی که آید | که توفیق انتظار فضل باری

با آنکه لشکرهای اسلام در دشت کشک جغتای سرگشته و فی الحال کار زندر و شایبهٔ نیست

هر یک از ایشان بجهت مادر و زن و شوهر و هواخواه و برادر و خدم و حشم و سایر متعلقان

ولایات و عامه ... گان و اصدقا دل خسته فراق و درد مند و افکار باشند نظم

غریبی چند دل در بند مانده ❀ جدا از خویش و از پیوند مانده

بشهر خویش در شهر یاری ❀ کند اقبال در حوالی بکاری

اسیر و مبتلا در دست هر کس ❀ بکل اغیار و هیکلی خس

بعد از استخار و استشاره بر طریقت و لاهی حقیقت آنکه مشفق و وزیر حال و موافق

عنایت الله شاه ملک بهادر به مضمون اذا اراد الله بامیر خیراً جعل له وزیر صدق

ان نسی ذکره وان ذکر اعانه از برای نجات این اسیران و اظهار کمالش در عرصهٔ ملک و ملت و با صیبه

دین و دولت ما ظهر شمس و قمر بر طارم اخضر و وضوح تباشیر صبح منور بر صفحهٔ سحرگاه

سلطنت سکندر ایشان اولو کاری عسکری ملک ماست ❀ ارسطاطالیس و ضبط کشور سکندری

اسیر گشته مجتمع بود ۞ نظم ۞ نبود هیچ مقامی که زیر تیر بود

ز آه کشته نشیب و فراز چرخ کبود ۞ یکی بلای دعا دست بر فلک میداشت

یکی ز دست ستم روی بر زمین میسود ۞ درین وقت که معرض عنایت الٰهی

و فیض فضل نامتناهی پادشاهی عام تمام ممالک ایران و توران در قبضه تسخیر

نواب کامیاب سکندر حضرت اعلی سلطنت پناهی ۞ نظم ۞

که هست عرصه ملکش ز ماه تا ماهی ۞ خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی

العالمین بره و احسانه مسخر شده اند ماهیچه علم و اقبال ملایکت یاد لوای اجلال

خلیفةً فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بمسامع جلال آنحضرت رسید

فرمان قضا جریان خاقانی دربارهٔ اورنگ سلطانی بر طبق الهام آسمان و عز السلطنت بست

تویی که ظل الهی عماد ملک خاقانی ۞ تویی که مهبط انوار فیض سبحانی

زمانه خانه جسم و تو در میانه تو آیی ۞ جهان تنیست و باقبال بر جهان جانی

از حدود قلعه البحر در حالی بعض فضل الهی لوای شاهی مالی کمال و احسان کامرانی

آمال و اعیان دولت منصور و اعدای حضرت مقهور ع حیث خود مست با جاحینز

و الحمد لله علی تواتر الائه و تعاقب نعمائه در کوههای جکی یوسف علیه السلام و قتال

مرا نشا الصاحب الفاضل مبدع المعانی و بانی المثانی

خواجه تاج الدین السلمانی فی سواد منشور صدر عن دیوان

السلطان الاعظم الاعلم غیاث الدین الغ بیک بهادر فی عنوان اسیر

هو القادر الفتاح • شاهرخ بهادر سوزومیز • الغ بیک بهادر سوزومیز

حکام و صدور و عساکر و عمال و مباشران امصار و مدن و اشغال و الکا و متحفظان سبل و سفن

و کافه سکان و ارباب و عامه متوطنین و رعایای بلاد و قصبات و سایر مواضع ملکات بدانند

چون منشور جهانگیری که به نکاه ن والقلم و ما یسطرون و کارنامه قهرمانی که در دیوان کن فیکون

در بارگاه حضرت لم یزل صاحب قرانی معقود جاودان محکوم مرقوم امر الله تعالی طغرای نقش

که فرزند اعز امیر سلطان بهادر و شاه ملک و جماعتی امرا از جانب متفرق بودند

جمع آمده بودند آنجا بمقام او لشکر که متصل و متمم آن شد بجانب سلطان بود عزیمت اتفاق افتاد

بحمد الله تعالی در ظلال رایت عالیه لشکری مجتمع بود که از حصر آن عقد انگشت اوهام

عاجز آمده و پای خیال ساحت تعداد آن نپیموده

نظم

همه شیران بیشه هیجا ❀ همه گردان کشور پیکار

چون بین العسکرین از جانبین مسافت مقدار شش روز طول و عرض راه بود

و چون تمامی آن کوه که در میانه گشت از سکندر و اسپ و اولاد سعد بازسپی بهادر مکمل بصواب

و سطوت با شاه در جنگ چون چون حمله کنند و در شانزدهم دیگر مانند جبال بار

تو گویی حیوان صورت بسته اند ❀ و با جوهر جان از زمین برگسسته اند

تکمل آمده از جنوب منقطع گشت و دل بر سلاک و تمامی اهل بمقابله و مقاتله حاضر شد

و سه روز از اول صباح تا آخر روز اتحاد محاربه قایم و مجادله دایم بود و در روز اول

ملک سالم گر ازان خواهی کاد ✿ بعد ساکن گردد باید کاشت

ساختن بعد از اغروق را در ایقه سمانی گذاشته بعد مبارک ایلغار فرموده آن ترکان

از توجه لشکر واقف شده روی بهزیمت نهادند و ایشان بعد استیصال العین کاشته

گریزنده کام نا سر بجای ✿ بر آید نام حق و سر زیر پای

و صامت و ناطق و صامل و باهی ایشان اصابه غنایم لشکر منصور شد نظم

چو ما حمله آریم حمله زجای ✿ بیک حمله کوه اندر آید زپای

و سلامت و سعادت مراجعت فرموده در ایقه سرای با اغروق ملحق شده و فوج دیگر ورند

امیر الکرام ابراهیم سلطان بهادر و سایر ملک بهادر که نوبت عرب ایلغار در اغروق ماند بود

مقرر شد خصوص سلطان احمد ترکان و غیلکه بالغ و کنجان و جمعی دیگر از کفار که صاحب ذخایر

عصیان بوده بودند از عقب ایشان ایلغار نمایند و گوشمال فرموده بهشان عالیه ما نظم

که گر جمع گردد سر غنبه تیز شود طامع ✿ و گر هر سر سر هشته بود فرمان

وسمت قهر اعدای دین و دولت در قبضه اقتدار ما بها فرمان حمل و عقد جهانداری

و شان قبض و بسط سپهر بالای بانامل اختیار ما بار داد در وفق قضیه مرضیه الشاکر لحق سرمدید

در کل حالات الرضا حضرت فرمانروای جهان شاهی علت الاوه را معظمات مهمات

منجح کاشته ایم و همت مبارک بر اعلای معالم شریعت و اظهار شعار فرض و سنت

و بسط عدل و افاضت احسان و ازاله العیاد مراسم خیرات و توفیق مزید مبرات

و تقویت ارباب دین و دانش و اصحاب تقوی و رفاهیت احوال رعایا و رفع حوادث بلایا

کماشته اثر از فیض فضل کبار شریف سخن و تغییر موهمی که انسب ایم الکرم هر روز

ملکه بهار سلطنت ریاض جلال نضارت باز و عرصه مملکت فسحت از از بی می باید

و قصور جلال شید بنیان جهانبانی مؤکد کرد به عهد ضمائر مبارک که جز عبدالله الحجه

مطلوب و مقصود بوده روی کار را سهل و جمع در کنار ما نهاد و آن جلال ما را با حسن وجهی مستندسید

شکر خدا را صحیفه طلب کام از حضرت رمیدهای سمت خوف کامکار شدیم

شهر صفر ختمه الله بالخیر والظفر لعام بعون محمد رشید الحوال بفضل الهی و نعم با متابعت

پادشاهی و یمن همت صاحبقران بخیر مقرون است و هیچ نوع مکروهی آسیبی نی در حین وقت

خدمت امیر معظم محترم ملک ملوک الاکابر والافخار آفاق شمس الحق والدین

امیر محمد زید جلاله رسید و کیفیت اشفاق حضرت اعلی الله انصار جلاله ارزانی فرموده بود

رسانید بوجهی مزید مفاخر و مباهات گشت و از مباهات سر باوج سماوات رسانید که

یار بنا جلالت و حشمت بود که ❦ اندر بنا خویش را بر اساس آرا

و در حلقه نو اتصالاتی افزوده اند از جنابست که استحکام قواعد اخلاص نوعی سعی رود و نهضت باب

ملازمان مصون که و قصوری نرسد فی قلم منسال الحصر کرده شد بود مهمی باشد نوشته

بوفا رسانید که مهم ری بوده بخدمت امیر معظم مشار الیه زید جلاله بحکم رفعه معروض گردانید جواب رسانید

نمان با جه کس بود از خداوند ها که لبرات اسعاد الخلاصه آفاق در اتمام امر اهتمام و ابتهاج

مزید الطاف و لطف بادی بنوبت فضایل و کمالات مستدعی و مکان متبلغ محمد علیه السلام

لیس الفتی من یقول کان ابی **نظم** چون شیر بخود سپه شکن باش

فرزند خصال خویشتن باش ❁ آنجا که بزرگی بایدت بود

فرزندی من ندارد سود ❁ ملک نسبی چه سود چون بود

وکفو زنسل فرزند بود ❁ انشاء الله برکات روح پرفتوح آن فضل

حضرت جلت قدرته علی کلمته الحسنی ومعارف بی نهایت نماید وکان ابوهما صالحا

مقدم والدان از فرزند بحمد الله ومنه بحمد و شسم از والد مشایخ دکار و توکل عصر

واجد سعدک سعد جدک فابتهج ❁ بکمال جد سعادة الاجداد

نسبتم چون تو گوهر ثمین ماند سم ❁ احمد صححکم من لدیهما فلیستعلم فی کلفتی

اگر اسرار کعه وغنا واستغناء کافی تحصیل شود ع ببیند البحری چون پایدار البحه سجواد

لنصحت هم مردم دنیا پرست حسنه گراخ غیبتی تعالی عیش اید کی الحمد چون خسیس همت

احسان نماید جه لکان خسیسه وصغان ذمیمه او بواسطه مصاحبان حاجتی مال اندوز

دفتر صیت تو سلام آید بار ۱ ❁ ای دفتر فلک غلام آید بار ۱

صحیفه کرامتی که آن عنایت کریمی بلکه صورتی از معنی و لکن الفضل بید الله یوتیه من یشاء

که از حضرت معدلت مخدوم حقیقی سلطان مشایخ الاسلام قدوة علماء الانام الناطق بآیات الهدایه

و الکاشف دقایق الباطنه الامام الخالص طویته فی اعلاء کلمة الله الصادق نیته فی احیاء سنة رسول الله

قبله اهل زمانه و مطلع انوار فضل و کمال ممتاز و یگانه خواجه معین الحق و الدین

محیی آثار السلف مطالع الاصالة فی العالمین خواجه که تکلف زیرکی نامه است اللهم لم یسمح بمثله

لا زال ما دار الفلک الدوار ❁ نظم ❁ جهان کاینات و بحر سخا و کان کرم

سپهر حشمت و دریای فضل و کوه وقار ❁ ما لاح طلعت جلاله ما اختلف اللیل و النهار

صورت الصلاة یافته بود خادم کمتر و دعاگوی اصغر بحلول العلال استقبال آن بآیه اقبال نموده

و بعد تعظیم و تکریم که قبله ارباب ... تحت سر اساس معاجز و مبانی تعیش شده و در اطاعت

در شان حضور بحمد الله مستمد و بعد و صلی الله تعالی من بعد احوال عرضه کار دولت ابد پیوند

ملک مالک بعضی اصول خدمات منتسب هستند و کار دار ایالت خواجه هستند عزت و نصرت و دولت

و قربت حضرت جلت که موید باد علی حاشیته هادی زمان کار بوده جهان بین

ملکه جان جانان باشند خواجه عماد الحق و الدین سعد الله تعالی حال او ابقاه الی الابد

تقدیم سکه صدق دعای خیر می‌رساند و میگویم **شعر** عافاک خالق الورى و لو صلک الملک

و شفاک عن مرض رمانی العدی ❧ فاشکر بمرض فی رضاه بلاه

لک والسلام علی من اتبع الهدی ❧ المخلص مخلصه فضل الله البخاری

ایضاً من انشائه الشریف الیه

حمد بی حد و دعا و محمدت و ثنا بعدد الرمل و الحصی بل اکثر من کل بعد و تحیت بجناب خداوند

شیخ الاسلام صاحب المقام و کرام الالهام کشاف المشکلات حلال المعضلات افضل الافاضل

والسعادات المتمکن من لطایف خوارق العادات خواجه معین الملة و الدین شمس الاسلام

فی عنفوان شباب لایح اسلام المفتخر بوجوده غرة الشهور والاعوام المحلی بانواع الفضائل

والکمالات والمکرمات المستظهر بحمایة رب الملک والطاعات سبحانه الحق والهدی خواجه عمر

لا زال لسلک اعمار المعالی ع وذلک بان یطول له الحیوة که همه اوقات وساعات

حیات با کامرانی عیش خرم والتزوال جوانان در خم سیمون بالسوی فلحظه

ساعة فساعة حالت بان ور وعدی لذاته لفضل الله تعالی آلاء و محصل

بالنسق المسهل در وقت آمیخته شود بود واعده بموجب سلطنه الی صحیفه دعای رباط

اکرام نموده وسعت رعد موجود العالی اسد لطف حضرت علاء حقوق حقوق

وسعادت اعلام کنند باسم الفتاح والمتاح فوز وفلاح کهو هیچ سکان مدام باد

هو از انشاء خواجه قطب الدین فضل الله المهنی الیه

اصناف الطاف وانواع اصطناع که سبیل اسعاف ومشافهت الحصر سرده

متمهت کونه رقعه بحضور مع اسلاف سلطان شامخ ازل المباهی بوجوده الی زمان

مقدم دو سمی و سرو ولی دو مقدم سمی و سهیمی مفسران ملای اعلی ادرشیع اسما

لرکارخانه تحقیق اوراقنا و معینان حقایق اشارا ادر عالم بالا با او جعفان تعریف ایها

للصدیق اوقتنا **نظم** نه در حدیقه فلکش فرید باغلاط ، نه در صحیفه فهمش نسیه کف خطا

کلامش همه حکمت و حکمتش همه رفیع بیانش همه معانی و معانیش همه بدیع ایلی نقد حدیقه

فضائل و نقد حدیقه طیب شمائل گلستان مکارم و معالی شمع شبستان مکارم و معالی

لطفش در معانیش عرد فضلش آفتاب فضلش صواب **نظم**

خطش چو خط خوبان دلپسند و دلربا ، لطفش چو لفظ جانان جانبخش و دلگشای

در سوادی ضمیر ایر فقیر حقیر نه حسان و حسد الشتکر بیان و تحریر بیان شرح سمیه ایلان

سمت امکان داشته **مصراع** رفت و شد موسم خیال شمات ، اگر عنایت رعایت

رسالاری لیلی حصول ایلی مکاتبه مشافهه و مکاتبه مکالمه و محافظه مبدل

النبی الامی الهاشمی المرسل و آله باقی تفاصیل احوال حواله تقریر رسانیق

۱

محرر اسرار الحکم والکمالات مطلع انوار المعانی والسعادات صدر جریدة المجد
والاقبال بیت قصیدة الفضل والکمال والافضال مرشد الخلائق الی ذری الحقایق
مقتدی الطوایف عن المزالق والمضایق ملاذ الافاضل والعالمین انسان العین وعین الانسان
من العالمین خواجه معین الحق والملة والدین غوث الاسلام والمسلمین نظم

لن تهفه مخدر بخشش ✦ حیث لنا قدر کمال و یقین
وان تلف کرد منفعان بنحاش ✦ دهم آفرد شهور و سنین

ما الله ظله علی کافة المومنین خصوصا علی عباد الصالحین بنوع صحایف دعوات و وظایف
عبودیت مرفوع کرده است که اگر بهر رخصت مصراع مولای مکن ما کرده بتضوع
ودر عقب نظم کرد نفسی هاینه بار بتیسم ✦ دلبری بار دگر خواهیم بود و مقتضی فحوای
انی لا استحیی اذا نسیم الصبا ✦ الا احملها الیک سلاما
ثانیا با نیاغان الغیبة صوب آن امام عرض لی ضراعت اقدام اقبال بعد بوجه الفوائد

معروض میدارد اقدس منبع اولور وجود حمد الهی و شمول رأفت و عصمت نامتناهی

و وفور امن و فراغت با وجود کثرت خطوب و دواهی با فی تحاصیل احوال من بعد

عرض اقدس حال العرض مقصود بنده بالکل حامل ضراعت مولانا الامام الهمام بقیة علماء

الاسلام خلف السلف العظام المعلّی بفضائل لا یحیط بها الافهام و لا و بام و لا

ببیانها تحریر البنان و لولا ان ما فی الارض من شجرة اقلام صدر الملة والدین کاملت فضائله

کمالات شمائله وجود متحلی با نواع فضائل و کمالات و متحرز اصناف علوم و صناعات

زیور حلم و سلم و زهد و تقوی لباسته ابت و ابا و اجداد خدمتش میان طوائف

علمای آفاق و صحائف کتب و اوراق بعلم و تقوی و ورع و تقوی معروف و موصوف

جمال ذی الارض کانواع الجنوق و بعد الممات جمال الکتب و السیر

ولی مخلص سابق چند سال بطنب مجالست و مؤانست و حسن افادت مشرف کاشته

حالا او بواسطه تقلب احوال و تعلق از رغاج از وطن و مفارقت اهل و مسکن

کدالیغ کوی ترا در حریم حرمت بو | تمنّای مملکت مصر و پادشاهی شام

همانکی هیچ بو کوی و مکه حسنه بیت فصیح | بس هاتی بو کار او پرسته نظام

دعای جان تو کوید سکندر مسکین | همیشه کرد در اخلاص پیشه کار انعام

اگر همین عنایت بیر و لکی نظر شهی | ز لطف شامل تو یابد اعتبار تمام

وگر تو دست حمایت بر اکنی سیر شش | زهی که تو کند سر سپهر لگام

معین او چو تو باشی که نیند رشد | ز کید روبه محتال و حیله ضرغام

فلک مرکب تقدیر او میان و حل | که هر نفس سپهر لاجرم ز ابرام

مدام تا که بود بر بساط اطلس قطرب | شراب لعل مروّق عدالت روح کرام

مقیم تا که بود عید مطلع شوال | عموم خلق بتعظیم او نمود قیام

سعادت لیز بی یار همنشین زد دست | همیشه صفحه بارس خلد تسلیم ابرام

قدوم عید همایون مبارکت بادا | بشهر عمر تو باد خجسته دوام

چراغ مهر فرو مرد و مشتعل گردید ⁂ بر آسمان طبق مشاعل ایتام

هلال عید ز اوج سپهر سر بر زد ⁂ بحرمتی که سعادت گذشت ماه صیام

جهانیان همه خرم بیمن مقدم عید ⁂ چه اهل وضع و شریف و چه اهل خواص و عوام

مرا ز آتش غم بود در چنان حالت ⁂ جگر کباب و ز دل رفته طاقت و آرام

فکنده سر بگریبان و رفته در دوار ⁂ نه فکر درس علوم و نه کسب جمع حطام

غبار عارضه گان همه بعد ملال ⁂ ز بس که اهل ادا گفتمش پر پیغام

کنار غم شده پیغمبر در میانه غم ⁂ گهی ملامت حاجی و گهی نکوهش عام

غمی بخیر بعد گره های غیب ⁂ بگوش هوش من آمد این خجسته پیام

که ای ز دولت ایام بی نصیب چرا ⁂ بیا بدرگه معلای محی دین پلام

بپیش حضرت والی خطه کاشان ⁂ سپهر فضل و هنر خواجه نیک نام

معین ملک و دین شهریار ملک هنر ⁂ جهان جود و کرم آسمان بلند مقام

سر و حصول این سبب است عملی و وصول ایشان بهر سبیل بار معنی ایشان از حصول مستغنیست

و الصدق از استماع غرر و امر جواهر فواید مستحق و مالامال کیسه همت و نهمت کمال مقصود بوده

حلقه که کار در ملازمان ... دولت سرای · از بهر آن مجلس آن شود · از بهر آن آستان با شد

وین کار دولتیست کنون تا کرا رسد · و امید آنکه نقد عمر عزیز را در سلک ملازمان علیه

که بحیات ساحت حقیقی ایشانند شرایط خدمت بتقدیم رساند · بهر بام و در و کوی تو جاروب کشم

وطمع آنکه حاصل رنج کار شریف ساز در صف ... حضرت ... یعنی ایشانند مراسم

سیلی بجای آید ع سعادت قبول آن بنده ز ... ساعی تو بود · خوش ... خاطر را در پی

... بحار ... ساحت ... غواص طبع را در دریای ... غایت ... آورده ...

حد تکلیف مالا یطاق بوده لا یکلف الله نفسا الا وسعها خصوصا نظم

هر کجا بلبل نطق تو سخن گر باشد · در زوایای خرد با طوطیه خاموش شود · لاجرم رشته کلام

صفوت علیه افضل التحیه در مقام عجز نغمه لا احصی ثناء علیک ... و فرش اطراء ...

بود نام محمود از عنصری ❀ چو سنجر ز مدّاحی انوری

چو آتسز که نامش ز وطواط ماند ❀ رشید ایلکی این نامه را بخواند

ازین دفترم نیز تا جاودان ❀ بود نام چیتغر شه در جهان

جهان تا بود دستش تاجدار ❀ سر دشمنش خوار بر تاج دار

پس از حمد حق صد هزاران سلام

ز ما بر محمد علیه السلام

تمت هذه الرسائل الشریفة والمکاتیب اللطیفة التی من شرفها

لان تکتب بالتبر علی الاحداق لا بالحبر علی الاوراق

علی ید العبد الاقل الاحقر الداعی الحسن سبیلی محمد

بن صدر الدین المنشی المشهدی غفر الله لهما

فی تاریخ ربیع الاول سنه احدی وثمانین وثمانمائه

والحمد لله وحده

وسلم تسلیما

تم